جلد دوم

بِدَايَةُ الْمُبْتَدِي

- نحو آسان
- متون عربی
- الهداية في النحو

سید یونس استروشنی
قمرالدین الفضلی تاجیک آبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

بدايه المبتدى

نویسنده:

یونس استروشنی

ناشر چاپی:

جامعة المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیة

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بدایه المبتدی جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه:-استروشنی،یونس

عنوان و نام پدیدآور:بدایه المبتدی/یونس استروشنی،قمرالدین افضلی تاجیک آبادی.

مشخصات نشر:-قم،چهارراه شهدا،خیابان حجتیه،مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله):

مرکز بین المللی ترجمه و نشرالمصطفی(صلی الله علیه و آله)،۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری:-۲ج.

شابک:-۲-۲۲۸-۱۹۵-۹۶۴-۹۷۸

شابک دوره:-۵-۲۳۰-۱۹۵-۹۶۴-۹۷۸-

وضعیت فهرست نویسی:-فیپا

موضوع:-اسلام و آموزش و پرورش،علوم اسلامی،طلاب،-زبان عربی-راهنمای آموزشی،زبان عربی-صرف و نحو

شناسه افزوده:-افضلی تاجیک آبادی،قمر الدین

شناسه افزوده:-جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیه.مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

رده بندی کنگره:-۴ ۱۳۸۹ب۵الف/۲۵۴/۴ BP

رده بندی دیویی:-۲۹۷/۶۵۳

شماره کتابشناسی ملی:-۲۱۱۴۵۷۶

ص :۱

اشاره

معاونت پژوهش

ص:۲

بِدَايهُ الْمُبْتَدِئ

جلد دوم سید یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

ص:۳

بِدَایهُ الْمُبْتَدِئ«جلد دوم»

مولف:سید یونس استروشنی

قمرالدین افضلی تاجیک آبادی

چاپ اول:۱۴۳۲ق/۱۳۸۹ش

ناشر:مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

چاپ:زلال کوثر قیمت:۳۵۰۰۰ ریال شمارگان:۲۰۰۰ نسخه

مراکز پخش:

قم،چهارراه شهدا،خیابان حجتیه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفکس:۰۲۵۱۷۷۳۰۵۱۷

قم،بلوار محمدامین،سه راه سالاریه،فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله.

تلفن:۰۲۵۱۲۱۳۳۱۰۶-فکس:۰۲۵۱۲۱۳۳۱۴۶

www.miup.ir www.eshop.miup.ir

E-mail:admin

miup.ir, root

miup.ir

ص:۴

سخن ناشر

آغاز و انجام یک پژوهش،پیمودن مرحله ای از رشـد است که با پراکنـده شدنِ بذر پرسـش در مزرعهْ ذهن آمادهْ پژوهشـگر آغاز می شود و بـا به ثمر نشسـتن و برداشت محصول که همان آگاهی و دانایی است،پایان می پـذیرد.البته این پایان،خود, فصـلی نو را برای رویش،نویـد می دهد؛چراکه حاصل کار, علاوه بر شـکوفایی،طراوت و برکت،فراهم آمدن چندین پرسـش تازه و گردآوری بذرهای رویدنی بیشتر است.پرسـش ها بذرهایی هسـتند که به تناسب نیازهای زمان و توان محققان،پرورش می یابند و فرهنگ و تمدن را در پی خود به حرکت وامی دارند.

افزایش سـرعت جـابه جـایی و کوتاه شـدن فاصـله ها،چه بسا بـذرهای پرسـش را هماننـد باد،از فرسـنگ ها دورتر بر ذهن جسـت وجوگری می نشاند و تنوع و تازگی را برای تمدنی دیگر به ارمغان می آورد.طبعاً وجود آگاهی و مدیریت،در سرعت بخشیدن به این فرآیند،همواره نقشی بسزا خواهد داشت.

جـامعه المصـطفی صـلی الله علیه و آله العـالمیه به حکم رسـالت جهـانی و جایگاه ویژهْ خود در حوزه های علمیه و نیز تنوع نیروی انسانی،بر خود لازم می داند که نقش مؤثّری را در

فراهم آوردن شرایط مناسب برای پژوهش ایفا کند.ایجاد زیرساخت های لازم،مدیریت بهینه امکانات موجود و حمایت از پژوهشگران عرصهْ دین, از اهمّ وظایف معاونت پژوهش جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه می باشد.

امید می رود با سامان بخشیدن به حرکت های خودجوش علمی و تقویت انگیزه های موجود،شاهد شکوفایی هرچه بیشتر عرصه فرهنگ دینی در جای جای جهان باشیم.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

ص:۶

فهرست

ص:۷

نحو آسان به طریق سؤال و جواب

مطابق با متن«اَلأُجرُومِیه»با اضافات

درس أوّل:علم نحو

الْكَلامُ هُوَ اللَّفْظُ الْمُرَكَّبُ الْمُفِيدُ بِالْوَضْعِ.وَاَقْسَامُهُ ثَلاَثَةٌ:اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ.

ترجمه:کلام،لفظی است مرکب،مفید و به وضع عربی.که بر سه قسم است:اسم،فعل و حرف.

سؤال و جواب:

سؤال:علم نحو چیست؟

جواب:علمی است که حالت(چگونگی)آخرِ کلمه ها را در جمله بیان می کند.

سؤال:فایدهٔ علم نحو چیست؟

جواب:فایدهٔ آن،فهمِ صحیحِ کلامِ عرب و نگه داشتن زبان از خطا در«گفتار»و«نوشتار»است.

سؤال:موضوع علم نحو چیست؟

جواب:موضوعِ علم نحو،«کلمه»و«کلام»است.

سؤال:کلمه چیست؟

جواب:کلمه،لفظِ مفرد است،مثل:کِتابٌ،ضَرَبَ،مِنْ.

سؤال:کلام چیست؟

جواب:کلام،لفظِ مرکّبی است که از دو یا چند کلمه ترکیب شده است،به طوری که دارای معنای کاملی می شود که سکوت بر آن صحیح است باشد،مثل:جَاءَ زَیدٌ،زَیدٌ قَائِمٌ.

سؤال:کلمه بر چند قسم است؟

جواب:کلمه بر سه قسم است:اسم،فعل،حرف.

سؤال:غرض از آوردن قید«بالوضع»در تعریف کلام چیست؟

غرض از آوردن قید«بالوضع»(یعنی به وضع عربی)آن است که اگر ما لفظی مرکب و مفید داشته باشیم،ولی آن لفظ, غیر عربی باشد،باز هم کلام مورد نظر ما در این علم تأمین نمی شود،زیرا مراد ما از کلام در این جا کلام عربی است،نه غیر عربی.

ص:۱۲

درس دوّم:علامات و نشانه های اسم

فَالاِسْمُ يعْرَفُ:بِالْخَفْضِ وَالتَّنْوِينِ وَدُخُولِ الاَلِفِ وَاللاَّمِ.وَحُرُوفُ الْخَفْضِ وَهِی:مِنْ وَالی وَعَنْ وَعَلی وَفِی وَرُبَّ وَالْباءُ وَالْكافُ وَاللاّمُ.وَحُرُوفُ الْقَسَمِ وَهِی:الْواوُ وَالْباءُ وَالتّاءُ.

ترجمه:اسم شناخته می شود به واسطهٔ جرّ،تنوین،دخول«اَلْ».حروف جرّ عبارتند از:مِنْ،اِلی،عَنْ،عَلی،فِی،رُبَّ،باء،كاف،لام.و حروف قَسَم عبارتند از:واو،باء،تاء.

سؤال و جواب:

سؤال:علامات و نشانه های اسم كدام است؟

جواب:علامات و نشانه های اسم پنج تاست:جرّ،تنوین،نداء،اَل-،اسنادٌ الیه.

سؤال:جرّ و علامت بودنِ آن برای اسم چیست؟

جواب:جرّ،كسرهٔ آخر كلمه است و قبول كردنِ حركتِ جرّ(كسره)در آخر كلمه،از خصوصیات اسم است،به خلاف فعل و حرف كه آخر آنها كسره را قبول نمی كنند, مثل:كلمهٔ«الْبَيتِ»در«خَرَجْتُ مِنَ الْبَيتِ».

سؤال:علامت بودنِ تنوین،نداء و الْ-برای اسم چیست؟

جواب:تنوین،نداء(یا)و ألف و لام(الْ)نیز مانند جرّ،از خصوصیات اسم هستند.تنوین به آخر اسم ملحق می گردد مثل:رَجُلٌ.و حرفِ نداء(یا)و الْ-،هر دو در اول اسم داخل می شوند, مثل:یا رَجُلُ،الرَّجُلُ.ولی فعل و حرف این علامت ها را قبول نمی كنند.

ص:۱۳

سؤال:اسنادإلیه چیست؟

جواب:اسنادإلیه(اسناد به اسم), یعنی چیزی را به اسم نسبت بدهی و بگویی این چیز برای او است, مانند:عَلِی عَادِلٌ.در این مثال عدالت به علی-که اسم است-نسبت داده شده است.اسنادإلیه فقط مخصوصِ اسم است.

سؤال:حروفِ جرّ چندتاست؟

جواب:حروفِ جرّ هفده تاست:مِن،إلی،عَنْ،فی،رُبَّ،حَتّی،باء،کاف،لام،تا،واو،مُنْذُ،مُذْ،خَلا،حاشا،عَدَا.

سؤال:حروف قَسَم کدامند؟

جواب:حروف قَسَم عبارتند از:باء،واو،تاء.و اینها نیز مانند حروف جرّ،اسم را مجرور(مکسور)می سازند،مانند:وَاللهِ،بِاللهِ،تَاللهِ.

ص:۱۴

درس سوّم:علامات و نشانه های فعل

وَالْفِعْلُ يعْرَفُ ب-قَدْ وَالسِّينِ وَسَوْفَ وَتاءِ التَّأْنِيثِ السَّاكِنَهِ.وَالْحَرْفُ ما لا يصْلُحُ مَعَهُ دَلِيلُ الْإسْمِ وَلا دَلِيلُ الْفِعْلِ.

ترجمه:فعل شناخته می شود به واسطهْ قَدْ،سین،سَوْفَ و تاء تأنیث ساکنه.و حرف آن چیزی است که نه صلاحیت دارد علامت اسم واقع شود و نه علامت فعل.(یعنی حرف چنین است که علامات اسم و علامات فعل را قبول نمی کند).

سؤال و جواب:

سؤال:علامات و نشانه های فعل کدام است؟

جواب:علامات و نشانه های فعل-که به واسطهْ آنها می توانیم فعل را از دیگر کلمات جدا بکنیم, بسیارند.از جمله:(قَدْ), مثل:(قَدْ قامَ)؛سین و سَوْفَ, مثل:(سَيقُومُ،سَوْفَ يقُومُ)؛تاءِ تأنیث ساکنه, مثل:(قامَتْ)؛یاءِ مخاطب مؤنث, مثل:(قُومِی)و نون تأکید, مثل:(تَقُومَنَّ،تَقُومَنْ).

سؤال:فعل بر چند قسم است؟

جواب:فعل بر سه قسم است:ماضی،مضارع،امر.

سؤال:علامتِ فعل ماضی کدام است؟

جواب:علامت فعل ماضی آن است که تاء تأنیث ساکنه بتواند به وی ملحق شود, مثل:(قامَتْ).

سؤال:علامت فعل مضارع کدام است؟

جواب:علامت فعل مضارع آن است که(سین)یا(سَوْفَ)یا(لَمْ)یا(لَنْ)بتواند بر وی داخل گردد, مثل:سَیقُومُ،سَوْفَ یقُومُ،لَمْ یقُمْ،لَنْ یقُومَ.

سؤال:امر چیست؟و علامت آن کدام است؟

جواب:امر, طلب است و علامت آن قبول یاء مخاطبِ مؤنث است, مثل:(کُلِی وَاشْرَبِی).پس اگر کلمه ای بتواند یاء مخاطبِ مؤنث را قبول بکند،ولی دلالت بر طلب نداشته باشد،امر نیست،زیرا دارای شرط اول که دلالت بر طلب است, نمی باشد.هم چنین اگر کلمه ای دلالت بر طلب بکند،اما نتواند یاء مخاطب را بپذیرد،دراین صورت نیز امر نیست،بلکه اسمِ فعل است, مثل:(صَهْ،مَهْ).

سؤال:علامت حرف کدام است؟

جواب:حرف دارای علامت خاصّی نیست.فقط می توان گفت که از خصوصیات حرف این است که چیزی از علامات اسم و فعل را قبول نمی کند.

ص:۱۶

درس چهارم:عامل و معمول،مُعرب و مَبنِی

سؤال و جواب:

سؤال:عامل و معمول چیست؟

جواب:هنگامِ ترکیبِ کلمات با یکدیگر،بعضی از کلمات در کلمهْ دیگر تأثیر می گذارد.کلمهْ تأثیرگذارنده را«عامل»و کلمهْ تأثیرگرفته را«معمول»می نامند, مثل:«قَرَأَ مُحَمَّدٌ دَرْسَهُ فِی الْحُجْرَهِ».در این مثال«قَرَأ»و«فِی»عامل و«مُحَمَّدٌ»،«دَرْسَهُ»و«اَلْحُجْرَهِ»معمولِ آنها هستند؛یعنی«قَرَأَ»روی«مُحَمَّدٌ»و«دَرْسَهُ»تأثیر گذارده که به سبب آن آخرِ کلمهْ«مُحَمَّدٌ»به ضمّه و«دَرْسَهُ»به فتحه خوانده می شود.هم چنین کلمهْ«فی»روی«الْحُجْرَهِ»تأثیرِ خود را گذاشته و آن را مکسور نموده است.

سؤال:مُعرَب چیست؟

جواب:مُعرَب کلمه ای است که آخر آن بر حسب اختلافِ عوامل, تغییر پذیرد, مثل:«عَلِی»در جمله های:

جَاءَ عَلِی-رَأَیتُ عَلِیاً-مَرَرْتُ بِعَلِی

سؤال:مَبنی چیست؟

جواب:مبنی:کلمه ای است که آخرِ آن همیشه به یک حالت است, مثل:«هذا»در جمله های:

جَاءَ هذا-رَأیتُ هذا-مَرَرْتُ بِهذا

ص:۱۷

درس پنجم:اعراب و بناء

الإِعْرَابُ هُوَ تَغْييرُ اواخِرِ الْكَلِمِ لِاخْتِلافِ الْعَوامِلِ الـدَّاخِلَهِ عَلَيها لَفْظاً اوْ تَقْدِيراً،وَاَقسَامُهُ ارْبَعَهٌ:رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَخَفْضٌ وَجَزْمٌ.فَلِلَاسْـماءِ مِنْ ذلک الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ وَالْخَفْضُ،وَلا جَزْمَ فيها،وَلِلَافْعالِ مِنْ ذلک الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ وَالْجَزْمُ،وَلا خَفْضَ فيها.

ترجمه:«اعراب»تغییر و دگرگونی آخرهای کلمه هاست که به سبب عامل های داخل شونده بر آنها دگرگون می شوند،چه تغییر لفظی و چه تقدیری و اقسام اعراب چهار تاست:رفع،نصب،جرّ و جزم.اسم ها از بین این اقسام رفع،نصب و جرّ را می پذیرند و جزم در اسم ها نیست.اما فعل ها رفع،نصب و جزم را قبول می کنند و جرّ در فعل ها نیست.

سؤال و جواب:

سؤال:اعراب چیست؟

جواب:اعراب, حرکتِ آخر کلمهْ مُعرَب است که همیشه تغییر می پذیرد.

سؤال:اعراب بر چند قسم است؟

جواب:بر دو قسم است:لفظی و تقدیری.

سؤال:اعراب لفظی چیست؟

ص:۱۹

جواب:اعراب لفظی, اعرابی است که در آخرِ کلمه ظاهر شود, مثل کلمهْ«عَلِی»در جمله های:

جَاءَ عَلِی-رَأَیتُ عَلیاً-مَرَرْتُ بِعَلِی

سؤال:اعراب تقدیری چیست؟

جواب:اعراب تقدیری, اعرابی است که در آخرِ کلمه ظاهر نشود, مثل کلمهْ«الْفَتَی»در جمله های:

جَاءَ الْفَتَی-رَأَیتُ الْفَتَی-مَرَرْتُ بِالْفَتَی

سؤال:بناء چیست؟

جواب:به یک حالت ماندنِ حرکتِ آخر کلمهْ«مبنی»را گویند, مثل کلمهْ«هؤلاِ»در جمله های:

جَاءَ هؤُلاِ-رَأَیتُ هؤُلاِ-مَرَرْتُ بِهؤلاِ

سؤال:اعراب بر چند نوع است؟

جواب:اعراب بر چهار نوع است:رفع،نصب،جرّ،جزم.

۱.«رفع»مثل:عَلِی و یضْرِبُ در جمله های:جَاءَ عَلِی-یضْرِبُ مُحَمَّدٌ.کلمه ای را که رفع دارد«مرفوع»می نامند.

۲.«نصب»مثل:عَلِیا و یضْرِبَ در جمله های:رَأَیتُ عَلِیا-اَنْ یضْرِبَ مُحَمَّدٌ.کلمه ای را که نصب دارد«منصوب»می نامند.

۳.«جرّ»مثل:عَلِی در جملهْ:مَرَرْتُ بِعَلِی.کلمه ای را که جرّ دارد«مجرور»می نامند.

۴.«جزم»مثل:یضْرِبْ در جملهْ:لَمْ یضْرِبْ عَلِی.کلمه ای که جزم دارد«مجزوم»نامیده می شود.

*از میان چهار نوعِ اعراب،یعنی(رفع،نصب،جرّ،جزم)،«جرّ»مخصوصِ اسم و«جزم»مخصوصِ فعل و«رفع و نصب»مشترک میان اسم و فعل است.

ص:۲۰

درس ششم:علامات رفع

لِلرَّفْعِ اَرْبَعُ عَلامَـاتٍ:الضَّمَّهُ وَالْواوُ والاَْلِفُ وَالنُّونُ.فَاَمَّا الضَّمَّهُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فِی اَرْبَعَهِ مَوَاضِعَ:فِی الاِْسْمِ الْمُفْرَدِ وَجَمْعِ التَّكْسِيرِ وَجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ وَالْفِعْلِ الْمُضارِعِ الَّذِی لَمْ يَتَّصِلْ بِآخِرِهِ شَیءٌ.وَاَمَّا الْواوُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فی مَوْضِعَينِ:فی جَمْعِ الْمُذَكَّرِ السَّالِمِ وَفی الاَْسْماءِ الْخَمْسَهِ،وَهِی اَبُوكَ وَاَخُوكَ وَحَمُوكَ وَفُوكَ وَذُو مالٍ.وَاَمَّا الاَْلِفُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فی تَثْنِيهِ الاَْسْماءِ خاصَّةً.وَاَمَّا النُّونُ فَتَكُونُ عَلامَةً لِلرَّفْعِ فی الْفِعْلِ الْمُضارعِ اذا اتَّصَلَ به ضَمِيرُ تَثْنِيهٍ اوْ ضَمِيرُ جَمْعٍ اوْ ضَمِيرُ الْمُؤَنَّثِهِ الْمُخاطَبِه.

ترجمه:از برای رفع چهار علامت است:ضمّه،واو،الف و نون.اما ضمّه علامت رفع است در چهار موضع:در اسم مفرد،جمع مكسّر،جمع مؤنّث سالم و فعل مضارعی كه چيزی به آخرش نچسبيده باشد.و اما واو علامت است برای رفع در دو موضع:در جمع مذكّر سالم و در اسم های پنجگانه كه عبارتند از:أَبُوكَ،أَخُوكَ،حَمُوكَ،فُوكَ و ذُومَال.و اما الف علامت است برای رفع در تثنيۀ اسم ها(به خصوص).و اما نون علامت است برای رفع در فعل مضارع اگر ضمير تثنيه يا ضمير جمع يا ضمير مؤنثِ مخاطب به آن چسبيده باشد.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ رفع كدام است؟

ص:۲۱

جواب:علاماتِ رفع عبارتند از:ضمّه،واو،الف،نون.

سؤال:«ضمّه»در چند مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«ضمّه»در چهار مورد،علامتِ رفع است:۱.اسم مفرد،مثل:ذَهَبَ زَیدٌ.۲.جمع مکسَّر،مثل:قَرَأَ الرِّجالُ.۳.جمع مؤنّث سالم،مثل:جاءَتِ الْمُؤْمِناتُ.۴.مضارعی که در آخرش«الف تثنیه»(ـانِ)،«واو جمع»(ـونَ)و«یاء مفرد مؤنّث مخاطب»(ـینَ)پیوست نشده باشد, مثل:زَیدٌ یقْرَأُ.

سؤال:«واو»در چند مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«واو»در دو مورد،علامتِ رفع است:۱.اسماء سِتّه که عبارتند از:اَبُوكَ،أَخُوكَ،حَمُوكَ،فُوكَ،هَنُوها،ذُومال،مثل:هذا ابُوكَ،جَاءَ اخُوكَ،ذَهَبَ حَمُوكَ،هذا فُوكَ،قامَ هَنُوها،جَلَسَ ذُومال.

۲.جمع مذكر سالم،مثل:جَاءَ الْمُؤْمِنُونَ.

سؤال:«الف»در چه مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«الف»فقط در تثنیه،علامتِ رفع است, مثل:جَاءَ الرَّجُلانِ.

سؤال:«نون»در چه مورد،علامتِ رفع است؟

جواب:«نون»در فعل مضارعی که در آخرش«الف تثنیه»(ـانِ)مثل:

یقْرَآنِ،یا«واو جمع»(ـونَ)مثل:یقْرَؤُونَ،یا«یاء مفردِ مؤنثِ مخاطب»(ـینَ)مثل:تَقْرَئِینَ متّصل باشد،علامتِ رفع است.

درس هفتم:علامات نصب

وَلِلنَّصْبِ خَمْسُ عَلاماتٍ:اَلْفَتْحَهُ وَالْاَلِفُ وَالْکَسْرهُ وَالْیاءُ وَحَذْفُ النُّونِ.فَاَمَّا الْفَتْحَهُ فَتَکُونُ عَلامَهً لِلنَّصْبِ فی ثَلاثَهِ مَواضِعَ:فِی الْاِسْمِ الْمُفْرَدِ وَجَمْعِ التَّکْسیرِ وَالْفِعْلِ الْمُضارِعِ اذا دَخَلَ عَلَیهِ ناصِبٌ وَلَمْ یتَّصِلْ بآخِرِهِ شَیءٌ.وَاَمَّا الْاَلِفُ فَتَکُونُ عَلامَهً لِلنَّصْبِ فی الْاَسْماءِ الْخَمْسَهِ،نحو:رَأَیتُ اباکَ وَاَخاکَ وَما اشْبَهَ ذلِکَ.وَأمَّا الْکَسْرَهُ فَتَکُونُ عَلامَهً لِلنَّصْبِ فی جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ.وَاَمَّا الْیاءُ فَتَکُونُ عَلامَهً لِلنَّصْبِ فی التَّثْنِیهِ وَالْجَمْعِ.وَاَمَّا حَذْفُ النُّونِ فَیکُونُ عَلامَهً لِلنَّصْبِ فِی الْاَفْعَالِ الْخَمْسَهِ الَّتِی رَفْعُها بِثَباتِ النُّونِ.

ترجمه:برای نصب پنج علامت است:فتحه،الف،کسره،یاء و حذف نون.اما فتحه،علامت است برای نصب در سه جا:در اسم مفرد،جمع مکسّر،فعل مضارع اگر نصب کننده بر آن داخل شده و چیزی به آخرش نچسبیده باشد.و اما الف،علامت است برای نصب در اسم های پنج گانه،مثل:رَأَیتُ أَباکَ و أَخاکَ و مانند آن.

و اما کسره،علامت است برای نصب در جمع مؤنث سالم.و اما یاء،علامت است برای نصب در تثنیه و جمع.و اما حذف نون،علامت است برای نصب در فعل های پنج گانه ای که رفع آنها به ثبات نون است.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ نصب کدام است؟

جواب:علاماتِ نصب پنج تاست و عبارتند از:فتحه،الف،کسره،یاء،حذف نون.

سؤال:«فتحه»در چند مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«فتحه»در سه مورد،علامتِ نصب است:۱.اسم مفرد مثل:اَکْرَمْتُ زَیداً.۲.جمع مکسَّر مثل:اَکْرَمْتُ الرِّجالَ.۳.مضارعی که به آن«عاملِ نصب»داخل گردیده و در آخرش«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»پیوست نشده باشد مثل:لَنْ یخْرُجَ زَیدٌ.

سؤال:«الف»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«الف»در اسماء ستّه علامتِ نصب است،مثل:رَأَیتُ اباهُ وَاَخاهُ وَحماهُ وَفاهُ وَهناهُ وَذا مال.

سؤال:«یاء»در در چند مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«یاء»در دو مورد،علامتِ نصب است:۱.تثنیه مثل:رَأَیتُ الرَّجُلَینِ.۲.جمع مذکر سالم مثل:رَأَیتُ الْمُؤْمِنینَ.

سؤال:«کسره»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«کسره»در جمع مؤنث سالم،علامتِ نصب است،مثل:رَأَیتُ الْمُؤْمِناتِ.

سؤال:«حذفِ نون»در چه مورد،علامتِ نصب است؟

جواب:«حذفِ نون»در فعل مضارعی که به آن«عاملِ جزم»داخل گردیده و در آخرش«الف تثنیه»،مثل:لَنْ یقْرَءا،یا«واو جمع»مثل:لَنْ یقْرَؤُوا،یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»،مثل:لَنْ تَقْرَئی متَّصل باشد،علامتِ نصب است.

ص:۲۴

درس هشتم:علامات جرّ

وَلِلْخَفْضِ ثَلاثُ عَلاماتٍ:اَلْكَسْرَهُ وَالْياءُ وَالْفَتْحَهُ.فَاَمَّا الْكَسْرَهُ فَتَكُونُ عَلامَهً لِلْخَفْضِ فی ثَلاثَه ِ مَواضِعَ:فی الِاسْمِ الْمُفْرَدِ الْمُنْصَرِفِ وَجَمْعِ التَّکسیرِ الْمُنْصَرِفِ وَجَمْعِ الْمُؤَنَّثِ السَّالِمِ.وَاَمَّا الْیاءُ فَتَكُونُ عَلامَهً لِلْخَفْضِ فی ثَلاثَهِ مَواضِعَ:فی الْاَسْماءِ الْخَمْسَهِ وَفی التَّثْنِيهِ وَالْجَمْعِ.وَاَمَّا الْفَتْحَهُ فَتَكُونُ عَلامَهً لِلْخَفْضِ فی الْاِسْمِ الَّذی لا يَنْصَرِفُ.

ترجمه:از برای جرّ سه علامت است:کسره،یاء و فتحه.

اما کسره علامت است برای جرّ در سه جا:در اسم مفردِ منصرف،جمع مکسّرِ منصرف و جمع مؤنثِ سالم.

و اما یاء علامت است برای جرّ در سه جا:در اسم های پنج گانه،در تثنیه و جمع.و اما فتحه علامت است برای جرّ در اسمی که غیرمنصرف است.

سؤال و جواب:

سؤال:علاماتِ جرّ کدام است؟

جواب:جرّ دارای سه علامت می باشد:کسره،یاء،فتحه.

سؤال:«کسره»در چند مورد علامتِ جرّ است؟

جواب:«کسره»در سه مورد،علامتِ جرّ محسوب می گردد:۱.اسمِ مفرد مُنصرف،

مثل:مَرَرْتُ بِزَيدٍ.۲.جمع مکسّر مُنصرِف, مثل:مَرَرْتُ بِالْعُلَماءِ.۳.جمع مؤنث سالم, مثل:مَرَرْتُ بِالْمُؤْمِناتِ.

سؤال:«یاء»در چند مورد،علامتِ جرّ می باشد؟

جواب:«یاء»در سه مورد،علامتِ جرّ می باشد:۱.جمع مذکر سالم, مثل:مَرَرْتُ بِالْمُسْلِمِینَ.۲.تثنیه, مثل:مَرَرْتُ بِالرَّجُلَینِ.۳.اسماء ستّه, مثل:مَرَرْتُ بِاَبِیکَ وَاَخِیکَ وَحَمِیکَ وَهَنِیکَ،وذی مالٍ وَفی فِیکَ.

سؤال:«فتحه»در چه مورد،علامتِ جرّ است؟

جواب:«فتحه»در اسمی که غیرمنصرف است علامتِ جرّ به شمار می رود, مثل:مَرَرْتُ بِمَساجِدَ،مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ،اَحْسَنْتُ الی عُمَرَ،سَلَّمْتُ الی فاطِمَهَ،مَرَرْتُ بِحَبْلی،نَظَرْتُ الی وَجْهٍ احْمَرَ،اَخَذْتُ مِنْ زَینَبَ،ذَهَبَ الی فِرْعَوْنَ،هذا قَلَمُ سَلْمَانَ،مَرَرْتُ بِسُلَیمَانَ،جَلَسْتُ مَعَ ابْراهِیمَ،نَظَرْتُ الی مَصَابیح وغیره که توضیحش به تفصیل خواهد آمد.

ص:۲۶

درس نهم:علامات جزم

وَلِلْجَزْمِ عَلامَتـانِ:السُّكُونُ وَالْحَـذْفُ.فَاَمَّا السُّكُونُ فَيكُونُ عَلامهً لِلْجَزْمِ فى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الصَّحيـحِ الآخِرِ.وَاَمَّا الْحَـذْفُ فَيكُونُ عَلامَهً لِلْجَزْمِ فِى الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الْمُعْتَلِّ الآخِرِ،وَفِى الْاَفْعالِ الَّتى رَفْعُها بِثَباتِ النُّونِ.

ترجمـه:از براى جزم دو علامـت است:سـكون و حـذف.اما سـكون،علامـت است براى جزم در فعـل مضـارعى كه آخرش صـحيح باشـد.و امـا حـذف،علامـت است براى جزم در فعـل مضـارعى كه آخرش معتل است و نيز در فعل هايى كه رفع آنها به ثبات نون است.

سؤال و جواب:

سؤال:علامتِ جزم چند تاست؟

جواب:علاماتِ جزم سه تاست:سكون،حذفِ حرفِ آخر،حذفِ نون.

سؤال:«سكون»در چه موقع،علامتِ جزم است؟

جواب:فعـلِ مضـارعِ معربى كه اولاًـ حرفِ آخرش صـحيح باشـد و ثانيـاً,«الف تثنيه»يـا«واو جمع»يا«ياء مفردِ مؤنثِ مخاطب»به وى متّصل نباشد و ثالثاً,«عامل جزم»بر وى داخل شده باشد،«سكون»در آن علامتِ جزم مى باشد،مثل:لَمْ يضْرِبْ زَيدٌ.

سؤال:«حذفِ آخر»در چه مورد علامتِ جزم مى باشد؟

ص:۲۷

جواب:«حذفِ آخر»در فعل مضارع معربی که معتلّ الآخر است-یعنی حرف آخرش از حروف علّه باشد-علامتِ جزم محسوب می گردد, مثل:لَمْ یدْعُ زَیدٌ،لَمْ یخْشَ بَکْرٌ،لَمْ یرْمِ عَلِی.

سؤال:«حروف علّه»چند تاست؟

جواب:«حروف علّه»سه تاست:واو،الف،یاء(وای).

سؤال:«حذفِ نون»در چه موقع،علامتِ جزم می باشد؟

جواب:«حذفِ نون»در فعل مضارع معربی که«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفردِ مؤنثِ مخاطب»به وی متّصل شده و هم چنین«عاملِ جزم»به وی داخل گردیده باشد،علامتِ جزم به شمار می رود،مثل:لَمْ یفْعَلا،لَمْ تَفْعَلا،لَمْ یفْعَلُوا،لَمْ تَفْعَلُوا،لَمْ تَفْعَلِی.

درس دهم:مُعربات(۱)

الْمُعْرَبـاتُ قِسْـمَانِ:قِسْمٌ يعْرَبُ بِالْحَرَكـاتِ وَقِسْمٌ يعْرَبُ بِـالْحُرُوفِ،فَـالَّذِى يعْرَبُ بِالْحَرَكـاتِ ارْبَعَهُ انْواع:الْإسْمُ الْمُفْرَدُ،وَجَمْعُ التَّكْسـيرِ وَجَمْعُ الْمُؤَّنَّث السَّالِمُ وَالْفِعْـلُ الْمُضـارِعُ الَّذِى لَمْ يتَّصِـلْ بِـآخِرِهِ شَـىءٌ.وَكُلُّها تُرْفَعُ بِالضَّمَّهِ وَتُنْصَبُ بِالْفَتْحَهِ وَتُخْفَضُ بِالْكَسْـرَهِ وَتُجْزَمُ بِـالسُّكُونِ.وَخَرَجَ عَـنْ ذلِـکَ ثَلاثَهُ اشْـياءَ:جَمْـعُ الْمُـؤَنَّثِ السَّالِمُ ينْصَبُ بِالْكَسْـرَهِ،وَالاْـسْمُ الَّذِى لاـ ينْصَـرِفُ يخْفَضُ بِـالْفَتْحَهِ،وَالْفِعْلُ الْمُضارِعُ الْمُعْتَلُّ الآخِرِ يجْزَمُ بِحَذْفِ آخِرِهِ.

ترجمه:مُعربات دو قسم هسـتند:يک قسم به واسطه حركات و قسمى ديگر به واسطهْ حروف معرب مى شود.آن چه معرب مى شود به واسطهْ حركات،چهار نوع است:اسم مفرد،جمع مكسـر،جمع مؤنث سالم و فعل مضارعى كه به آخرش چيزى نچسبيـده باشـد.و همه اين ها رفع مى شود به واسطه ضـمّه و نصب مى شود به واسـطهْ فتحه و جرّ مى شود به واسطه كسره و جزم مى شود به واسطهْ سكـون.و از اين هـا،سه چيز خـارج شـد:جمع مؤنث سـالم كه به واسـطه كسـره نصب مى شود و اسـمى كه غيرمنصـرف است و به واسطهْ فتحه جرّ مى شود و فعل مضارعى كه آخرش معتلّ است كه به واسطهْ حذف آخرش جزم مى شود.

سؤال و جواب:

سؤال:مُعربات بر چند قسم است؟

ص:۲۹

جواب:معربات نسبت به علاماتِ خود بر دو قسم است:

۱.آن که علامتِ اصلی دارد؛یعنی به ضمّه رفع می شود،به فتحه نصب می گردد،به کسره جرّ می شود و به سکون جزم می گردد.

۲.آن که علامتِ نیابتی دارد.

سؤال:مُعرباتی که علامتِ اصلی دارد بر چند نوع است؟

جواب:بر دو نوع است:

۱.آن که همیشه و در همهٔ موارد،علامتِ اصلی دارد.

۲.آن که فقط در بعضی موارد،علامتِ اصلی دارد.

سؤال:معرباتی که در همهٔ موارد،علامتِ اصلی دارد کدام است؟

جواب:آن که در همهٔ موارد علامتِ اصلی دارد عبارت است از:

۱.اسم مفرد مُنصرِف, مثل:زَیدٌ قائِمٌ،رَأَیتُ زَیداً،مَرَرْتُ بِزَیدٍ.

۲.جمع مکسّر منصرف, مثل:الرِّجالُ العُزَّلُ ضُعَفاءُ،أَكْرَمْتُ الرِّجالَ الْأَقْوِیاءَ،مَرَرْتُ بِالْفُقَرَاءِ.

۳.فعل مضارعی که آخرش صحیح باشد و«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به آخرش متّصل نباشد،مثل:زَیدٌ یقْرَأُ،وَلَمْ یتْرُكِ الْقِرَاءَهَ،وَلَنْ یتْرُكَها.

سؤال:کدام یک از معربات فقط در بعضی موارد،علامتِ اصلی دارند؟

جواب:این معربات عبارتند از:

۱.جمع مؤنث سالم در دو حالتِ:رفع و جرّ،مثل:جَاءَتِ الْمُسْلِماتُ،مَرَرْتُ بِالْمُسْلِماتِ،ولی در حالتِ نصب،علامتِ نیابتی دارد،زیرا نصبِ آن به کسره(که به نیابت از فتحه آورده می شود)می باشد, مثل:رَأَیتُ الْمُسْلِماتِ.تفصیل آن خواهد آمد.

۲.اسم های غیرمنصرف-خواه مفرد باشد،خواه جمع-در دو حالتِ رفع و نصب مثل:هـذِهِ مَسَاجِدُ،رَأَیتُ مَساجِدَ.اما در حالتِ جرّ،علامتِ نیابتی دارد،زیرا به نیابت از کسره،به فتحه جرّ می شود،مثل:مَرَرْتُ بِأَحْمَدَ.

۳.فعل مضارعِ معتلّ الآخر،مثل:یرْمِی،لَمْ یرْمِ.

درس یازدهم مُعربات(۲)

وَالَّذی یعْرَبُ بِالْحُرُوفِ ارْبَعَهُ انْواعٍ:اَلتَّثْنِیهُ وَجَمْعُ الْمُذَکَّرِ السَّالِمُ وَالْأَسْماءُ الْخَمْسَهُ وَالْأَفْعالُ الْخَمْسَهُ،وَهِی:یفْعَلانِ وَتَفْعَلانِ وَیفْعَلُونَ وَتَفْعَلُونَ وَتَفْعَلِینَ.فَاَمَّا التَّثْنِیهُ فَتُرْفَعُ بِالْأَلِفِ وَتُنصَبُ وَتُخْفَضُ بِالْیاءِ.وَاَمَّا جَمْعُ الْمُذَکَّرِ السَّالِمُ فَیرْفَعُ بِالْوَاوِ وَینْصَبُ وَیخْفَضُ بِالْیاءِ.وَاَمَّا الْأَسْماءُ الْخَمْسَهُ فَتُرْفَعُ بِالْواوِ وَتُنْصَبُ بِالْأَلِفِ وَتُخْفَضُ بالیاءِ.وَاَمَّا الْأَفْعَالُ الْخَمْسَهُ فَتُرْفَعُ بِالنُّونِ وَتُنْصَبُ وَتُجْزَمُ بِحَذْفِها.

ترجمه:آن چه به واسطهْ حروف معرب می شود چهار نوع است:تثنیه،جمع مذکر سالم،اسم های پنج گانه و فعل های پنج گانه که عبارت است از:یفْعَلانِ،یفْعَلُون،تَفْعَلانِ،تَفْعَلُون،تَفْعَلِینَ.و اما تثنیه رفع می شود به واسطه الف و نصب و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما جمع مذکر سالم،رفع می شود به واسطه واو و نصب و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما اسم های پنج گانه،رفع می شود به واسطه واو و نصب می شود به واسطهْ ألف و جرّ می شود به واسطهْ یاء.و اما فعل های پنج گانه،رفع می شود به واسطه نون و نصب و جزم می شود به واسطهْ حذف آن.

سؤال و جواب:

سؤال:معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند, کدامند؟

جواب:معرباتی که علامتِ نیابتی دارند هفت دسته اند:پنج تا در اسماء و دو تا در افعال.

ص:۳۱

سؤال:دستهٔ اول کدام است؟

جواب:دستهٔ اول-اسماء ستّه می باشد،زیرا رفعِ آن به«واو»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصبِ آن به«الف»است که به نیابت از فتحه و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از کسره می آید،مثل:جاءَ ابُوكَ،رَأَیتُ اباكَ،مَرَرْتُ بِاَبِیكَ.در همهٔ این حالات(یعنی حالاتِ رفع،نصب،جرّ)،اعرابِ اسماءِ مذکوره،اگر مضاف باشند،به عوضِ حرکات،به حروف آمده است.

سؤال:اعرابِ اسماء ستّه،درصورت اضافه نشدن،چگونه است؟

جواب:مانند بقیهٔ اسماءِ معرب،اعرابشان به حرکات است, مثل:جاءَ أَبٌ،رَأَیتُ أَباً،مَرَرْتُ بِأَبٍ.

سؤال:اعراب اسماء ستّه،اگر به«یاء متکلم»اضافه شوند،چگونه اند؟

جواب:در این مورد،اعرابشان در دو حالتِ رفع و نصب،به حرکات مقدَّره است.در حالتِ رفع،ضمّه و در حالتِ نصب،فتحه،مقدَّر است, مثل:هذا ابِی،رَأَیتُ أَبِی،ولی در حالتِ جرّ،اعرابِ این اسماء ظاهر است, مثل:مَرَرْتُ بِأَبِی.

سؤال:دستهٔ دوم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند کدام است؟

جواب:دستهٔ دوّم:تثنیه هاست،زیرا رفعِ تثنیه به«الف»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصب و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از فتحه و کسره می آید،مثل:جَاءَ الرَّجُلانِ،رَأَیتُ الرَّجُلَینِ،مَرَرْتُ بِالرَّجُلَینِ.اعرابِ تثنیه ها نیز مانند اسماء ستّه در حالات(رفع،نصب،جر)به جای حرکات،به حروف آورده شده است.

سؤال:دستهٔ سوم از معرباتی که علامتِ نیابتی دارند کدام است؟

جواب:دستهٔ سوّم:جمع مذکّر سالم است،زیرا رفعِ آن به«واو»است که به نیابت از ضمّه آورده می شود و نصب و جرّ آن به«یاء»است که به نیابت از فتحه و کسره می آید،مثل:جاءَ الْمُسْلِمُونَ،رَأَیتُ الْمُسْلِمِینَ،مَرَرْتُ بِالْمُسلِمِین.در این جا نیز اعرابِ جمع مذکر سالم به جای حرکات،به حروف آمده است.

ص:۳۲

درس دوازدهم مُعربات(۳)

سؤال و جواب:

سؤال:دستهٔ چهارم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی می باشند کدام است؟

جواب:دستهٔ چهارم:جمع مؤنث سالم است که فقط در حالتِ نصب دارای علامتِ نیابتی می باشد،زیرا نصبِ آن در این مورد به کسره است که به نیابت از فتحه آورده می شود،مثل:رَأیتُ الْمُؤْمِناتِ.اما در دو حالتِ:رفع و جرّ،علامتِ اصلی دارد و گفتیم که رفع آن به ضمّه و جرّش به کسره می باشد،مثل:جاءَتِ الْمُؤْمِناتُ،مَرَرْتُ بِالْمُؤمِناتِ.

سؤال:دستهٔ پنجم از معرباتی که علامتِ نیابتی دارند کدام است؟

جواب:دستهٔ پنجم:اسماء غیرمنصرف است،زیرا رفعِ آن به ضمّه بدون تنوین و نصب و جرِّ آن به فتحه بدون تنوین می آید.فقط در حالتِ جرّ،علامتِ نیابتی می گیرد،مثل:جاءَ احْمَدُ،رَأَیتُ احْمَدَ،مَرَرْتُ بِاَحْمَدَ.

در آینده بحث مستقلی پیرامون اسماء غیرمنصرف بیان خواهیم کرد.

سؤال:دسته ششم از این قسمِ معربات کدام است؟

جواب:دسته ششم:فعل مضارع معتل الآخر است،زیرا رفعِ آن به ضمّه ای است که مقدَّر بر الف،واو و یاء می باشد, مثل:یخْشَی زَیدٌ،یدْعُو بَکْرٌ،یصَلِّ یِ عَلِی.و نصبِ آن

به فتحه ای که مقدَّر بر ألف و ظاهر است بر واو و یاء, می باشد مثل:لَنْ یخْشَی زَیدٌ،لَنْ یدْعُوَ،لَنْ یقْضِی.و جزمِ آن به حذفِ حرفِ آخرش می باشد،خواه ألف باشد،خواه واو،خواه یاء مثل:لَمْ یخْشَ زَیدٌ،لَمْ یدْعُ،لَمْ یقْضِ.این فعل فقط در حالتِ جزم،علامتِ نیابتی دارد،زیرا به حذفِ حرفِ آخرکه به نیابت از سکون است جزم گردیده است.

سؤال:دستهْ هفتم از معرباتی که دارای علامتِ نیابتی هستند کدام است؟

جواب:دستهْ هفتم:فعل مضارعی است که«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به وی متّصل شده می باشد.در این جا،رفعِ فعل مذکور به«نون»و نصب و جزمِ آن به حذف این«نون»صورت می گیرد مثل:(یکْتُبانِ،تَکْتُبانِ،یکْتُبونَ،تَکْتُبونَ،تَکْتُبینَ)،(لَنْ یکْتُبا،لَنْ تَکْتُبا،لَنْ یکْتُبوا،لَنْ تَکْتُبوا،لَنْ تَکْتُبِی)،(لَمْ یکْتُبا،لَمْ تَکْتُبا،لَمْ یکْتُبوا،لَمْ تَکْتُبوا،لَمْ تَکْتُبِی).افعال مذکور در هر سه حالتِ(رفع،نصب جزم)دارای علامتِ نیابتی می باشد،زیرا در حالتِ رفع،علامتِ رفعش«نون»می باشد و اما حالتِ جرّ،در افعال وجود ندارند،چنان که حالتِ جزم در اسماء وجود ندارد.

ص:۳۴

درس سیزدهم اسم مقصور و اسم منقوص

سؤال و جواب:

سؤال:اسم مقصور چیست؟

جواب:اسم مقصور, اسمی است که حرفِ آخر آن«الف مقصوره»(ی-ا)باشد, مانند:مُصْطَفَی،مُرْتَضَی،هُدَی،مُوسَی،عِیسَی،مِنَی،یحْیی و غیره.

سؤال:اعرابِ اسم مقصور به چیست؟

جواب:اعرابِ اسم مقصور به حرکاتی است که مقدَّر بر حرفِ آخرش می باشد.پس،رفعِ آن به ضمّهْ مقدَّر،نصب اش به فتحه مقدَّر و جرِّ آن به کسره مقدَّر است مثل:جاءَ الْهُدَی،رَأَیتُ الْمُصْطَفَی،مَرَرْتُ بِالْمُرْتَضَی.

سؤال:اسمِ منقوص چیست؟

جواب:اسم منقوص:اسمی است که آخرش یاء(ی)باشد،مثل:الْقَاضِی،الْمُفْتِی،الدَّاعِی،الرَّاعِی،السَّاعِی،النَّاعِی،الْهَادِی،الْوَادِی،النَّاهِی،السَّاهِی،الشَّافِی،المُعَافِی و غیره.

سؤال:اعرابِ اسم منقوص به چیست؟

جواب:رفع اسم منقوص به ضمّهْ مقدَّر و جرّش به کسرهْ مقدَّر می باشد،ولی نَصبِ آن ظاهر است،مثل:جاء الْقَاضِی،مَرَرْتُ بِالْقَاضِی،رَأَیتُ الْقَاضِی.

اسماء غیرِمُنصرِف

سؤال:اسم غیرمنصرف کدام است؟

جواب:غیرمنصرف, اسمی است که«تنوین»و«کسره»قبول نکند مانند:«ابراهیم»در جمله های ذیل:

قالَ ابراهیمُ،عَرَفْتُ ابراهیمَ،سَمِعْتُ مِنْ ابراهیمَ.

سؤال:اسبابِ منعِ صرف چند تاست؟

جواب:چهار سبب،موجِبِ غیرمنصرف بودن اسم است:۱.عَلَمیت.۲.وصف.۳.جمع.۴.الف تأنیث.

سؤال:عَلَمیت چه موقع،غیرمنصرف است؟

جواب:عَلَمیت هنگامی غیرمنصرف است که یکی از خصوصیات زیر را داشته باشد:

۱.دارای«الف و نون زائده»باشد, مانند:سَلْمان،عِمْران.

۲.«اَعْجِمِی»(غیر عربی)باشد،مثل:ابراهیم،فَرهاد.البته اگر«عَلَم»دارای سه حرف بوده و حرفِ وسط آن ساکن باشد, منصرف خواهد بود،اگرچه اعجمی باشد،مثل:قَرَأْتُ قِصَّةَ نُوحٍ وَهُودٍ وَلُوطٍ.

۳.«بر وزن فعل»باشد،مثل:یزِید،تُکْتَم.

۴.«مؤنث»باشد،مثل:زَینَب،فاطِمَه.

۵.«مرکَّب مَزْجِی»باشد،مثل:بَعْلَبَکّ،بَیتَ لَحْم.

۶.«مَعْدُول»باشد؛یعنی اسمی باشد که از شکلِ اصلی خود عُدول کرده است،مثل:عُمَرُ که معدول از عامر است.

سؤال:وصف چه موقع غیرمنصرف است؟

جواب:وصف هنگامی غیرمنصرف است که:

۱.بر وزن«فَعْلان»بوده و مؤنثِ آن بر وزن«فَعْلی»بیاید مانند:عَطْشان،عَطْشی.

۲.بر وزن«اَفْعَل»باشد مثل:اَحْمَرُ،اَبْیضُ.

سؤال:درکجا جمع, غیرمنصرف است؟

جواب:جمع در صورتی غیرمنصرف است که:

۱.بر وزن«مَفاعِل»یا«مَفاعیل»باشد،مثل:مَساجِدُ،مَصَابِیحُ.

۲.بر وزن«اَفاعِل»یا«اَفاعِیل»باشد،مثل اماکِنُ،اَقارِبُ،اَقاریرُ.

سؤال:«الف تثنیه»چه موقع سبب غیرمنصرف بودن می شود؟

جواب:اگر اسمی ألف تأنیثِ ممدوده داشته باشد, بدون هیچ شرطی غیرمنصرف خواهد بود, مثل:حَمراء،زَهْراء،زُهَیراء.

ص:۳۷

درس چهاردهم أفعال(۱)

الْأَفْعالُ ثَلاثَةٌ:ماضٍ وَمُضارِعٌ وَأَمْرٌ،نحو:ضَرَبَ وَيضْرِبُ وَاضْرِبْ.فَالْماضِى مَفْتُوحُ الْاخِرِ ابَداً،وَالْأَمْرُ مَجْزُومٌ ابَداً،وَالْمُضَارِعُ ما كانَ فى اوَّلِهِ احْدى الزَّوائِدِ الْأَرْبَعِ يجْمَعُها قَوْلُكَ:«اَنيتُ»،وَهُوَ مَرْفُوعٌ ابَداً حَتَّى يدْخُلَ عَلَيهِ ناصِبٌ اوْ جازِمٌ.

ترجمه:فعل ها سه گونه هستند:ماضی،مضارع و امر مثل:ضَرَبَ،يضْرِبُ،اِضْرِب.ماضی،همیشه آخرش مفتوح است و امر همیشه مجزوم است.و مضارع آن است که در اوّلش یکی از حروف زائده چهارگانه باشد که«اَنَیتَ»هر چهار تا را یک جا جمع می کند.و مضارع همیشه مرفوع است مگر این که نصب کننده و یا جزم کننده ای بر آن داخل گردد.

سؤال و جواب:

سؤال:افعال مُعرَبند،یا مَبنی؟

جواب:همه افعال مبنی هستند،به جز فعل مضارع که در بعضی موارد مبنی و در بعضی مواردِ دیگر معرب است.

سؤال:حکمِ فعل ماضی چیست؟

جواب:فعل ماضی مبنی بر فتحه است, در مثل:کَتَبَ و مبنی بر سکون می باشد, در مثل:کَتَبْتُ و مبنی بر ضمّه است, مثل:کَتَبُوا.

ص:۳۹

سؤال:در چه موقع فعل ماضی مبنی بر فتحه است؟

جواب:فعل ماضی در چهار مورد مبنی بر فتحه است:

۱.درصورتی که چیزی به آخرش متّصل نباشد،مثل:قَرَأَ،کَتَبَ،اَعْطَی،اِتَّقَی.

۲.درصورتی که«تاء تأنیث ساکنه»به وی متّصل شود مثل:قَرَأَتْ هِنْدُ،وَکَتَبَتْ،وَاَعْطَتْ،وَاتَّقَتْ.

۳.در موردی که«ضمیرِ مفعول»به آخرش پیوست گردد،مثل:اَکْرَمَکَ،اَکْرَمَکِ،اَکْرَمَکما،اَکْرَمَکُمْ،اَکْرَمَکُنَّ،اَکْرَمَها،اَکْرَمَهُ،اَکْرَمَهُما،اَکْرَمَهُمْ،اَکْرَمَهُنَّ،اَکْرَمَنا،اَکْرَمَنی.

۴.درصورتی که«ضمیر فاعل تثنیهْ غائب»به وی متّصل باشد،مثل:الرَّجُلانِ اکْرَما زَیداً،وَاَکْرَماکَ،وَاَکْرَماها،وَاَکْرَماهُ.

سؤال:فعل ماضی در چه مورد مبنی بر سکون است؟

جواب:فعل ماضی هنگامی که به«ضمیر فاعل»(به جز«الف تثنیهْ غائب»و«واو جمع»)متّصل باشد مبنی بر سکون است،مثل:کَتَبْتُ،کَتَبْتِ،کَتَبْتُما،کَتَبْتُمْ،کَتَبْتُنَّ،کَتَبْنَ.

سؤال:فعل ماضی در چه موقع مبنی بر ضمّه است؟

جواب:فعل ماضی درصورتی که«واو جمع»به آخرش پیوست گردد مبنی بر ضمّه است،مثل:کَتَبُوا.

ص:۴۰

درس پانزدهم أفعال(۲)

اشاره

سؤال و جواب:

سؤال:حکمِ فعل امر چیست؟

جواب:فعل امر مبنی بر سکون است در مثل:اُكْتُبْ و مبنی بر فتحه می باشد در مثل:اُكْتُبَنَّ،اُكْتُبَنْ و مبنی بر حذفِ آخرش است در مثل:اِتَّقِ،اِخْشَ،اُدْعُ و مبنی بر حذفِ نون است در مثل:اُكْتُبا،اُكْتُبوا،اُكْتُبی.

سؤال:فعل امر در چه مورد مبنی بر سکون است؟

جواب:فعل امر هنگامی که حرفِ آخرش صحیح بوده و«الف تثنیه»،«واو جمع»،«یاء مفرد مؤنث مخاطب»و«نون تأکید»به وی ضمیمه نشده باشد, مبنی بر سکون است،مثل:اُكْتُبْ،اُكْتُبْهُ،اِحْفَظْها،اِحْفَظْهما،اِحْفَظْهم،اِحْفَظْهُنَّ و غیره.

سؤال:فعل امر در چه زمانی،مبنی بر فتحه است؟

جواب:درصورتی که«نون تأکید»به آخرش پیوست شود, مبنی بر فتحه خواهد بود, مثل:اُكْتُبَنَّ،اُكْتُبَنْ.

سؤال:در کدام مورد فعل امر مبنی بر حذفِ آخرش می باشد؟

جواب:فعل امر وقتی که معتل الآخر است, مبنی بر حذفِ آخرش می باشد،مثل:اِتَّقِ،اِخْشَ،اُدْعُ.

ص:۴۱

سؤال:در چه موردی مبنی بر حذفِ نون است؟

جواب:اگر«الف تثنیه»یا«واو جمع»یا«یاء مفرد مؤنث مخاطب»به فعل امر متّصل باشند مبنی بر حذفِ نون خواهد بود،مثل:اُكْتُبا،اُكْتُبوا،اُكْتُبی.

سؤال:حكمِ فعل مضارع چیست؟

جواب:فعل مضارع در بعضی موارد مبنی و در بعضی موارد دیگر معرب است:

موارد بناء فعل مضارع:

۱.وقتی كه«نون نِسوه»به آخرِ فعل مضارع متّصل گردد مبنی بوده و بناء آن بر سكون است،مثل:يذْهَبْنَ،يكْتُبْنَ،يرْفَعْنَ.

۲.هنگامی كه«نون تأكيد»بر آخرش متّصل شود مبنی بر فتحه است،مثل:تَقْرَأَنَّ،يكْتُبَنَّ.

موارد اعراب فعل مضارع:

فعل مضارع جز مواردی كه در بالا ذكر شد,«معرب»می باشد.

سؤال:حكمِ فعل مضارعی كه آخرش الف می باشد چیست؟

جواب:در حالتِ رفع،علامتِ رفع«ضمّهْ مقدَّر»است مثل:يخْشَی،يسْعَی و در حالتِ نصب،علامتِ نصب«فتحه ی مقدَّر»می باشد, مثل:اَنْ يخْشَی،لَنْ يسْعَی و در حالتِ جزم،علامتِ جزم«حذفِ آخر»است،مثل:لَمْ يخْشَ،لَمْ يسْعَ.

سؤال:حكمِ فعل مضارعی كه آخرش«واو»و يا«ياء»است چیست؟

جواب:فعل مضارع در اين دو مورد:در حالتِ رفع،علامت رفع«ضمّه مقدَّر»است مثل:يدْعُو،يصَلِّی و در حالتِ نصب،علامتِ نصب كه فتحه می باشد،ظاهر است،مثل:لَنْ يدْعُوَ،لَنْ يصَلِّی و در حالتِ جزم،علامتِ جزم«حذفِ آخر»است،مثل:لَمْ يدْعُ،لَمْ يصَلِّ.

ص:۴۲

درس شانزدهم موارد نصب مضارع

فَالنَّوَاصِبُ عَشَرَةٌ،وَهِی:اَنْ وَلَنْ وَاِذَنْ وَکَی وَلامُ کَی وَلامُ الْجُحُودِ وَحَتَّی وَالْجَوابُ بِالْفاءِ وَالْواوُ وَاَوْ.

ترجمه:نصب کننده ها ده تا هستند:اَنْ،لَنْ،اِذَنْ،کَی،لام کَی،لام جحود،حَتّی،جواب به واسطهْ فاء،واو و أو.

سؤال و جواب:

سؤال:مواردِ نصب فعلِ مضارع کدام است؟

جواب:فعل مضارع بعد از«عوامل نصب»منصوب می شود.

سؤال:عوامل نصب بر چند قسم است؟

جواب:عوامل نصب بر دو قسم است:۱.ناصب(نصب کننده).۲.ناصب به«اَنْ»مقدَّره.

حروف ناصب چهار حرف است:اَنْ،لَنْ،اِذَنْ،کَی.

۱.«اَنْ»مانند:اُرِیدُ انْ اتَعَلَّمَ النَّحْوَ.

۲.«لَنْ»،که برای«نَفی مؤکَّد»استعمال می شود مانند:لَنْ اتْرُکَ الصَّلاهَ ابَداً.

۳.«اِذَنْ»،که برای«جواب»می آید, مانند جایی که اگر کسی به ما گوید:سَاَزُورُکُمْ(به زودی شما را زیارت می کنم)،در جواب می گوییم:اِذَنْ نُکْرِمَکُمْ(آن هنگام شما را گرامی می داریم).

ص:۴۳

۴.«کَی»،که برای بیان«علّت»می آید،مثل:جِئْتُکَ کَی اتَدَّرَسَ(نزد تو آمدم تا این که درس بگیرم).

حروف ناصب به«اَنْ»مقدَّره شش حرف است:لام،لام جحود،حتّی،فاء سببیت،واو معیت،أوْ.

۱.«لام»،مثل:خُذِ الْکِتابَ لِتَقْرَأَ،که در اصل خُذِ الْکِتابَ لِاَنْ تَقْرَأَ بوده است.

۲.«لام جحود»،مانند:لَمْ یکُنِ اللهُ لِیغْفِرَ لَهُمْ،که در اصل لِاَنْ یغْفِرَ بوده است.

۳.«حتّی»،مثل:وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یأْتِیکَ الْیقِینُ که در اصل حتّی انْ یأْتِیکَ بوده است.

۴.«فاء سببیت»،مثل:اِرْحَمْ فَتُرْحَمَ(رحم کن تا دیگران به تو رحم کنند)که اصل آن ارْحَمْ فَاَنْ تُرْحَمَ بوده است.

۵.«واو معیت»،یعنی به معنای مَعَ, مثل:لا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وَتَأتِی مِثْلَهُ(دیگران را از صفتی باز مدار با آن که خودت آن را انجام می دهی)که در اصل وَاَنْ تَأَتِی مِثْلَهُ بوده است.

۶.«أو»به معنی(الی)یا(إلاَّ)،مانند:لا اسْتَرِیحُ اوْ اقُولَ الْحَقَّ(تا حق را نگویم آرام نمی گیرم)،که در اصل اوْ انْ اقُولَ بوده است.

ص:۴۴

درس هفدهم موارد جزم مضارع

وَالْجَوازِمُ ثَمـانِيهَ عَشَـرَ،وَهِی:لَمْ وَلَمَّا وَأَلَمْ وَأَلَمَّا وَلامُ الْأَمْرِ وَالـدُّعاءِ وَلا فی النَّهْی وَالـدُّعاءِ وَاِنْ وَما وَمَنْ وَمَهْما وَاِذْما وَاَی وَمَتَی وَاَیانَ وَاَینَ وَاَنَّی وَحَیثُما وَکَیفَما وَاذا فِی الشِّعْرِ خاصَّهً.

ترجمـــه:جزم کننـــــده هـــا هجـــده تـــا هســـتند:لَـــمْ،لَمَّا،أَلَـــمْ،أَلَمَّا،لا ـــم أمر و دعـــاء،لا ـــ در نهی و دعاء،اِنْ،ما،مَنْ،مَهْما،اِذْما،اَی،مَتی،اَیانَ،اَینَ،اَنّی،وَحَیثُما،کَیفَما،إذا در شعر به خصوص.

سؤال و جواب:

سؤال:فعل مضارع در چه موقع مجزوم است؟

جواب:هر گاه یکی از«عوامل جزم»بر سرِ فعل مضارع درآید مجزوم می شود.

سؤال:«عوامل جزم»بر چند قسم است؟

جواب:عوامل جزم بر دو قسم اند:

۱.عواملی که فقط یک فعل را«جزم»می دهند.۲.عواملی که دو فعل را جزم می دهند.

سؤال:عواملی که فقط یک فعل را جزم می دهند کدامند؟

جواب:این نوع عوامل عبارتند از:

۱.«لَمْ»مثل:لَمْ یضْرِبْ(نزد).

۲.«لَمّا»مثل:لَمّا یفْعَلْ(نکرد).

۳.«لام الاَمر»،مثل:لِيَضْرِبْ زَيدٌ(زید بزند).

۴.«لا النّاهیه»،مثل:لا تَتْرُكِ الصَّلاةَ(نماز را ترک مکن).

۵.«جواب»،بدین معنا که فعل مضارع گاهی پس از فعلِ«امر»یا«نهی»به صورت مجزوم می آید و این مجزوم شدن به خاطر وجودِ حرفِ شرط و فعل شرطی می باشد که حذف شده اند،مثل:اِرْحَمْ تُرْحَمْ که اصل آن:اِرْحَمْ،اِنْ تَرْحَمْ(شرط)تُرْحَمْ(جواب)(رحم کن!اگر رحم کنی مورد رحم قرار می گیری)بوده است.مثال برای نهی:لا ـ تَكْفُرْ تَـدْخُلِ النّارَ که در اصل:لا تَكْفُرْ،اِنْ تَكْفُرْ تَـدْخُلِ النّارَ(کفر مورز!اگر کفر بِوَرزی داخل آتش می شوی).

سؤال:عواملی که دو فعل را جزم می دهند کدام است؟

جواب:این نوع از عوامل عبارتند از:

۱.«اِنْ»،مثل:اِنْ تَجْتَهِدْ تَنْجَحْ(اگر تلاش کنی،موفق می شوی).

۲.«ما»،مانند: ما نَنْسَخْ مِنْ آیَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَیْرٍ مِنْها (هر حکمی را نسخ کنیم و یا نسخِ آن را به تأخیر اندازیم،بهتر از آن را می آوریم).

۳.«مَنْ»،مانند: مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً (هر کس تقوای الهی پیشه کند،خدا برای او راهی برای خروج از تنگناها قرار می دهد).

۴.«مَهْما»،مثل: مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آیَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ (هر چه نشانه و معجزه ای برای ما بیاوری که سِحرَمان کنی،ما به تو ایمان نمی آوریم).

۵.«اِذْما»،مثل:اِذْ ما تَفْعَلْ افْعَلْ،(هرگاه انجام بدهی،من هم انجام می دهم).

۶.«اَی»،مانند:اَیا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی ،(هرکدام را بخوانید،برای او بهترین نام هاست).

۷.«مَتَی»،مثل:مَتَی تَذْهَبْ اذْهَبْ،(هر وقت بروی،می روم).

۸.«اَیانَ»،مثل:اَیانَ نُؤْمِنْکَ تَأْمَنْ غَیرَنا،(هرگاه به تو امان بدهیم،از غیر ما در امانی).

۹.«اَینَ»مانند:اَینَ تَقِف اقِفْ،(هر کجا ایستی،می ایستم).

۱۰.«اَنَّی»مثل:اَنَّی تَجْلِسْ اجْلِسْ،(هر کجا نشینی،می نشینم).

۱۱.«حَیثُما»مانند:حَیثُما تَذْهَبْ اذْهَبْ،(هر کجا بروی،می روم).

ص:۴۶

درس هجدهم مرفوعات

الْمَرْفُوعاتُ سَبْعَةٌ،وَهِی:الْفاعِلُ،وَالْمَفْعُولُ الَّذِی لَمْ یسَمَّ فاعِلُهُ،وَالْمُبْتَدَأُ وَخَبَرُهُ،وَاسْمُ(کان)وَاَخَواتِها،وَخَبَرُ(انَّ)وَاَخَواتِها،وَالتّابعُ لِلْمَرْفُوعِ وَهُوَ ارْبَعَهُ اشْیاءَ:النَّعْتُ وَالْعَطْفُ وَالتَّوْکِیدُ وَالْبَدَلُ.

الْفَاعِلُ هُوَ الْاِسْمُ الْمَرْفُوعُ الْمَذْکُورُ قَبْلَهُ فِعْلُهُ وَهُوَ عَلی قِسْمَینِ:ظاهِرٍ وَمُضْمَرٍ فَالظّاهِرُ نَحْوُ قَوْلِکَ:قَامَ زَیدٌ وَیقُومُ زَیدٌ وَقامَ الزَّیدَانِ وَیقُومُ الزَّیدانِ وَقامَ الزَّیدُونَ وَیقُومُ الزَّیدُونَ وَقامَ الرِّجالُ وَیقُومُ الرِّجالُ وَقامَتْ هِنْدٌ وَتَقُومُ هِنْدٌ وَقامَتِ الْهِندانِ وَتَقُومُ الهِنْدَانِ وَقامَتِ الهِنْدَاتُ وَتَقُومُ الْهِنْدَاتُ وَقامَتِ الْهُنُودُ وَتَقُومُ الْهُنُودُ وَقَامَ اخُوکَ وَیقُومُ اخُوکَ وَقَامَ غُلامِی وَیقُومُ غُلامِی وَما اشْبَهَ ذلِکَ.

وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضَرَبْتُ وَضَرَبْنَا وَضَرَبْتَ وَضَرَبْتِ وَضَرَبْتُما وَضَرَبْتُمْ وَضَرَبْتُنَّ وَضَرَبَ وَضَرَبَتْ وَضَرَبَا وَضَرَبُوا وَضَرَبْنَ.

ترجمه:مرفوعات هفت تا هستند:فاعل،مفعولی که فاعلش نامیده نشده،مبتدا،خبر آن،اسم«کان و أخوات آن»،خبر«إنَّ و أخوات آن»،تابعِ مرفوع که چهار چیز است:صفت،عطف،تأکید و بدل.

فاعل:اسم مرفوع است که فعلش قبل از او ذکر گردیده و آن بر دو قسم است:ظاهر و مُضمَر.ظاهر مثل این سخن:«قَامَ زَیدٌ،یقُومُ زَیدٌ،قامَ الزَّیدَانِ،یقُومُ الزَّیدانِ،قامَ الزَّیدُونَ،یقُومُ الزَّیدُونَ،قامَ الرِّجالُ،یقُومُ الرِّجالُ،قامَتْ هِنْدٌ،تَقوُم هِنْدٌ،قامَتِ الْهِندانِ،تَقُومُ

الهِنْدَانِ،قامَتِ الهِنْدَاتُ،تَقُومُ الْهِنْدَاتُ،قامَتِ الْهُنُودُ،تَقُومُ الْهُنُودُ،قَامَ اخُوكَ،يقُومُ اخُوكَ،قَامَ غُلامی،يقُومُ غُلامی و مانند اينها.

ومُضْمَر دوازده تا است مثل اين سخن:ضَرَبْتُ،ضَرَبْنَا،ضَرَبْتَ،ضَرَبْتِ،ضَرَبْتُما،ضَرَبْتُمْ،ضَرَبْتُنَّ،ضَرَبَ،ضَرَبَتْ،ضَرَبَا،ضَرَبُوا،ضَرَبْنَ.

سؤال و جواب:

سؤال:مواضع رفعِ اسم كدام است؟

جواب:مواضع رفعِ اسم عبارتند از:۱.فاعل.۲.نائب فاعل.۳.مبتدأ.۴.خبر.۵.اسم افعال ناقصه.۶.خبر حروف مشبَّهه بالفعل.۷.تابعِ مرفوع كه عبارت است از:نعت،معطوف،تأكيد و بدل.

سؤال:فاعل چيست؟

جواب:فاعل:اسم مرفوعی است كه بعد از«فعل معلوم»قرار گرفته و فعل به آن نسبت داده شده باشد مانند:كَتَبَ عَلِی(علی نوشت).در اين مثال«علی»فاعل است،زيرا بعد از فعلِ معلوم«كَتَبَ»آمده و اين فعل به او نسبت داده شده است.گاهی به فاعل،اسمی نسبت داده می شود كه در تأويلِ فعل است،مثل:زَيدٌ نافِعٌ عِلْمُهُ(زيد،علمِ او نافع است).در اين مثال«عِلْمُهُ»فاعل است و به اسمِ«نافِعٌ»كه در تأويل فعل است نسبت داده شده است.

سؤال:فاعل بر چند قسم است؟

جواب:فاعل بر دو قسم است:

۱.اسم ظاهر،مثل:جَاءَ الْحَقُّ(حق آمد).

۲.ضمير،مثل:«تَ»در ذَهَبْتَ.

سؤال:ضمير بر چند قسم است؟

جواب:ضمير خود بر دو قسم است:

۱.ضمير بارز،مانند:نَصَرْتَ،نَصَرْتُما...ينْصُرُونَ...اُنْصُرُوا.

۲.ضمير مستتر،مانند:ضماير هُوَ،هِی،اَنْتَ،اَنَا،نَحْنُ كه در افعال نَصَرَ،نَصَرَتْ،تَنْصُرُ،اَنْصُرُ،نَنْصُرُ مستتر می باشد.

سؤال:مستتر بودنِ ضمیر در فعل چند گونه است؟

جواب:مستتر بودن ضمیر در فعل دو گونه است:

۱.وجوبی:

آن در جایی است که پنهان ماندنِ ضمیر در فعل واجب بوده و آوردن فاعل به صورت اسم ظاهر جایز نباشد.سه صیغهْ فعل مضارع و امر که ضمائرِ(انْتَ،اَنَا،نَحْنُ)در آنها مستتر است, این گونه هستند مثل:تَضْرِبُ،اِضْرِبْ،اَضْرِبُ،لِاَضْرِبْ،نَضْرِبُ،لِنَضْرِبْ.

۲.جوازی:

آن در جایی است که مستتر ماندنِ ضمیر ضروری نیست،بلکه فاعل می تواند به صورت اسم ظاهر نیز آورده شود.این گونه مستتر بودنِ ضمیر در صیغه هایی است که(هُوَ یا هِی)در آنها مستتر است.

سؤال:مطابقتِ فعل و فاعل در تذکیر و تأنیث به چه صورت است؟

جواب:اگر فاعل مذکر باشد،فعل هم مذکر می آید و اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد،فعل را مؤنث می آوریم،مثل:نَصَرَ عَلِی،نَصَرَتْ فاطِمَهُ.

*در چند مورد استعمال فعل به هر دو صورتِ مذکر و مؤنث جائز است.

۱.هرگاه فاعل«مؤنث مجازی»باشد،مثل:طَلَعَ الشَّمْسُ یا طَلَعَتِ الشَّمْسُ.

۲.هرگاه فاعل«مؤنث حقیقی»باشد و میان فعل و فاعل کلمه ای جدایی اندازد مثل:ذَهَبَ یا ذَهَبَتِ الْیوْمَ فاطِمَهُ.

۳.هرگاه فاعل«جمع مکسّر»باشد،مانند:قامَ یا قامَتِ الرِّجالُ.

سؤال:مطابقتِ فعل با فاعل در عدد به چه صورت است؟

جواب:

۱.اگر فاعل«اسم ظاهر»باشد،فعل همیشه به صورت«مُفرد»می آید،هرچند فاعل آن تثنیه و جمع باشد مثل:ذَهَبَ مُعَلِّمٌ،ذَهَبَ مُعَلِّمانِ،ذَهَبَ مُعَلِّمُونَ.

۲.اگر فاعل«ضمیر»باشد،با تغییر فاعل،شکل فعل نیز تغییر می یابد،مثل:اَلْمُعَلِّمُ ذَهَبَ،اَلْمُعَلِّمانِ ذَهَبَا،الْمُعَلِّمُونَ ذَهَبُوا.

ص:۴۹

درس نوزدهم نائب فاعل

وَهُوَ الْاسْمُ الْمَرْفُوعُ الَّذِی لَمْ یـذْکَرْ مَعَهُ فاعِلُهُ.فَاِنْ کانَ الْفِعْلُ ماضِیاً ضُمَّ اوَّلُهُ وَکُسِرَ ما قَبْلَ آخِرِهِ وَاِنْ کانَ مُضارِعاً ضُمَّ اوَّلُهُ وَفُتِحَ ما قَبْلَ آخِرِهِ وَهُوَ علی قِسْمَینِ:ظاهِرٍ وَمُضْمَرٍ.فَالظّاهِرُ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضُرِبَ زَیدٌ وَیضْرَبُ زَیدٌ وَاُکْرِمَ عَمْرٌو وَیکْرَمُ عَمْرٌو.وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ نَحْوُ قَوْلِکَ:ضُرِبْتُ وَضُرِبْنا وَضُرِبْتَ وَضُرِبْتِ وَضُرِبْتُما وَضُرِبْتُمْ وَضُرِبْتُنَّ وَضُرِبَ وَضُرِبَتْ وَضُرِبَا وَضُرِبُوا وَضُرِبْنَا.

ترجمه:(نائب فاعل):اسم مرفوعی است که فاعلش به همراه آن ذکر نشده باشد.اگر فعل،ماضی باشد،اولش ضمّه و ماقبل آخرش کسر می شود و اگر مضارع باشد،اولش ضمّه و ماقبل آخرش فتحه می شود.و آن بر دو قسم است:ظاهر و مضمر.ظاهر مثل این سخن:ضُرِبَ زَیدٌ،یضْرَبُ زَیدٌ،اُکْرِمَ عَمْرٌو،یکْرَمُ عَمْرٌو.ومضمر دوازده تاست مثل این سخن:ضُرِبْتُ،ضُرِبْنَا،ضُرِبْتَ،ضُرِبْتِ،ضُرِبْتُما،ضُرِبْتُمْ،ضُرِبْتُنَّ،ضُرِبَ،ضُرِبَتْ،ضُرِبَا،ضُرِبُوا،ضُرِبْنَا.

سؤال و جواب:

سؤال:نائب فاعل چیست؟

جواب:نائب فاعل:اسم مرفوعی است که پس از فعل«مجهول»می آید و فعلِ مجهول به آن نسبت داده می شود مانند:نُصِرَ عَلِی(علی یاری داده شد).نائبِ فاعل،همان مفعولی است که پس از حذف فاعل،به جای آن آمده است.

سؤال:فعل معلوم به چه طرز مجهول کرده می شود؟

جواب:در فعل ماضی،به حرف اول ضمّه داده و ماقبلِ آخر را مکسور می کنند،مانند:نَصَرَ-نُصِرَ،اِکْتَسَبَ-اُکْتُسِبَ و در فعل مضارع،حرف اوّل مضموم و ماقبل آخر مفتوح می گردد،مثل:ینْصُرُ-ینْصَرُ،یکْتَسِبُ-یکْتَسَبُ.

سؤال:نائب فاعل بر چند قسم است؟

جواب:نائب فاعل نیز مانند فاعل بر دو قسم است:

۱.اسم ظاهر،مثل:نُصِرَ الْاِمامُ.

۲.ضمیر،مثل:«تَ»در ضُرِبْتَ.

*تمام شرایط و مسائلی که در«فاعل»ذکر شد،عیناً درباره نائبِ فاعل صادق و جاری است.

ص:۵۲

درس بیستم مبتدأ و خبر

الْمُبْتَدَأُ هُوَ الاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الْعارِی عَنِ الْعَوامِلِ اللَّفْظِیهِ.وَالْخَبَرُ هُوَ الاْسْمُ الْمَرْفُوعُ الْمُسْنَدُ الَیهِ نَحْوُ قَوْلِکَ:زَیدٌ قَائمٌ وَالزَّیدانِ قائمانِ وَالزَّیدُونَ قائِمُونَ.وَالْمُبْتَدَأُ قِسْمانِ:ظاهِرٌ وَمُضْمَرٌ.فَالظّاهِرُ ما تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ،وَالْمُضْمَرُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:اَنَا وَنَحْنُ وَاَنْتَ وَاَنْتِ وَاَنْتُما وَاَنْتُمْ وَاَنْتُنَّ وَهُوَ وَهِی وَهُمَا وَهُنَّ،نَحْوُ قَوْلِکَ:اَنَا قائِمٌ وَنَحْنُ قائِمُونَ وَما اشْبَهَ ذلِکَ.وَالْخَبَرُ قِسْمان:مُفْرَدٌ وَغَیرُ مُفْرَد.فَالْمُفْرَدُ،نحو:زَیدٌ قائِمٌ وَالزَّیدَانِ قَائِمانِ وَالزَّیدُونَ قائِمُونَ.وَغَیرُ الْمُفْرَدِ ارْبَعَهُ اشْیاءَ:الْجارُّ وَالْمَجْرُورُ وَالظَّرْفُ وَالْفِعْلُ مَعَ فاعِلِهِ وَالْمُبْتَدَأُ مَعَ خَبَرِه،نحو:قَوْلِکَ:زَیدٌ فی الدَّارِ وَزَیدٌ عِنْدَکَ وَزَیدٌ قامَ ابُوهُ وَزَیدٌ جارِیتُهُ ذاهِبَهٌ.

ترجمه:«مبتدا»اسم مرفوعی است که عامل های لفظی در آن وجود ندارد.و«خبر»اسم مرفوعی است که به مبتدا نسبت داده می شود،مثل این سخن:زَیدٌ قَائمٌ،الزَّیدانِ قائمانِ،الزَّیدُونَ قائِمُونَ.مبتدا بر دو قسم است:ظاهر و مضمر.«ظاهر»آن چیزی است که ذکرش گذشت و«مضمر»دوازده تاست:اَنَا،نَحْنُ،اَنْتَ،اَنْتِ،اَنْتُماْ،اَنْتُمْ،اَنْتُنَّ،هُوَ،هِی،هُمَا،هُنَّ،مثل این سخن تو:اَنَا قائِمٌ،نَحْنُ قائِمُونَ و مانند اینها.خبر بر دو قسم است:مفرد و غیر مفرد.مفرد،مثل:زَیدٌ قائِمٌ،الزَّیدَانِ قَائِمانِ،الزَّیدُونَ قائِمُونَ.و غیر مفرد چهار نوع است:جار و مجرور،ظرف،فعل به همراه فاعلش،مبتدا با خبرش،مثل این سخن:زَیدٌ فی الدَّارِ،زَیدٌ عِنْدَکَ،زَیدٌ قامَ ابُوهُ،زَیدٌ جارِیتُهُ ذاهِبَهٌ.

سؤال و جواب:

سؤال:مبتدا و خبر چیست؟

جواب:سوم و چهارم از مرفوعات،مبتدا و خبر است.

*مبتدا:اسم مرفوعی است که در ابتدای کلام قرار می گیرد و حکمی به آن نسبت داده می شود, مانند:عَلِی عادِلٌ(علی دادگر است).در این مثال«علی»مبتدا بوده و مرفوع است.هم چنین در تعریفِ مبتدا گفته شده است که«مبتدا»اسم مرفوعی است که از عوامل لفظی خالی می باشد.

*خبر:همان حکمی است که به مبتدا نسبت داده می شود،مانند:«عادِلٌ»در جملهٔ:عَلِی عادِلٌ.

سؤال:جملهٔ فعلیه و اسمیه چیست؟

جواب:

۱.جملهٔ فعلیه:جمله ای است که با فعلْ آغاز می شود،مثل:جَاءَ الْحَقُّ،ذَهَبَ بَكْرٌ.

۲.جملهٔ اسمیه:جمله ای است که با اسم شروع می شود،مثل:عَلِی عادِلٌ،اللهُ عَلِيمٌ.

*هر جملهٔ اسمیه از«مبتدا و خبر»تشکیل می شود.

سؤال:ویژگی های مبتدا و خبر کدام است؟

جواب:

۱.مبتدا به صورت«معرفه»و خبر به صورت«نکره»استعمال می شود, مانند:اللهُ سَمِيعٌ.

۲.غالباً مبتدا«مقدَّم»و خبر«مؤخَّر»است،مثل:زَيدٌ عالِمٌ.

۳.همیشه مبتدا و خبر مرفوعند.

سؤال:خبر بر چند قسم است؟

جواب:خبر در«جمله های اسمیه»صورت های گوناگون دارد:

۱.گاهی خبر به صورت«مفرد»می آید،مثل:عَلِی عادِلٌ.

۲.گاهی به صورت«جمله»می آید،مثل:سَعِيدٌ اخُوهُ عالِمٌ،سَعِيدٌ جاءَ ابُوهُ.

۳.گاهی به صورت«شِبه جمله»می آید،مثل:سَعِیدٌ فی الْمَدْرَسَهِ،سَعِیدٌ فَوْقَ الْکَرْسِی.

سؤال:موارد مطابقت خبر و مبتدا کدام است؟

جواب:

۱.هرگاه خبر«مشتق»باشد،در«عدد»و«جنس»با مبتدا مطابقت می کند،یعنی اگر مبتدا«مفرد»باشد،خبر به صورت مفرد و اگر«تثنیه»باشد،خبر به صورت تثنیه و اگر«جمع»باشد،خبر به صورت جمع استعمال می شود.و نیز اگر مبتدا«مذکر»باشد،خبر نیز مذکر و اگر«مؤنث»باشد،خبر نیز مؤنث خواهد آمد،مثل:هذا عادِلٌ،هذانِ عادِلانِ،هؤُلاءِ عادِلُونَ،هذِهِ عادِلَهٌ،هاتانِ عادِلتانِ،هؤُلاءِ عادِلاتٌ.

۲.هرگاه خبر«جامد»باشد،مطابقتِ مبتدا و خبر لازم نیست،مثل:اَلْعُلَماءُ سِراجُ الْاُمَّهِ(دانشمندان مشعل فروزان امت اند).

سؤال:موارد وجوب تقدّم خبر بر مبتدا کدام است؟

جواب:اصل آن است که مبتدا پیش از خبر ذکر شود،ولی در چند مورد از این اصل بیرون می آید و تقدیم خبر بر مبتدا واجب و لازم می گردد:

۱.اگر خبر«جار و مجرور»یا«ظرف»و مبتدا«نکره»باشد, مانند:فی الدّارِ رَجُلٌ،عِنْدی قَلَمٌ.

۲.اگر خبر از«اسما استفهام»باشد مثل:کَیفَ عَلِی؟

سؤال:موارد وجوب تقدّم مبتدا بر خبر کدام است؟

جواب:۱.وقتی که مبتدا از«اسماء طلب»باشد مثل:مَنْ یطْلُبْ یجِدْ،ما عِنْدَکَ؟

۲.هرگاه مبتدا به وسیلهٔ«ما-والاّ»یا«انَّما»محصور در خبر باشد مثل:ما مُحَمَّدٌ الاّ رَسُولٌ،اِنَّما مُحَمَّدٌ رَسُولٌ.

سؤال:موارد حذف مبتدا و خبر کدام است؟

جواب:هرگاه نشانه و قرینه ای در کلام باشد،ممکن است مبتدا یا خبر حذف شود؟مثلًا کسی می پرسد:کَیفَ حالُکَ؟پاسخ می دهیم:جَیدٌ که در اصل«حالِی جَیدٌ»بوده است.

سؤال:ضمیر فصل چیست؟

جواب:گاهی بین مبتدا و خبر«ضمیر منفصلی»قرار می گیرد که برای تأکیدِ مبتدا می آید و به آن«ضمیر فصل»گویند،مثل:عَلِی هُوَ الْعادِلُ،اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

درس بیست و یکم نواسخ مبتدا و خبر(۱)

الْعَوَامِلُ الدَّاخِلَهُ عَلی الْمُبْتَدأِ و الخَبَرِ ثَلاثَهُ اشْیاءَ:کانَ وَاَخَواتُها،وَاِنَّ وَاَخَواتُها،وَظَنَنْتُ وَاَخَواتُها.

کَانَ وَأَخَواتُها

فَأَمَّا کان وَاَخَواتُها فَاِنَّها تَرْفَعُ الاِْسْمَ وَتَنْصِبُ الْخَبَرَ،وَهِی:کانَ وَأَمْسَی وَأَصْبَحَ وَأَضْحی وَظَلَّ وباتَ وَصارَ وَلَیسَ وَما زالَ وَما انْفَکَّ وَما فَتِئَ وَما بَرِحَ وَما دامَ.وَما تَصَرَّفَ مِنْها،نحو:کانَ وَیکُونُ وَکُنْ وَأَصْبَحَ وَیصْبِحُ وَاُصْبِحُ.تَقُولُ:کانَ زَیدٌ قَائِمْاً،وَلَیسَ عَمْرٌو شاخِصاً،وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:عامل های داخل شونده بر مبتدا و خبر سه چیز است:«کان»و اخواتش،«إنَّ»و اخواتش،«ظننتُ»و اخواتش.

«کان»و أخواتش

اما«کان»و اخواتش،اسم را رفع و خبر را نصب می کنند که آنها عبارتند از:کانَ،أَمْسَی،أَصْبَحَ،أَضْحی،ظَلَّ،بَاتَ،صارَ،لَیسَ،ما زالَ،ما انْفَکَّ،ما فَتِئَ،ما بَرِحَ،ما دامَ.و آنچه صرف می گردد از نامبرده ها مثل:کانَ،یکُونُ،کُنْ،أَصْبَحَ،یصْبِحُ،اُصْبِحُ.تو می گویی:کانَ زَیدٌ قَائِمْاً،لَیسَ عَمْرٌو شاخِصاً،ومانند اینها.

سؤال و جواب:

سؤال:نواسخ چیست؟

ص:۵۷

جواب:«نواسخ»جمع«ناسخ»است به معنای«لغوکننده»و«باطل کننده».آنها کلماتی هستند که بر سر مبتدا و خبر درآمده،اعراب آنها را باطل می کنند و به جای آن،اعرابِ جدیدی به آنها می دهند مثل:«کانَ»و«إنَّ»در جمله های:عَلِی عادِلٌ-کانَ عَلِی عادِلاً،زَیدٌعالِمٌ-إنَّ زَیداً عَالِمٌ.

سؤال:نواسخ به چند دسته تقسیم می شوند؟

جواب:نواسخ به سه دسته تقسیم می شوند:

دسته اوّل:۱.افعال ناقصه.۲.افعال مقاربه.۳.حروف شبیه به«لَیسَ».

دسته دوّم:۴.حروف مشبّه بالفعل.۵.لا نفی جنس.

دستهٔ سوّم:۶.أفعال قلوب.

سؤال:افعال ناقصه کدامند؟

جواب:افعال ناقصه ۱۳ فعل بوده و عبارتند از:

۱.«کانَ»مثل:کانَ زَیدٌ عالِماً(زید عالم بود).

۲.«اَمْسَی»مثل:اَمْسَی عَلِی صَحِیحاً(علی سالم شد هنگام شب).

۳.«اَصْبَحَ»مثل:اَصْبَحَ زَیدٌ مَرِیضاً(زید مریض شد هنگام صبح).

۴.«اَضْحَی»مثل:اَضْحَی کَرِیمٌ قارِءاً(کریم خواننده شد هنگام پیش از ظهر).

۵.«ظَلَّ»مثل:ظَلَّ سَعِیدٌ عالِماً(سعید عالم شد).

۶.«باتَ»مثل:باتَ سلْمانُ فَقِیهاً(سلمان فقیه شد هنگام شب).

۷.«صارَ», مثل:صارَ ابراهیمُ صالحاً(ابراهیم صالح گردید).

۸.«لَیسَ», مانند:لَیسَ سَعِیدٌ بَخِیلاً(سعید بخیل نیست).

۹.«مَا زَالَ»مثل:مَا زَالَ احْمَدُ کَرِیماً(احمد همیشه بخشنده و سخِی است).

۱۰.«ما انْفَکَ»مثل:ما انْفَکَّ الشَّهِیدُ سَعِیداً(شهید همیشه سعادتمند است).

۱۱.«ما فَتِیَء»مثل:ما فَتِیَء الْمُنافِقُ شَقِیا(منافق همیشه بدبخت و شقی است).

۱۲.«ما بَرِحَ»مثل:ما بَرِحَ الْمُجاهِدُ مُسْتَعِداًّ(مجاهد همیشه آماده است).

۱۳.«مَا دَامَ»مانند:مَا دَامَ الْمُسْلِمُ صادِقاً(مسلمان همیشه راستگو است).

*افعال ناقصه بر سرِ«مبتـدا و خبر»درآمـده،مبتدا را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند.سپس مبتدا را«اسم»و خبر را«خبرِ»افعالِ ناقصه می نامند.

ص:۵۸

درس بیست و دوّم نواسخ مبتدا و خبر(۲)

سؤال و جواب:

سؤال:حکمِ مشتقات افعال ناقصه چیست؟

جواب:مشتقّات افعال ناقصه نیز همانند ماضی این افعال،مبتدا را«مرفوع»و خبر را«منصوب»می نمایند،مثل:

*فعل مضارع:یکُونُ سَعِیدٌ عالِماً(سعید عالم می شود).

*فعل امر:کُنْ نَظِیفاً(پاکیزه باش).

سؤال:آیا افعال ناقصه با معنای«تام»استعمال می شوند؟

جواب:بسیاری از افعال ناقصه با معنای«تام»نیز استعمال دارند و دراین صورت تنها«فاعل»می گیرند،مثل:کانَ زَیدٌ(زید وجود داشت)،اَصْبَحَ سَعِیدٌ(سعید صبح کرد).

سؤال:صرف افعال ناقصه چگونه است؟

جواب:

۱.دو فعلِ«لَیسَ»وَ«مَا دَامَ»فقط ماضی شان صرف می شود و مضارع و امر ندارند،مثل:لَیسَ،لَیسا،لَیسُوا...

۲.افعالِ«مَا زَالَ،مَا بَرِحَ،مَا انْفَکَّ،مَا فَتِئَ»ماضی و مضارع شان صرف می شود،ولی امر ندارند،مثل:مَا زَالَ،لا یزالُ.

*غیر از افعال مذکور،بقیهٔ افعال ناقصه به طور کامل صرف می شوند.

سؤال:چرا این افعال«ناقصه»نامیده شده است؟

جواب:سبب ناقصه نامیدنِ این افعال،آن است که این افعال غالباً بدون خبرشان،معنای کاملی ندارند.

سؤال:ویژگی های«کانَ»کدام است؟

جواب:فعل«کان»ویژگی هایی دارد که دیگر افعال ناقصه ندارند:

۱.لام الفعلِ«کان»در مضارعِ مجزوم گاه حذف می شود،مثل:لا تَکُ وَسِخاً(کثیف مباش!).

۲.هرگاه«کان»قبل از فعل مضارع قرار گیرد،معنای«ماضی استمراری»خواهد داشت،مثل:هُوَ کانَ یکْتُبُ(او می نوشت).

۳.هرگاه پیش از فعل ماضی،«کانَ قَدْ»بیاید،معنای«ماضی بعید»را افاده خواهد کرد،مثل:کانَ قَدْ مَضَی(گذشته بود).

ص:۶۰

درس بیست و سوّم نواسخ مبتدا و خبر(۳)

سؤال و جواب:

سؤال:افعال مقاربه کدامند؟

جواب:«افعالِ مقاربه»،مانند افعال ناقصه بر سر مبتدا و خبر درآمده،اسم را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند که بعضی آنها عبارتند از:

۱.«کَادَ»،مثل:کَادَ الْفَقْرُ انْ یکُونَ کُفْراً(نزدیک است که فقر،به کفر بی انجامد).در این مثال،جملهٔ«اَنْ یکُونَ کُفْراً»خبرِ«کادَ»بوده و محلاًّ منصوب است.

۲.«اَوْشَکَ»،مثل:اَوْشَکَ سَعِیدٌ انْ یصْبحَ عالِماً(سعید نزدیک است که عالم بشود).

۳.«عَسَی»،مثل:عَسَی الْمُذْنِبُ انْ یتُوبَ(امید می رود گنه کار توبه کند).

۴.«جَعَلَ»،مانند:جَعَلَ الْقارِئُ یقْرَأُ الْقُرْآنَ(قاری خواندن قرآن را آغاز کرد).

سؤال:حروف شبیه به«لَیسَ»کدام است؟

جواب:سه حرفِ«ما،لا،اِنْ»بر سرِ مبتدا و خبر در آمده و مانند افعال ناقصه،اسم را«رفع»و خبر را«نصب»می دهند مانند:

۱.مَا هُوَ جاهِلاً(او نادان نیست).

۲.لا عَلِی ظالِماً(علی ستمگر نمی باشد).

۳.اِنْ هذ بَشَراً(این بشر نیست).

ص:۶۱

سؤال:چرا این حروف،«شبیه به لَیسَ»نام گذاشته شده است؟

جواب:این حروف از نظر«عَمَل»و«معنی»مشابه«لَیسَ»هستند.بدین جهت آنها را«شبیه به لَیسَ»نامیده اند.

سؤال:احکامِ حروف شبیه به«لیس»کدامند؟

جواب:این حروف در دو مورد از عمل باز می مانند:

۱.هرگاه پیش از خبرِ آنها«إلّاَ»آیـد،مثل:ما زَیـدٌ إلّاَ عالِمٌ(زیـد نیست مگر عالم)،لا شابٌّ إلّاَ قَوِی(نیست جوانی مگر توانا)،إنْ هُوَ إلّاَ ذِکْرٌ(نیست وی مگر ذکر).

۲.هرگاه خبر پیش از اسمْ آورده شود،مثل:اِنْ عالِمٌ زُبَیرٌ که در اصل:اِنْ زُبَیرٌ عالماً بوده است.

ص:۶۲

درس بیست و چهارم نواسخِ مبتدا و خبر(۴)

اشاره

إنَّ وَأَخواتُها

وَامَّا إنَّ وَاَخواتُها فَإنَّها تَنْصِبُ الْاِسْمَ وَتَرْفَعُ الْخَبَرَ،وَهِی إنَّ وَأَنَّ ولکِنَّ وَکَأَنَّ وَلَیتَ وَلَعَلَّ.تَقُولُ:إنَّ زَیداً قائِمٌ،وَلَیتَ عَمْراً شاخِصٌ،وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.وَمَعْنی إنَّ وَأَنَّ لِلتَّوْکیدِ،وَلکِنَّ لِلاِسْتِدْرَاکِ وَکَأَنَّ لِلتَّشْبیهِ وَلَیتَ لِلتَّمَنّی وَلَعَلَّ لِلتَّرَجِّی وَالتَّوَقُّعِ.

ظَنَّ وَأَخَواتُها

وَاَمَّا ظَنَنْتُ وَاَخَواتُها فَإنَّها تَنْصِبُ الْمُبْتَدَأَ وَالْخَبَرَ عَلی انَّهُما مَفْعُولانِ لَهَا،وَهِی:ظَنَنْتُ وَحَسِبْتُ وَخِلْتُ وَزَعَمْتُ وَرَأَیتُ وَعَلِمْتُ وَوَجَدْتُ وَاتَّخَذْتُ وَجَعَلْتُ وَسَمِعْتُ.تَقُولُ:ظَنَنْتُ زَیداً مُنْطَلِقاً وَخِلْتُ عَمْراً شاخِصاً وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:

إنّ و أخواتش

و اما«إنَّ»و أخواتش،اسم را نصب و خبر را رفع می کند.آنها عبارتند از:إنَّ،أَنَّ،لکِنَّ،کَأَنَّ،لَیتَ،لَعَلَّ.تو می گویی:إنَّ زَیداً قائِمٌ،لَیتَ عَمْراً شاخِصٌ و مانند اینها.معنای«إنَّ»و«أَنَّ»برای تأکید است و«لکِنَّ»برای استدراک و«کَأَنَّ»برای تشبیه و«لَیتَ»برای تمنّی و«لَعَلَّ»برای امیدواری و توقع.

ص:۶۳

ظنّ و أخواتش

و امّــا«ظَنَنْــتُ»و أخــواتش،مبتــدا و خــبر را نصــب می کننــد, زیرا کـه هر دو مفعــول هســتند برای آن.و آنهــا عبــارتند از:ظَنَنْتُ،حَسِبْتُ،خِلْتُ،زَعَمْتُ،رَأَيتُ،عَلِمْتُ،وَجِدْتُ،اتَّخَذْتُ،جَعَلْتُ،سَمِعْتُ.تو می گویی:ظَنَنْتُ زَيداً مُنْطَلِقاً،خِلْتُ عَمْراً شاخِصاً و مانند اینها.

سؤال و جواب:

سؤال:حروف مشبَّهٌ بالفعل کدام است؟

جواب:حروف«مشبَّهٌ بالفعل»حروفی هستند که بر سرِ مبتدا و خبر درآمده،اسم را«نصب»و خبر را«رفع»می دهند.آنها عبارتند از:إِنَّ،أَنَّ،لكِنَّ،كَأَنَّ،لَيتَ،لَعَلَّ:

۱.«إِنَّ»برای«تحقیق»و«تأکید»می آید،مثل:إِنَّ زَيداً عالِمٌ(به درستی که زید عالم است).

۲.«أَنَّ»نیز برای«تحقیق و تأکید»می آید،ولی فرقش با«إِنَّ»در این است که«إِنَّ»در ابتدای جمله می آید و«أَنَّ»در وسطِ آن،مثل:عَلِمْتُ أَنَّ زَيداً عالِمٌ(دانستم که زید عالم است).

۳.«كَأَنَّ»به معنای(مثل این که،گویا)می آید.اگر خبرش«جامد»باشد،«تشبیه»را می رساند،مثل:كَأَنَّ زَيداً اسَدٌ(زید همانند شیر است)،ولی اگر خبرش«مشتق»باشد،معنای«شکّ و تردید»می دهد،مثل:كَأَنَّ مُحَمَّداً عالِمٌ(گویا محمد دانشمند است).

۴.«لَيتَ»برای«تَمَنّی»(ای کاش)است،که به طلبِ حصولِ چیزِ ممکن و یا محال گفته می شود،مانند:لَيتَ زَيداً عالِمٌ(ای کاش زید عالم بود)،که عالم شدن زید امر ممکنی است.لَيتَ زَيداً اسَدٌ(ای کاش زید شیر بود)،که شیر شدن زید امرِ محالی است.

۵.«لكِنَّ»برای«استدراک»می آید؛یعنی برطرف کردنِ گمانی که از جملهْ پیش در ذهنِ شنونده ایجاد شده است،مثل:ذَهَبَ التَّلامِذَةُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ لكِنَّ زَيداً بَقِيَ(شاگردان از مدرسه رفتند،ولیکن زید باقی ماند).در این مثال،شنونده در ابتدا،گمان کرد که شاگردان،از جمله زید نیز از مدرسه رفته است،ولی گوینده با آوردن لفظ(لكِنَّ)و جملهْ بعد از آن،این گمان را برطرف کرده است.

۶.«لَعَلَّ»برای«تَرَجّی»(شاید،امید است)می آید که امیدواری به حصول امری است که ممکن باشد،مثل:لَعَلَّ زَيداً عالِمٌ(امید است زید عالم شود).

ص:۶۴

درس بیست و پنجم نواسخِ مبتدا و خبر(۵)

سؤال و جواب:

سؤال:موارد تقدّم وجوبی خبر بر اسم در حروف مشبههٌ بالفعل کدام است؟

جواب:

۱.هرگاه خبر«شِبه جمله»و اسم«نکره»باشد،واجب و لازم است که خبرِ حروف مشبّهه بالفعل بر اسم مقدَّم آید،مثل:إِنَّ فی الْمَدْرَسَهِ تِلْمِیذاً(همانا در مدرسه شاگردی هست).

۲.هرگاه اسم،ضمیری را در برگیرد که بر خبر باز گردد،واجب است خبر مقدّم شود،مثل:إِنَّ فِی الْبَیتِ رَبَّه.(همانا در خانه صاحبش وجود دارد).در این مثال،ضمیر«هُ»در«رَبَّهُ»به«الْبَیتِ»بر می گردد.

سؤال:«لا»نفی جنس چیست؟

جواب:«لا»نفی جنس:حرفی است که بر سر مبتدا و خبر در آمده،اسم را«نصب»و خبر را«رفع»می دهد.اسمِ آن،همیشه نکره بوده و به واسطهْ«لا»،جنسِ آن نفی می شود مثل:لا رَبَّ غَیرُ اللهِ(پروردگاری جز الله نیست).

سؤال:بناء اسمِ«لا»نفی جنس بر چیست؟

جواب:اسمِ«لا»نفی جنس مبنی بر«علامتِ نصب»است مثل:لا رَجُلَ فِی الْبَیتِ(هیچ مردی در خانه نیست).

ص:۶۵

سؤال:احکامِ«لا»نفی جنس کدامند؟

جواب:گاهی خبرِ«لا»نفی جنس حذف می شود،مثل:لا بَأْسَ که در اصل لا بَأْسَ عَلَیكَ بوده است و لا الهَ إِلَّا اللهُ که در اصل لا إِلهَ مَوْجُودٌ إِلَّا اللهُ بوده است.

سؤال:أفعال قلوب کدام است؟

جواب:أفعال قلوب که به آن«ظَنَّ وَاَخَواتها»نیز گفته می شود،بر سر مبتدا و خبر درآمده و هر دو را«نصب»می دهد.پس،مبتدا را«مفعول اول»و خبر را«مفعول دوّم»این افعال می گویند.افعال قلوب بسیارند،از جمله: (ظَنَّ،عَلِمَ،خَالَ،رَأَی،زَعَمَ،حَسِبَ،وَجَدَ،عَدَّ،جَعَلَ،حَجَا،دَرَی،اِتَّخَذَ،اِعْتَقَدَ،اِفْتَرَضَ،هَبْ)مانند:

۱.ظَنَنْتُ زَیداً قائِماً(گمان کردم که زید ایستاده است).

۲.عَلِمَ بَكْرٌ زَیداً عالِماً(بکر دانست که زید عالم است).

۳.مَحْمُودٌ خَالَ عَمْراً جاهِلًا(محمود خیال کرد که عمرو نادان است).

۴.رَأَیتُ سَعِیداً نائِماً(سعید را خوابیده دیدم).

ص:۶۶

درس بیست و ششم توابع(۱)

اشاره

النَّعْتُ

النَّعْتُ تابِعٌ لِلْمَنْعُوتِ فی رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِیفِهِ وَتَنْکِیرِه.تَقُولُ:قَامَ زَیدٌ الْعَاقِلُ،وَرَأَیتُ زَیداً الْعَاقِلَ،وَمَرَرْتُ بِزَیدٍ الْعَاقِلِ.وَالْمَعْرِفَهُ خَمْسَهُ أَشْیاءَ:اَلْاِسْمُ الْمُضْمَرُ،نحو:اَنَا وَاَنْتَ،وَالْاِسْمُ الْعَلَمُ،نحو:زَیدٌ وَمَکَّهَ،وَالْاِسْمُ الْمُبْهَمُ،نحو:هذا وَهذِهِ وَهؤُلاءِ،وَالْاِسْمُ الَّذِی فِیهِ الْأَلِفُ وَاللاَّمُ،نحو:الرَّجُلِ وَالْغُلامِ،وَمَا اضِیفَ الی واحدٍ مِنْ هذِهِ الْأَرْبَعَهِ.وَالنَّکِرَهُ کُلُّ اسْمٍ شائعٍ فی جِنْسِهِ لا یخْتَصُّ بِهِ واحِدٌ دُونَ آخَرَ،وَتَقْرِیبُهُ کُلُّ مَا صَلُحَ دُخُولُ الْأَلِفِ وَاللاَّمِ عَلَیهِ،نحو:رَجُلٌ وَفَرَسٌ.

ترجمه:

نعت

«نعت»تابع«منعوت»است در رفع،نصب،جرّ،معرفه بودن و نکره بودن آن.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ الْعَاقِلُ،رَأَیتُ زَیداً الْعَاقِلَ،مَرَرْتُ بِزَیدٍ الْعَاقِلِ.معرفه پنج چیز است:اسم مضمر مثل:اَنَا،اَنْتَ،اسم عَلَم،مثل:زَید،مَکَّهَ،اسم مُبهَم مثل:هذا،هذِهِ،هؤُلاءِ،اسمی که در آن«ألف و لام»است مثل:الرَّجُلِ،الْغُلام و آن چه به یکی از این چهار چیزِ ذکر شده اضافه شود.«نکره»هر اسمی است که در جنس خود شیوع داشته و هیچ اسمی بدون دیگری،به آن اختصاص نداشته باشد.و تقریب آن به ذهن،به این صورت است

ص:۶۷

که هر آن چه دخول«ألف و لام»بر آن صلاحیت داشته باشد،مثل:رَجُلٌ،فَرَسٌ.

سؤال و جواب:

سؤال:توابع چیست؟

جواب:«توابع»جمعِ«تابع»است و تابع به معنای«پیرَو»می آید.در علم نحو،توابع به کلماتی گفته می شود که در اعراب،پیروِ ما قبلِ خود می باشند.

سؤال:توابع بر چند قسم است؟

جواب:توابع بر پنج قسم است:۱.صفت(نَعْت).۲.عطف بیان.۳.عطف نَسَق.۴.تأکید.۵.بَدَل.

نَعْت

سؤال:نَعْت چیست؟

جواب:نَعْت(صفت):تابعی است که بعضی از خصوصیات و حالاتِ متبوع خود را(که همان موصوف است)بیان می کند،مثل:قَامَ تِلْمِيذٌ مُجْتَهِدٌ.در این مثال:«مُجْتَهِدٌ»صفت است برای«تِلْمِيذٌ»و در اعرابْ پیروِ موصوف شده و مرفوع گردیده است.

سؤال:موارد مطابقت صفت با موصوفش کدام است؟

جواب:صفت باید در چهار موردِ ذیل با موصوفش مطابقت کند:

۱.رفع،نصب،جر.

۲.مفرد،تثنیه،جمع.

۳.مذکر،مؤنث.

۴.معرفه،نکره.

مانند:جاءَ التِّلْمِيذُ الْفاضِلُ،رَأَيتُ رَجُلًا عالِماً،مَرَرْتُ بِرَجُلٍ جاهِلٍ،ذَهَبَ الرَّجُلانِ الْفاضِلانِ...

سؤال:صفت بر چند نوع می آید؟

جواب:صفت بر سه نوع می آید:

۱.مفرد،مثل:جاءَ تِلْمِيذٌ الْفاضِلٌ.

۲.جمله،مثل:جاءَ تِلميذٌ اخُوهُ عالِمٌ.

۳.رَأَيتُ تِلْمِيذاً فَوْقَ الْكُرْسِی.

ص:۶۸

درس بیست و هفتم توابع(۲)

اشاره

الْعَطْف

وَحُرُوفُ الْعَطْفِ عَشَرَةٌ،وَهِی الْوَاوُ وَالْفاءُ وَثُمَّ وَاَوْ وَاَمْ وَإِمَّا وَبَلْ وَلکِنْ وَحَتَّی فی بَعْضِ الْمَوَاضِعِ،فَاِنْ عَطَفْتَ بِهَا عَلَی مَرْفُوعٍ رَفَعْتَ اوْ عَلَی مَنْصُوبٍ نَصَبْتَ اوْ عَلَی مَخْفُوضٍ خَفَضْتَ اوْ عَلَی مَجْزُومٍ جَزَمْتَ.تَقُولُ:قَامَ زَیدٌ وَعَمْرٌو،وَرَأَیتُ زَیداً وَعَمْراً،وَمَرَرْتُ بِزَیدٍ وَعَمْرٍو،وَزَیدٌ لَمْ یقُمْ وَلَمْ یقْعُدْ.

ترجمه:

عطف

حروف عطف ده تاست:واو،فاء،ثُمَّ،أَوْ،أَمْ،إِمَّا،بَلْ،لکِنْ،حَتّی(در بعضی موارد).پس هرگاه تو آن را عطف کردی بر مرفوع،باید رفع کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر منصوب،باید نصب کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر مجرور،باید جرّ کنی،یا(هرگاه عطف کردی)بر مجزوم،باید جزم کنی.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ وَعَمْرٌو،رَأَیتُ زَیداً وَعَمْراً،مَرَرْتُ بِزَیدٍ وَعَمْرٍو،زَیدٌ لَمْ یقُمْ وَلَمْ یقْعُدْ.

ص:۶۹

سؤال و جواب:

عطف بیان

سؤال:عطف بیان چیست؟

جواب:عطف بیان:تابعی است که ماننـد صـفت برای توضیح متبوعش می آید،مثل:قَالَ ابُو الْقاسِمِ مُحَمَّدٌ.در این مثال«مُحَمَّدٌ»عطف بیان برای«اَبو الْقاسِمِ»است و آن را توضیح می دهد.و مثل:رَأَیتُ صاحِبِی عَلِیا.

سؤال:حکمِ عطفِ بیان چیست؟

جواب:عطـف بیـان از نظر مطـابقت بـا متبـوعش،ماننـد:صـفت اسـت و در«اعراب،جنس،عـدد،معرفـه و نکره بـودن»هماننـد متبـوع است،مثل:ذَهَبَ صَاحِبُکَ سَلِیمٌ.

عطف نَسَق

سؤال:عطف نَسَق چیست؟

جواب:عطف نَسَق:در جـایی است که بین تـابع و متبوع به واسـطهٔ یکی از«حروف عطف»ارتبـاط برقرار شود که دراین صورت تابع را«معطوف»و متبوع را«معطوف علیه»می نامنـد و تـابع فقـط در اعراب از کلمهٔ پیش تبعیت می کنـد،مثل:ذَهَبَ سَعِیدٌ وَعَمْرٌو،رَأَیتُ عَلِیا فَحَسَناً،مَرَرَتُ بِسَلِیم ثُمَّ کَرِیمٍ.

«حروف عطف»نُه تاست:وَ،-فَ(پس)،ثُمَّ(سپس)،حَتّی(تا)،اَوْ(یا)،اَمْ(یا)،بَلْ(بلکه)،لا(نه)،لکن(لیکن).

ص:۷۰

درس بیست و هشتم توابع(۳)

اشاره

التَّوْكِيدُ

التَّوْكِيدُ تابِعٌ لِلْمُؤَكَّدِ فى رَفْعِهِ وَنَصْبِهِ وَخَفْضِهِ وَتَعْرِيفِهِ،وَيكُونُ بِأَلْفاظٍ مَعْلُومَةٍ،وَهِىَ:النَّفْسُ وَالْعَينُ وَكُلُّ وَأَجْمَعُ،وَهِىَ:أَكْتَعُ وَأَبْتَعُ وَأَبْصَعُ.تَقُولُ:قَامَ زَيدٌ نَفْسُهُ،وَرَأَيتُ الْقَوْمَ كُلَّهُمْ،وَمَرَرْتُ بِالْقَوْمِ أَجْمَعِينَ.

الْبَدَلُ

إِذَا أُبْدِلَ اسْمٌ مِنْ اسْمٍ أَوْ فِعْلٌ مِنْ فِعْلٍ تَبِعَهُ فى جَمِيعِ اعْرابِهِ.وَهُوَ ارْبَعَةُ اقْسام:بَدَلُ الشَّىءِ مِنَ الشَّىءِ،وَبَدَلُ الْبَعْضِ مِنَ الْكُلِّ وَبَدَلُ الْإِشْتِمالِ وَبَدَلُ الْغَلَطِ نَحْوُ قَوْلِكَ:قَامَ زَيدٌ اخُوكَ،وَأَكَلْتُ الرَّغِيفَ ثُلُثَهُ،وَنَفَعَنِى زَيدٌ عِلْمُهُ،وَرَأَيتُ زَيداً الْفَرَسَ،اَرَدْتَ انْ تَقُولَ:الْفَرَسَ،فَغَلَطْتَ فَأَبْدَلْتَ زَيداً مِنْهُ.

ترجمه:

تأكيد

تأكيد:تابع تأكيد شونده است در رفع،نصب،جرّ و معرفه بودن و به واسطهٔ لفظهاى معلوم صورت مى گيرد كه عبارتند از:النَّفْسُ،الْعَينُ،كُلُّ،أَجْمَعُ و

ص:۷۱

تابع های اجْمَع که عبارتند از:أَکْتَعُ،أَبْتَعُ،أَبْصعُ.تو می گویی:قَامَ زَیدٌ نَفْسُهُ،رَأَیتُ الْقَوْمَ کُلَّهُمْ،مَرَرْتُ بِالْقَوْمِ أَجْمَعِینَ.

بدل

هرگاه اسمی از اسمی دیگر تبدیل گردد یا فعلی از فعلی دیگر(تبدیل گردد)،در جمیع اعرابش تابع آن خواهد بود.آن چهار قسم عبارت است از:بدل شیء از شیء،بدل بعض از کل،بدل اشتمال،بدل غلط, مثل این سخن:قَامَ زَیدٌ اخُوکَ،أَکَلْتُ الرَّغِیفَ ثُلُثَهُ،نَفَعَنِی زَیدٌ عِلْمُهُ،رَأَیتُ زَیداً الْفَرَسَ که تو خواستی بگویی«الْفَرَسَ»،پس اشتباه کردی و«زَیداً»را به جای آن آوردی.

سؤال و جواب:

تأکید

سؤال:تأکید چیست؟

جواب:تأکید:تابعی است که برای تقویت و اثباتِ متبوعِ خود ذکر می شود و تابع را«مؤکِّد»و متبوع را«مؤکَّد»می نامند.

سؤال:تأکید بر چند قسم است؟

جواب:تأکید بر دو قسم است:۱.لفظی،۲.معنوی.

۱.تأکید لفظی در جایی است که لفظِ متبوع یا مترادفِ آن تکرار شده باشد مثل:جاءَ الْأَمِیرُ الْأَمِیرُ،جَاءَ جَاءَ الْأَمِیرُ،اُکْتُبْ انْتَ،فَازَ انْتَصَرَ الْجَیشُ.

۲.تأکید معنوی:که آوردنِ الفاظِ خاصّی است که«أدوات تأکید»نامیده می شود و بعد از اسم(مؤکَّد)قرار می گیرد و غالباً به ضمیرِ آن اضافه می گردد.

الفاظ تأکید عبارتند از:

۱.«نَفْس»،«عَین»(برای مفرد)مثل:جاءَ زَیدٌ نَفْسُهُ،ذَهَبَ بَکْرٌ عَینُهُ(زید خودش آمد و بکر خودش رفت).

۲.«کِلا»،«کِلْتَا»(برای تثنیه)مثل:جاءَ الرَّجُلانِ کِلاهُمَا(آن دو مرد،هردویشان آمدند).

۳.«کُلّ»،«جَمیع»،«عامَّه»(برای جمع)،مثل:جاءَ الْقَوْمُ کُلُّهُمْ(قوم همه شان آمدند).

ص:۷۲

بدل

سؤال:بدل چیست؟

جواب:«بـدل»تـابعی اسـت کـه جانشـین کلمـهْ پیش از خـود می شـود و مقصـودِ اصـلی از حکمی می باشـد که در جمله بیـان می شود،مثل:قَرَأْتُ الْكِتابَ نِصْفَهُ(نصف کتاب را خواندم).در این مثال،حکم خواندن به کل کتاب نسـبت داده شده است،درحالی که مقصودِ اصلی،بیان خواندن نصف کتاب می باشد.

سؤال:بدل بر چند قسم است؟

جواب:بدل بر چهار قسم است:

۱.بدلِ کُلّ از کُلّ:که بدلی است که به جای تمامِ«مُبْدَلٌ مِنْه»می آید،مثل:ذَهَبَ كَرِيمٌ ابُوكَ(کریم،پدرت رفت).

۲.بدل جزء از کلّ:که بَدَلی است که جزئی از«مُبْرَلٌ مِنْه»باشد،مثل:قَرَأْتُ الْكِتابَ نِصْفَهُ.

۳.بدل اشـتمال:که بدلی است که بیان کنندهْ یکی از متعلقات«مُبْدَلٌ مِنه»است و مُبدَل منه نسـبت به آن شمول دارد،مثل:جَاءَنِی زَیدٌ كِتابُهُ(زیـد،کتابش به من رسـید).در این مثال«کتابه»بـدلِ اشـتمال است،زیرا نه جزء زید و نه کلّ آن است،بلکه یکی از متعلقات او بشمار می آید.

۴.بدل غلط:که بدلی است که اشتباهاً به جای«مُبْدَلٌ مِنه»آمده باشد مثل:مَرَرْتُ بِزَيدٍ عَمْرٍو(به زید،نه بلکه به عمرو گذشتم).

ص:۷۳

درس بیست و نهم منصوبات(۱)

اشاره

الْمَنْصُوبَاتُ خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِی:الْمَفْعُولُ بِهِ،وَالْمَصْدَرُ،وَظَرْفُ الزَّمانِ،وَظَرْفُ الْمَكانِ،وَالْحالُ،وَالتَّمْييزُ،وَالْمُسْتَثْنَى،وَاسْمُ لاَ،وَالْمُنادَى،وَالْمَفْعُولُ مِنْ اجْلِهِ،وَالْمَفْعُولُ مَعَهُ،وَخَبَرُ كانَ وَاَخَواتِها،وَاسْمُ إِنَّ وَاَخَواتِها،وَالتَّابِعُ لِلْمَنْصوبِ،وَهُوَ ارْبَعَهُ أَشْياءَ:اَلنَّعْتُ وَالْعَطْفُ وَالتَّوْكيدُ وَالْبَدَلَ.

الْمَفْعُولُ بِهِ

وَهُوَ الاْسْمُ المَنْصُوبُ الَّذِی يقَعُ بِهِ الْفِعْلُ نَحْوُ قَوْلِكَ:ضَرَبْتُ زَيداً وَرَكِبْتُ الْفَرَسَ،وَهُوَ قِسْمانِ:ظاهِرٌ وَمُضْمَرٌ.فَالظَّاهِرُ مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ،وَالْمُضْمَرُ قِسْمانِ:مُتَّصِلٌ وَمُنْفَصِلٌ.فَالْمُتَّصِلُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:ضَرَبَنِی،وَضَرَبَنَا،وَضَرَبَكَ،وَضَرَبَكِ،وَضَرَبَكُما،وَضَرَبَكُمْ،وَضَرَبَكُنَّ،وَضَرَبَهُ،وَضَرَبَهَا،وَضَرَبَهُما،وَضَرَبَهُمْ،وَضَرَبَهُنَّ.وَالْمُنْفَصِلُ اثْنا عَشَرَ،وَهِی:اِيای،وَاِيانَا،وَاِياكَ،وَاِياكِ،وَاِياكُمَا،وَاِياكُمْ،وَاِيكُنَّ،وَاِياهُ،وَاِياهَا،وَاِياهُما،وَاِياهُمْ،وَاِياهُنَّ.

ترجمه:منصوبات پانزده تاست:مفعول به،مصدر،ظرف زمان،ظرف مکان،حال،تمییز،مستثنی،اسم لاـ،منادی،مفعول من أجله(لأجله)،مفعول معه،خبر کَانَ و اخواتش،اسم إِنَّ و اخواتش و تابعِ منصوب که چهار چیز است:نعت،عطف،تأکید و بدل.

ص:۷۵

مفعولٌ به

«مفعولٌ به»اسمی است منصوب که فعل به آن واقع شود،مثل این سخن و:ضَرَبْتُ زَیداً،رَکِبْتُ الْفَرَسَ.و آن دو قسم است:ظاهر و مضمر.ظاهر همان است که ذکرش گذشت.مضمر دو قسم است:متّصل و منفصل.متّصل دوازده تاست:ضَرَبَنِی،ضَرَبَنَا،ضَرَبَکَ،ضَرَبَکِ،ضَرَبَکُمَا،ضَرَبَکُمْ،ضَرَبَکُنَّ،ضَرَبَهُ،ضَرَبَهَا،ضَرَبَهُما،ضَرَبَهُمْ،ضَرَبَهُنَّ.منفصل نیز دوازده تاست:هِی،اِیای،اِیانَا،ایاکَ،اِیاکِ،اِیاکُما،(ایاکُمْ)،اِیکُنَّ،اِیاهُ،اِیاهَا،اِیاهُما،اِیاهُمْ،اِیاهُنَّ.

سؤال و جواب:

منصوبات

سؤال:مواضِعِ نصبِ اسم کدام است؟

جواب:مواضع نصب اسم سیزده تاست:مفعولٌ به،مفعول مطلق،مفعولٌ فیه(ظرف زمان و ظرف مکان)،حال،تمییز،مستثنی،اسمِ«لا»،منادی،مفعولٌ لأجله،مفعولٌ معه،خبرِ افعال ناقصه،اسمِ حروف مشبّهه بالفعل،تابعِ منصوب که عبارت است از نعت،تأکید،معطوف و بدل.

مفعولٌ به

سؤال:مفعولٌ به چیست؟

جواب:«مفعولٌ به»اسمِ منصوبی است که فعلِ فاعل بر آن واقع شود مثل:ضَرَبَ زَیدٌ عَمْراً(زید عمرو را زد).در این مثال،فعل«ضَرَبَ»به واسطهٔ زید که فاعل است بر عمرو که«مفعولٌ به»می باشد, واقع شده است.

سؤال:موارد وجوب تقدّمِ مفعولٌ به بر فاعل را بیان کنید؟

جواب:

۱.هنگامی که مفعولٌ به،«ضمیرِ متّصل»باشد،مثل:ضَرَبَنِی زَیدٌ(زید مرا زد).

۲.ضمیری که باز می گردد به«مفعولٌ به»،متّصل به فاعل باشد،مثل:ضَرَبَ زَیداً ابُوهُ(زید را پدرش زد).

سؤال:مواردِ وجوب تقدّمِ مفعولٌ به بر فعل و فاعل کدامند؟

جواب:۱.هنگامی که مفعولٌ به،«ضمیر منفصِل»باشد که«انحصارِ»فعل در مفعولٌ به را می رساند،مثل:اِیاکَ نَعْبُدُ(فقط تو را می پرستیم).

۲.مفعولٌ به از اسم های طلب هم چون«اسم استفهام»یا«اسم شرط»باشد،مثل:مَنْ ضَرَبْتَ؟(چه کسی را زدی؟).

سؤال:مواردی که«مفعولٌ به»بدون فعل ذکر می شود, کدامند؟

جواب:در چند مورد تنها«مفعولٌ به»ذکر شده و فعل حذف می شود،از جمله هنگامِ«اغراء»و«تحذیر»:

۱.«اغراء»به معنی تشویق کردن و برانگیختن است،مثل:الصَّلوةَ الصَّلوةَ(نماز را،نماز را)که در اصل بوده است،اَقِیمُوا الصَّلوةَ الصَّلوةَ.

گاهی«اغراء»با لفظ«عَلَیکَ»«عَلَیکُما»«عَلَیکُمْ»می آید،مثل:عَلَیکَ بِالتَّقْوَی(بر تو باد پیشه کردنِ تقوا).

۲.«تحذیر»به معنای بیم دادن و بر حَذَر داشتن است،مثل:اَلْکِذْبَ الْکِذْبَ که در اصل احْذَرِ الْکِذْبَ الْکِذْبَ(از دروغ گویی بپرهیز)بوده است.

گاهی«تحذیر»با لفظهای«اِیاکَ،ایاکُما،ایاکُمْ...»همراه با«واو»می آید،مثل:اِیاکَ وَالْغَیبَهَ(تو را از غیبت کردن بر حذر می دارم)که در اصل بوده است:اُحَذِّرُ ایاکَ وَاحْذَرِ الْغَیبَهَ.

ص:۷۷

درس سیم منصوبات(۲)

اشاره

اَلْمَصْدَرُ

الْمَصْدَرُ هُوَ الْاِسْمُ المَنْصُوبُ الَّذِی یجِیءُ ثالِثاً فی تَصْرِیفِ الْفِعْلِ،نحو:ضَرَبَ یضْرِبُ ضَرْباً.وَهُوَ قِسْمانِ:لَفْظِی وَمَعْنَوِی.فَإِنْ وَافَقَ لَفْظُهُ لَفْظَ فِعْلِهِ فَهُوَ لَفْظِی،نحو:قَتَلْتُهُ قَتْلاً،وَاِنْ وافَقَ مَعْنَی فِعْلِهِ دُونَ لَفْظِهِ فَهُوَ مَعْنَوِی،نحو:جَلَسْتُ قُعُوداً،وَقُمْتُ وَقُوفاً وَمَا اشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:«مصدر»اسمی است منصوب که در تصریف فعل در رتبه سوم می آید،مثل:ضَرَبَ یضْرِبُ ضَرْباً.و آن دو قسم است:لفظی و معنوی.پس اگر لفظِ مصدر،موافق لفظِ فعلش باشد،لفظی است مثل:قَتَلْتُهُ قَتْلاً،ولی اگر موافق معنای فعلش باشد،نه لفظِ آن،معنوی است مثل:جَلَسْتُ قُعُوداً،قُمْتُ وَقُوفاً و مانند اینها.

سؤال و جواب:

مفعول مطلق

سؤال:مفعول مطلق چیست؟

جواب:«مفعول مطلق»مصدری است از لفظ یا معنای فعل که پس از فعل برای تأکید یا بیانِ نوع و یا بیانِ عددِ آن می آید؛لذا مفعول مطلق بر سه قسم است:تأکیدی،نوعی،عددی:

ص:۷۹

۱.مفعول مطلق تأکیدی،مثل:

ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْباً(زید را زدم زدنی).

۲.مفعول مطلق نوعی:

نوعِ فعلِ پیش از خود را بیان می کند،مثل:ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْباً شَدِیداً(زید را زدم،زدنی سخت).

۳.مفعول مطلق عددی:

عددِ فعل را بیان می کند،مثل:ضَرَبْتُ زَیداً ضَرْبَةً(زید را یک بار زدم).

*در مثال های بالا ـ عاملِ مفعول مطلق،فعل می باشد،ولی گاهی عاملِ مفعول مطلق،«وصف»(مثل اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبّهه...)یا«مصدر»است, مانند:زَیدٌ ضارِبٌ عَمْراً ضَرْباً(زید زننده است عمرو را زدنی).

سؤال:مواردِ حذف عاملِ مفعول مطلق کدام است؟

جواب:در موارد ذیل،عاملِ مفعول مطلق حذف شده و خودِ مفعول مطلق،از آن«نیابت»(جانشینی)می کند:

۱.وقتی که جمله«امر و نهی»را در بر داشته باشد و مصدر جانشین فعل گردد مثل:صَبْراً که در اصل بوده است:اِصْبِرْ صَبْراً(صبر کن صبر کردنی).

۲.اگر جمله«دعائیه»باشد،مثل:سَقْیاً وَرَعْیاً که در اصل بوده است:سَقَاکَ اللهُ سَقْیاً وَرَعَاکَ اللهُ رَعْیاً(خدا تو را سیراب کند سیراب کردنی و نگه دارد تو را نگه داشتنی).

۳.هرگاه مفعول مطلق بعد از«استفهام»قرار گرفته و برای«سرزنش یا تعجب و یا تأسف»استعمال شود،مثل:أَکُفْراً بَعْدَ هذِهِ النِّعَمِ که در اصل بوده است:أَتَکْفُرُ کُفْراً بَعْدَ هذِهِ النِّعَمِ(آیا باز هم کفر می ورزی پس از این همه نعمت ها).

ص:۸۰

درس سی و یکم:منصوبات(۳)

اشاره

ظَرفُ الزَّمانِ وظَرْفُ الْمَكانِ

ظَرْفُ الزَّمانِ هُوَ اسْمُ الزَّمانِ الْمَنْصُوبُ بِتَقْدِيرِ(فى)،نحو:الْيَوْمَ وَاللَّيلَه وَغُدْوَةً وَبُكْرَةً وَسَحَراً وَغَداً وَعَتْمَةً وَصَباحاً وَمَسَاءً وَأَبْداً وَاَمَداً وَحِيناً وَمَا أَشْبَهَ ذلِكَ.وَظَرْفُ الْمَكانِ هُوَ اسْمُ الْمَكانِ الْمَنْصُوبُ بِتَقْدِيرِ(فى)،نحو:اَمَامَ وَخَلْفَ وَقُدَّامَ وَوَرَاءَ وَفَوْقَ وَتَحْتَ وَعِنْدَ وَمَعَ وَإِزَاءَ وَحَذَاءَ وَتِلْقَاءَ وَثُمَّ وَهُنَا وَمَا اشْبَهَ ذلِكَ.

الْحَالُ

الْحَالُ هُوَ الْإِسْمُ الْمَنْصُوبُ الْمُفَسِّرُ لِمَا انْبَهَمَ مِنَ الْهَيئَاتِ نَحْوُ قَوْلِكَ:جَاءَ زَيدٌ رَاكِباً،وَرَكِبْتُ الْفَرَسَ مُسْرَجاً،وَلَقِيتُ عَبْدَاللهِ رَاكِباً وَمَا اشْبَهَ ذلِكَ.وَلا تَكُونُ الْحَالُ إِلَّا نَكِرَةً وَلا تَكُونُ الّا بَعْدَ تَمَامِ الْكَلامِ وَلا يكُونُ صاحِبُها إِلَّا مَعْرِفَةً.

ترجمه:

ظرف زمان و ظرف مکان

«ظرف زمان»اسم زمان و منصوب به تقدیر«فى»است،مثل:الْيَوْمَ،اللَّيلَهَ،غُدْوَةً،بُكْرَةً،سَحَراً،غَداً،عَتْمَةً،صَباحاً،مَسَاءً،أَبَداً،اَمَداً،حِيناً و مانند اینها.

«ظرف مکان»اسم مکان و منصوب به تقدیر«فى»است،مثل:اَمَامَ،خَلْفَ،قُدَّامَ،وَرَاءَ،فَوْقَ،تَحْتَ،عِنْدَ،مَعَ،إِزَاءَ،حَذَاءَ،تِلْقَاءَ،ثُمَّ،هُنَا و مانند اینها.

ص:۸۱

حال

«حال»اسم منصوب و تفسیرکننده مبهمات هیئت ها است،مثل این سخن:جَاءَ زَیدٌ رَاکِباً،رَکِبْتُ الْفَرَسَ مُسْرَجاً،لَقِیتُ عَبْدَاللهِ رَاکِباً و مانند اینها.حال جز نکره نمی شود،و جز بعد از تمام کلام قرار نمی گیرد،و صاحب آن جر معرفه نمی شود.

سؤال و جواب:

مفعولٌ فیهِ

سؤال:مفعولٌ فیه چیست؟

جواب:مفعولٌ فیه(یا ظرف), اسم منصوبی است که«زمان یا مکانِ»وقوعِ فعل را بیان می کند مثل:

۱.ضرَبَت الْیوْمَ زَیداً(زید را امروز زدم).در این مثال«الْیوْمَ»مفعولٌ فیه(ظرف)است،زیرا زمانِ وقوعِ«ضرب»را بیان می کند.

۲.ضَعِ الْکِتَابَ فَوْقَ الطَّاوِلَهِ(کتاب را بر بالای میز بگذار).در این مثال:«فَوْقَ الطَّاوِلَهِ»مفعولٌ فیه(ظرف)است،زیرا مکان را افاده می کند.

سؤال:ظرف بر چند قسم است؟

جواب:ظرف بر دو قسم تقسیم می شود:معرب و مبنی.

۱.ظرف های معرب:

ظرف هایی هستند که حرکتِ آخرشان«متغیر»است مثل:اَلْیوْمَ سَافَرْتُ الی الْمَدِینَهِ.

۲.ظرف های مبنی:

ظرف هایی هستند که حرکت آخرشان به یک حالت و«ثابت»است و عبارتند از:

الف)ظرف های مکانی مبنی:هُنا،ههُنا،هُناکَ،ثَمَّ،عِنْدَ،لَدُنْ،لَدَی،اَینَ،حَیثُ،اَنَّی.

ب)ظرف های زمانی مبنی:اذ،اذا،مَتَی،اَیانَ،اَنَّی،لَمَّا،مُذْ،مُنْذُ،الآنَ،اَمْسِ،قَطُّ.

حال

سؤال:حال چیست؟

جواب:حال, اسمِ منصوبِ مشتقّی است که حالت و چگونگی فاعل یا مفعول و یا هر دو را در زمانِ انجامِ فعل می رساند مثل:رَأَیتُ زَیداً ضَاحِکاًا(زید را در حالِ خنده دیدم)،رَأَیتُ زَیداً ضاحِکَینِ(زید را دیدم درحالی که هر دو خندان بودیم).

*به شخصی که دارنده و صاحب حال است«ذو الحال» گویند.

سؤال:حال بر چند نوع می آید.

جواب:حال نیز مانند خبر بر سه نوع می آید:

۱.«مفرد»،مثل:جَاءَ زَیدٌ بَاکِیاً(زید گریان آمد)،فَرَّ سَعِیدٌ ثَعْلَباً(سعید هم چون روباه فرار کرد).

۲.«جمله»،مثل:ذَهَبَ بَکْرٌ یمْشِی(بکر درحالی که پیاده می رفت،رفت).

۳.«شِبه جمله»،مثل:جَاءَ عَلِی عَلَی الْفَرَسِ(علی درحالی که بر بالای اسب بود آمد).

سؤال:فرقِ حال با نَعت چیست؟

جواب:فرقِ حال با نَعت این است که نعت(صفت)تابِع موصوف است در اعراب و در معرفه و نکره بودن،ولی حال در اعرابِ خود،تابعِ«ذو الحال»نیست،زیرا همیشه منصوب است،خواه«ذو الحال»منصوب باشد،خواه مرفوع،خواه مجرور.هم چنین اصل در حال آن است که«نکره»باشد و ذوالحال«معرفه».بنابراین،گفته اند:جمله ها بعد از معرفه«حال»و بعد از نکره«صفت»هستند.

ص:۸۳

درس سی و دوّم منصوبات(۴)

اشاره

التَّمْییزُ

التَّمْییزُ هُوَ الْإِسْمُ المَنْصُوبُ الْمُفَسِّرُ لِمَا انْبَهَمَ مِنَ الذَّواتِ نَحْوُ قَوْلِکَ:تَصَبَّبَ زَیدٌ عَرَقاً،وَتَفَقَّأَ بَکْرٌ شَحْماً،وَطَابَ مُحَمَّدٌ نَفْساً،وَاشْتَرَیتُ عِشْرِینَ غُلاماً،وَمَلَکْتُ تِسْعِینَ نَعْجَهً،وَزَیدٌ اکْرَمُ مِنْکَ أَباً وَأَجْمَلُ مِنْکَ وَجْهاً.وَلا یکُونُ إِلاَّ نَکِرَهً وَلا یکُونُ إِلاَّ بَعْدَ تَمامِ الْکَلام.

ترجمه:

تمییز

«تمییز»اسم منصوب و تفسیرکننده مبهمات ذات هاست،مثل این سخن:تَصَبَّبَ زَیدٌ عَرَقاً،تَفَقَّأَ بَکْرٌ شَحْماً،طَابَ مُحَمَّدٌ نَفْساً،اِشْتَرَیتُ عِشْرِینَ غُلاماً،مَلَکْتُ تِسْعِینَ نَعْجَهً،زَیدٌ اکْرَمُ مِنْکَ أَباً وَأَجْمَلُ مِنْکَ وَجْهاً.تمییز جز نکره نمی شود و جز بعد از تمام کلام قرار نمی گیرد.

سؤال و جواب:

تمییز

سؤال:تمییز چیست؟

جواب:تمییز, اسمی است جامد و نکره که بعد از اسم یا نسبتِ مُبهَمی آید و ابهام آن را برطرف سازد،مثل این که اگر کسی بگوید:شَرِبْتُ قَدَحاً(یک جام نوشیدم)،از او خواهیم پرسید که:یک جام چه نوشیدی؟زیرا مُبهَم است و معلوم نیست که یک جام

آب نوشیده یا شیر یا آبِ میوه یا...این جا گوینده می گوید:شَرِبْتُ قَدَحاً مَاءً(یک جام آب نوشیدم)و ابهام را برطرف می سازد.کلمه ای که ابهام را برطرف می سازد«تمییز»است.

سؤال:موارد اشتراکِ حال و تمییز کدام است؟

جواب:

حال و تمییز هر دو«نکره»و«منصوب»هستند و ابهامِ موجود را برطرف می کنند.

سؤال:موارد اختلافِ حال و تمییز کدام است؟

جواب:۱.حال هم به صورت«مفرد»،هم«جمله»و هم«شبه جمله»می آید،اما تمییز تنها به صورت«مفرد»استعمال می شود.

۲.حال«هیئت و چگونگی»فاعل یا مفعول را در هنگام انجام فعل بیان می کند و تمییز برای«رفعِ ابهام»از ذاتِ اشیاء یا نسبتِ موجود در جمله به کار می رود،مثل:

عِنْدِی خَاتَمٌ ذَهَباً(انگشتری طلایی دارم).در این مثال«ذَهَباً»تمییز است و برای«برطرف کردن ابهام»از ذاتِ انگشتر که می تواند از نقره باشد،یا از آهن و یا از طلا آورده شده است.با آوردن«ذَهَباً»این ابهام برطرف می شود.

عَلِی افْضَلُ مِنْکَ عِلْماً(علی از نظر علمی از تو برتر است).در این مثال«عِلْماً»تمییز است و برای«رفعِ ابهام»از نسبتِ موجود در جمله که می تواند علی از تو برتر باشد از جهاتِ مختلف آورده شده است.با آوردن«عِلْماً»(یعنی علی از نظر علمی برتر است)این ابهام رفع می شود.

۳.حال غالباً«مشتق»و تمییز غالباً«جامد»می باشد.

ص:۸۶

درس سی و سوّم اعداد(۱)

سؤال و جواب:

سؤال:اعداد چیست؟

جواب:«اعداد»جمع«عدد»است و آن اسمی است که بر«مقدار و کَمیتِ»اشیاء دلالت دارد.عدد بر دو نوع است:۱.اصلی،۲.ترتیبی.

۱.اعداد اصلی:

اعداد اصلی بر چهار قسم است:اعداد مفرد،اعداد مرکّب،عقود،اعداد معطوف.

*اعداد مفرد دوازده عدد می باشند،که مذکر آنها عبارتست از:وَاحِدٌ(۱)،اِثْنان-اِثْنَینِ(۲)،ثَلاثٌ(۳)،اَرْبَعٌ(۴)،خَمْسٌ(۵)،سِتٌّ(۶)،سَبْعٌ(۷)،ثَمانٌ(۸)،تِسْعٌ(۹)،عَشْرٌ(۱۰)،مِائَةٌ(۱۰۰)،أَلْفٌ(۱۰۰۰).

و مؤنث آنها عبارتست از:

واحِدَةٌ(۱)،اِثْنَتَانِ-اَثْنَتَینِ(۲)،ثَلاثَةٌ(۳)،اَرْبَعَةٌ(۴)،خَمْسَةٌ(۵)،سِتَّةٌ(۶)،سَبْعَةٌ(۷)،ثَمَانِیَةٌ(۸)،تِسْعَةٌ(۹)،عَشْرَةٌ(۱۰).

سؤال:حکمِ اعداد مفرد چیست؟

جواب:

۱.اعدادِ از سه تا ده با معدودِ مذکّر،به صورت مؤنث،و با معدودِ مؤنث به

صورت مـذکر اسـتعمال می شوند،مثل:ثَلاثَةُ رِجالٍ،اَرْبَعَةُ رِجالٍ،خَمْسَةُ رجَالٍ...تِسْعَةُ رِجَالٍ.ثَلاثُ نِساءٍ،اَرْبَعُ نِساءٍ،خَمْسُ نِساءٍ...تِسْعُ نِساءٍ.

۲.اعداد مِائَه(صد)و الْف(هزار)با مذکّر و مؤنث یکسان استعمال می شوند،مانند:مِائَةُ رَجُلٍ یا مِائَةُ امْرَأَهٍ.

سؤال:حکمِ تمییزِ اعداد چیست؟

جواب:معدودِ بعد از عدد«تمییز»است.

*تمییزِ اعدادِ سه تا ده همه«جمع و مجرور»است،مثل:ثَلاثَةُ رِجالٍ،ثَلاثُ نَساءٍ...تِسْعَةُ رِجالٍ،عَشْرَةُ رِجالٍ.

*تمییزِ اعدادِ از صد به بعد همه«مفرد و مجرور»است،مثل:مِائَةُ رَجُلٍ،أَلْفُ امْرَأَهٍ،ثَلاثُمِائَهِ رَجُلٍ.

ص:۸۸

درس سی و چهارم اعداد(۲)

سؤال و جواب:

سؤال:«اعداد مرکب»به کدام اعداد گفته می شود؟

جواب:«اعداد مرکب»به اعداد(۱۱)تا(۱۹)گفته می شود:اَحَدَ عَشَرَ(۱۱)،اثْنا عَشَرَ(۱۲)،ثَلاثَهَ عَشَرَ(۱۳)،اَرْبَعَهَ عَشَرَ(۱۴)،خَمْسَهَ عَشَرَ(۱۵)،سِتَّهَ عَشَرَ(۱۶)،سَبْعَهَ عَشَرَ(۱۷)،ثَمانِیَهَ عَشَرَ(۱۸)،تِسْعَهَ عَشَرَ(۱۹).

سؤال:حکمِ اعدادِ مرکب چیست؟

جواب:

*عددِ مرکب اگر معدودش«مذکّر»باشد،جزءِ اولِ آن مؤنث و جزءِ دومِ آن به صورت مذکّر استعمال می شود مثل:ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلاً...تِسْعَهَ عَشَرَ رَجُلاً.

*اگر معدود«مؤنث»باشد،جزءِ اول آن مذکّر و جزءِ دوم به صورت مؤنث استعمال می شود،مثل:ثَلاثَ عَشْرَهَ امْرَأَهً...تِسْعَ عَشْرَهَ امْرَأَهً.

*دو عددِ«اَحَدَ عَشَرَ و اثْنا عَشَرَ»هر دو جزئش،با معدود.از حیث مذکر و مؤنث بودن مطابقت دارد:اَحَدَ عَشَرَ رَجُلاً،اِحْدَی عَشْرَهَ امْرَأَهً،اثْنا عَشَرَ رَجُلاً،اِثْنَتا عَشْرَهَ امْرَأَهً.

*احکامِ معدودِ(تمییزِ)اعداد عبارت است از:

از سه تا دَه،همه جمع است و مجرور:ثَلاثَهُ کُتُبٍ.

ص:۸۹

از دَه تا صد،همه فرد است و منصوب:ثَمانِینَ جَلْدَهً.

از صد به بالا،همه فرد است و مجرور:أَلْفُ رَجُلٍ.

*هر دو جزءِ عدد مرکب«مبنی بر فتح»است،به غیر از اثْنا عَشَرَ وَاِثْنَتا عَشْرَهَ که جزءِ اول آن«اعرابِ تثنیه»را دارد؛یعنی در حالتِ رفع با«الف»است و در حالتِ نصب و جرّ با«یاء»و جزءِ دوم آن«مبنی»است مثل:عِنْدِی اثْنا عَشَرَ قَلَماً،وَعِنْدَکَ اثْنَتا عَشْرَهَ دَواهً،قَرَأْتُ اثْنَی عَشَرَ فَصْلاً وَکَتَبْتُ اثْنَتَی عَشْرَهَ مَقالهً.

دو یادآوری:

۱.اگر کلمهٔ«عشر»به صورت مفرد بیاید،حرفِ شینِ آن«ساکن»و اگر مرکب بیاید،شینِ آن«مفتوح»است،به خلافِ شینِ«عَشَرَه»که در حالتِ مفرد«مفتوح»و در حالتِ مرکب«ساکن»است.

۲.دو کلمهٔ«بِضْع و بِضْعه»حکم تِسْع و تِسْعه را دارند و برای عدد سه تا هفت استعمال می شوند،مثل:بِضْعُ سِنِین(سه تا هفت سال).بِضْعَهَ عَشَرَ یوْماً(۱۳ تا ۱۷ روز).

ص:۹۰

درس سی و پنجم اعداد(۳)

سؤال و جواب:

سؤال:«اعدادِ عقود» کدام است؟

جواب:«اعدادِ عقود» عبارتند از:عِشْرُونَ(۲۰)،ثَلاثُونَ(۳۰)،اَرْبَعُونَ(۴۰)،خَمْسُونَ(۵۰)،سِتُّونَ(۶۰)،سَبْعُونَ(۷۰)،ثَمَانُونَ(۸۰)،تِسْعُونَ(۹۰).

سؤال:حکمِ اعداد عقود چیست؟

جواب:اعدادِ عقود برای مذکّر و مؤنث برابرند و اعراب شان همانند اعرابِ«جمع مذکرِ سالم»است،مثل:جَاءَنی عِشْرُونَ رَجُلًا،رَأَیتُ ثَلاثِینَ امْرَأَةً،مَرَرْتُ بِأَرْبَعِینَ تِلْمِیذاً.

سؤال:«اعدادِ معطوف» کدام است؟

جواب:«اعدادِ معطوف» اعدادی هستند که با«واو»عطف می شوند،مثل:اَحَدٌ وَعِشْرُونَ(۲۱)،اِثْنانِ وَعِشْرُونَ(۲۲)،...تِسْعٌ وَعِشْرُونَ(۲۹).

سؤال:حکمِ اعدادِ معطوف چیست؟

جواب:جزءِ اول اعدادِ معطوف،حکم اعداد مفرد را دارد و جزءِ دوم آنها برای مذکر و مؤنث برابر استعمال می شوند،مثل:وَاحِدٌ وَعَشْرُونَ رَجُلًا...تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ رَجُلاً...وَاحِدَةٌ وَعِشْرُونَ امْرَأَةً...تِسْعٌ وَتِسْعُونَ امْرَأَةً.

*کلمهْ«واحِد»برای عددِ معطوف و کلمهْ«اَحَد»برای عددِ مرکب است.

ص:۹۱

درس سی و ششم اعداد(۴)

۲.اعدادِ ترتیبی

سؤال و جواب:

سؤال:اعدادِ ترتیبی بر چند قسم است؟

جواب:«اعدادِ ترتیبی»نیز،مانند:«اصلی»بر چهار قسم است:مفرد،مرکب،عقود،معطوف.

سؤال:اعدادِ ترتیبی مفرد کدام است؟

جواب:

*مفردِ
مذکر:اَوَّل(یکم)،ثَانِی(دوم)،ثالِث(سوم)،رابع(چهارم)،خامِس(پنجم)،سادِس(ششم)،سابع(هفتم)،ثامِن(هشتم)،تاسِع(نُهم)،عاشِر(دهم).

*مفردِ مؤنث:اُولی،ثانِیه،ثالِثه،رابِعَه...عاشِرَه.

*اعداد ترتیبی مفرد با معدودِ مذکر،به صورت مذکّر و با معدود مؤنث،به صورت مؤنث استعمال می شود.

سؤال:اعدادِ ترتیبی مرکب کدام است؟

جواب:عددهای ترتیبی مرکب عبارتند از:

*مرکب مذکر:حادِی عَشَرَ(یازدهم)،ثانی عَشَرَ(دوازدهم)،ثالِثَ عَشَرَ(سیزدهم)،رَابعَ عَشَرَ(چهاردهم)،خَامِسَ عَشَرَ(پانزدهم)...تاسِعَ عَشَرَ(نوزدهم).

*مرکّب مؤنث:حادِیهَ عَشْرَهَ-ثانِیهَ عَشْرَهَ...تاسِعَهَ عَشْرَهَ.

*هر دو جزءِ عدد ترتیبی مرکب با معدود مذکر،به صورتِ مذکر و با معدود مؤنث،به صورتِ مؤنث به کار می روند.

*هر دو جزءِ اعداد مرکب«مبنی بر فتح»می باشند مگر«حادِی و ثانی»که این دو«مبنی بر سکون»هستند.

سؤال:اعدادِ ترتیبی عقود کدام است؟

جواب:اعداد ترتیبی عقود همانند«اصلی»بوده و حکمشان یکسان است،مثل:جَاءَ الرَّجُلُ الْعِشْرُونَ وَالْمَرْأَهُ الْعِشْرُونَ.

سؤال:اعدادِ ترتیبی معطوف کدام است؟

جواب:

*معطوف ترتیبی مذکر:حادِی وَعِشْرُونَ(بیست و یکم)،ثانی وَعِشْرُونَ(بیست و دوم)...تاسِعٌ وَتِسْعُونَ(نود و نُهم).

*معطوف ترتیبی مؤنث:حادِیه وَعِشْرُونَ،ثانِیه وَعِشْرُونَ...تاسِعَه وَعِشْرُونَ.

سؤال:حکمِ اعدادِ ترتیبی معطوف چیست؟

جواب:جزءِ اولِ اعداد معطوف با معدودِ مذکر،به صورت مذکر و با معدودِ مؤنث،به طور مؤنث استعمال می شود.

دو یادآوری:

۱.اعدادِ«مِائَه»و«أَلْف»اصلی و ترتیبی آنها یکسان است.

۲.گاهی بعضی از اعداد به عددِ دیگری اضافه می شوند که به اینها«اعدادِ مضاف»گویند.این اعداد در ترتیبی و اصلی برابرند،مثل:ثَلاثُمِائَه،اَرْبَعُمِائَه...تِسْعمِائَه.ثَلاثَهُ آلاف،اَرْبَعَهُ آلاف...أَلْفُ أَلْف.

ص:۹۴

درس سی و هفتم منصوبات(۵)

اشاره

اَلْاسْتِثْنَاء

وَحُرُوفُ الْاسْتِثْنَاءِ ثَمَانِيهٌ،وَهِی:إلاَّ وَغَيرُ وَسِوىً وَسُوىً وَسَواءٌ وَخَلاَ وَعَدَا وَحَاشَا.فَالْمُسْتَثْنی ب-إلاَّ يَنْصَبُ إِذَا كانَ الْكَلاَمُ تَاماً مُوجَباً،نحو:قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيداً،وَخَرَجَ النَّاسُ إِلَّا عَمْراً.وَاِنْ كَانَ الْكَلاَمُ مَنْفِياً تَامّاً جازَ فِيهِ الْبَدَلُ وَالنَّصْبُ عَلَی الْاِسْتِثْنَاءِ،نحو:مَا قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيدٌ وَإِلَّا زَيداً.وَاِنْ كَانَ الْكَلاَمُ نَاقِصًا كانَ عَلَی حَسَبِ الْعَوَامِلِ،نحو:مَا قَامَ إِلَّا زَيدٌ،وَمَا ضَرَبْتُ إِلَّا زَيداً،وَمَا مَرَرْتُ إِلَّا بِزَيدٍ.وَأَمَّا الْمُسْتَثْنَی بِغَير وَسِوىً وَسُوىً وَسَوَاء فَمَجْرُورٌ لا غَيرُ.وَالْمُسْتَثْنی ب-خَلاَ وَعَدَا وَحَاشَا يجُوزُ نَصْبُهُ وَجَرُّهُ،نحو:قَامَ الْقَوْمُ خَلاَ زَيداً وَزَيدٍ،وَعَدَا عَمْراً وَعَمْرٍو،وَحَاشَا بَكْراً وَبَكْرٍ.

ترجمه:

استثناء

حروف استثناء هشت تاست:إلاَّ،غَيرُ،سِوىً،سُوىً،سَواءٌ،خَلاَ،عَدَا،حاشَا.اگر كلام تامّ و موجَب باشد مستثنی به إلاَّ نصب می شود،مثل:قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيداً،خَرَجَ النَّاسُ إِلَّا عَمْراً.و اگر كلامْ منفی و تامّ باشد.دراين صورت جائز است در آن بدل و نصب بنابر استثناء،مثل:مَا قَامَ الْقَوْمُ إِلَّا زَيدٌ وَإِلَّا زَيداً.و اگر كلامْ ناقص باشد،درآن صورت

ص:۹۵

برحسب عامل ها خواهد بود،مثل:مَا قَامَ إِلاّ زَيدٌ،مَا ضَرَبْتُ إِلاّ زَيداً،مَا مَرَرْتُ إِلاّ بِزَيدٍ.اما مستثنی به واسطهْ غَیر،سِوَی،سُوی،وسوَاء، مجرور است لا-غیر.اگر مستثنی به واسطهْ خَلاَ،عَدَا،حَاشَا باشد، جائز است که هم نصب باشد و هم جرّ،مثل:قَامَ الْقَوْمُ خَلاَ زَيداً،وزَيدٍ،وَعَدَا عَمْراً،وعَمْرٍو،حَاشَا بَكْراً و بَكْرٍ.

سؤال و جواب:

سؤال:مُستَثنَی چیست؟

جواب:«مُستَثنَی»اسمی است که به واسطهْ استثناء از حکمِ ما قبل خارج شود مانند:ذَهَبَ التَّلامِذَةُ إِلاَّ زَيداً(شاگردان رفتند به جز زید).در این مثال«زید»از حکم«رفتن»که به شاگردان نسبت داده شده خارج گردیده است.در علمِ نحو«زَیداً»را«مُستثنی»و«التلامذه»را«مستثنی مِنْه»و«إِلاَّ»را کلمهْ استثناء می نامند.

سؤال:«کلمات استثناء»چند تاست؟

جواب:کلمات استثناء عبارتند از حروف:إِلاَّ،حَاشَا،عَدَا،خَلاَ و اسماء:غَیر،سِوَی.

سؤال:استثناء بر چند قسم است؟

جواب:استثناء بر سه قسم است:متّصِل،منقطِل،مُفَرَّع.

۱.هرگاه«مستثنی»از جنس مستثنی منه باشد،به آن«استثناء متّصِل»گویند،مثل:ذَهَبَتِ النِّساءُ إِلاَّ فاطِمَةَ.در این مثال،«فاطمه»که مستثنی است از جنسِ نساء(زنان)-که مستثنی منه است-می باشد و به«فاطمه»مستثنای متّصِل گویند.

۲.اگر«مستثنی»از جنسِ مستثنی منه نباشد،«استثنای منقطِع»نام دارد،مثل:جَاءَ الْمُسافِرُونَ إِلاَّ كُتُبَهُمْ.در این مثال«كُتُبَهُمْ»-که مستثنی است-از جنس مستثنی منه نیست،بنابر این،به آن«مستثنای منقطِع»گفته می شود.

۳.اگر مستثنی منه در جمله محذوف باشد،به آن«استثنای مُفَرَّع»گویند مثل:مَا ذَهَبَ إِلاَّ زَيدٌ.

سؤال:احکامِ مستثنی چیست؟

جواب:۱.مستثنای منقطع همیشه«منصوب»است،خواه جمله مثبت باشد یا منفی،مثل:مَا جَاءَ الْقَوْمُ إِلاَّ مَراكِبَهُمْ،جَاءَ الْقَوْمُ إِلاَّ مَراكِبَهُمْ.

ص:۹۶

۲.مستثنای متّصل اگر جملهْ قبل از«إلاّ»مثبت باشد«منصوب»است،مثل:جَاءَ التّلامِذَهُ إلاّ زَیداً،ولی اگر جملهْ قبل از«إلاّ»منفی باشد،«مستثنای متّصِل»هم می تواند«منصوب»بیاید و هم می تواند از اعرابِ مستثنی تبعیت کند،مثل:مَا ذَهَبَ التّلامذَهُ إلَّا زَیداً،مَا ذَهَبَ التّلامِذَهُ إلاّ زَیدٌ.

۳.اعراب مستثنای مفرَّع بر حَسَبِ اقتضای عاملِ در جمله است،مثل:مَا جَاءَ إلَّا زَیدٌ.در این مثال«زَیدٌ»-که مستثنی است-«مَرْفوع»می باشد،زیرا عامل فعلِ«جَاءَ»است و«زَیدٌ»چون فاعل است برای«جاء».

سؤال:مستثنای به حروفِ استثنای«حَاشَا،عَدَا،خَلَا»چگونه است؟

جواب:مستثنای به حروفِ استثنای«حَاشَا،عَدَا،خَلَا»مجرور است،زیرا این حروف،از حروف جرّ نیز به شمار می روند،مثل:مَا جَاءَ الْقَوْمُ عَدَا زَیدٍ،مَا ذَهَبَ التَّلامِذَهُ حَاشَا بَکْرٍ،رَأَیتُ الرِّجالَ خَلاَ عَمْرٍو.

سؤال:مستثنای به«غَیر»و«سِوی»چگونه است؟

جواب:مستثنای به«غَیر»و«سِوی»نیز مجرور است،زیرا این دو اسم از اسم هایی هستند که همیشه به صورت«مضاف»استعمال می شوند و اسمی که پس از آنها می آید همیشه مجرور است،مثل:ذَهَبَ التَّالمِذَهُ غَیرُ زَیدٍ،مَرَرْتُ بِرِجالٍ سِوی بَکْرٍ.

ص:۹۷

درس سی و هشتم منصوبات(۶)

اشاره

«لا»نفی الْجِنْس

اعْلَمْ أَنَّ«لا»تَنْصِبُ النَّكِرَاتِ بِغَيرِ تَنْوِينٍ إِذَا بَاشَرَتِ النَّكِرَةَ وَلَمْ تَتَكَرَّرْ«لا»نَحْوُ:لا رَجُلَ فِي الدَّارِ،فَإِنْ لَمْ تُباشِرْهَا وَجَبَ الرَّفْعُ وَوَجَبَ تَكْرَارُ«لا»نَحْوُ:لا فِي الدَّارِ رَجُلٌ وَلا امْرَأَةٌ،فَإِنْ تَكَرَّرَتْ جَازَ اعْمالُهَا وَإلْغاؤُها.فَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ:لاَ رَجُلَ فِي الدَّارِ وَلا امْرَأَةَ،وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ:لاَ رَجُلٌ فِي الدَّارِ وَلا امْرَأَةٌ.

اَلْمُنَادَى

الْمُنادَى خَمْسَةُ أَنْوَاعٍ:الْمُفْرَدُ الْعَلَمُ،وَالنَّكِرَةُ الْمَقْصُودَةُ،وَالنَّكِرَةُ غَيرُ الْمَقْصُودَةِ،وَالْمُضافُ،وَالْمُشَبَّهُ بِالْمُضافِ.فَأَمَّا الْمُفْرَدُ الْعَلَمُ وَالنَّكِرَةُ الْمَقْصُودَةُ فَيبْنَيانِ عَلَى الضَّمِّ مِنْ غَيرِ تَنْوِينٍ نَحْوُ:يا زَيدُ،وَيا رَجُلُ،وَالثَّلاثَةُ الْباقِيةُ مَنْصُوبَةٌ لا غَيرُ.

ترجمه:

«لا»نفی جنس

اشاره

بدان که«لا»هرگاه با نکره ها مباشرت داشته و تکرار نشده باشد نکره ها را بی تنوین نصب می کند،مثل:لا رَجُلَ فِي الدّارِ.و اگر با آنها مباشرت نداشته باشد،واجب است

رفع و واجب است تکرار«لا»مثل:لا فِی الدَّارِ رَجُلٌ وَلا امْرَأَةٌ.و اگر تکرار گردد،جائز است هم اعمال آن و هم الغای آن.پس اگر خواستی می توانی بگویی:لاَ رَجُلَ فِی الدَّارِ وَلا امْرَأَةَ و اگر خواستی می توانی بگویی:لاَ رَجُلٌ فِی الدَّارِ وَلا امْرَأَةٌ.

مُنادی

مُنادی پنج نوع است:مفرد علم،نکرۀ مقصوده،نکرۀ غیر مقصوده،مضاف،شِبه مضاف.اما مفرد علم و نکرۀ مقصوده،مبنی هستند بر ضمّه بی تنوین،مثل:یا زَیدُ،یا رَجُلُ و سه تای باقی مانده منصوب هستند،نه غیر.

سؤال و جواب:

«لا»نفی جنس

راجع به«لا»نفی جنس در باب نواسخ به تفصیل بحث کردیم.به آن بحث رجوع شود.

مُنادی

سؤال:مُنادی چیست؟

جواب:«منادی»اسم ظاهری است که پس از یکی از«حروف ندا»بیاید،مثل:یا اللهُ،یا عَبْدَاللهِ.

حروف ندا بغیر از«یا»عبارتند از:

«أ»(ندای نزدیک)،مثل:أَرَجُلُ،أَعَبْدَ الْکَرِیمِ.

«أی»(ندای متوسط)،مثل:أَی زَیدُ،أَی عَبْدَالْجَبَّارِ.

«أیا،هَیا»(ندای دور)مثل:أَیا عَلِی،هَیا عَبْدَ الْحَکِیمِ.

سؤال:اعرابِ منادی چگونه است؟

جواب:منادی از نظر اعراب دو حالت دارد:

۱.مبنی بر«ضمّه»است،اگر منادی«مفردِ معرفه»و یا«نکرۀ مقصوده»باشد،مثل:یا الله(مفرد معرفه)،یا رَجُلُ(نکرۀ مقصوده).

۲.اگر منادی«مضاف»و یا«شِبه مضاف»و یا«نکرۀ غیر مقصوده»باشد،منصوب خواهد بود مثل:یا قابِلَ التَّوْبَهِ(مضاف)،یا طَالِعاً جَبَلًا(شبه مضاف)،یا رَجُلًا خُذْ بِیدِی(نکرۀ غیر مقصوده).

سؤال:«نکرهْ مقصوده»و«نکرهْ غیر مقصوده»چیست؟

جواب:

۱.«نکرهْ مقصوده»:مخاطبی است که متکلم هنگامِ ندا او را نمی شناسد،لیکن او را می بیند.

۲.«نکرهْ غیر مقصوده»:مخاطبی است که متکلم هنگامِ ندا او را نه می شناسد و نه می بیند.

سؤال:حکمِ منادی مضاف به«یاء متکلم»چیست؟

جواب:اگر منادی به«یاء متکلم»(ی)اضافه شده باشد،درصورتی که آخرِ منادی حرفِ«علّه»نباشد،می تواند پنج حالت داشته باشد،مثل:یا صاحِبِی،یا صاحبی،یا صاحِبا،یا صاحِبَ،یا صاحِبِ.

ولی اگر آخر منادی حرفِ«علّه»باشد،«یاء متکلم»همیشه«مفتوح»خواهد بود،مثل:یا مَوْلایَ،یا فَتایَ.

ص:۱۰۱

درس سی و نهم منصوبات(۷)

استغاثه و ندبه

سؤال و جواب:

سؤال:«استغاثه»چیست؟

جواب:«استغاثه»:کُمک طلبیدن و یاری خواستن از دیگران به هنگامِ گرفتاری و مصیبت است،مثل:یا لَلّهِ لِلْمَظْلُومِینَ!(ای خدا بفریاد مظلومین برس!).

در این مثال،به کلمهْ جلاله(الله)که«لام مفتوحه»بر سرِ آن درآمده است،«مستغاث»گویند و به کلمهْ«مظلومین»که بر سرِ آن«لام مکسوره»درآمده است،«مُستغاثٌ له»گفته شود.

سؤال:«نُدْبَه»چیست؟

جواب:«نُدْبَه»:نوع دیگری از«ندا»است که همراه با«آه و زاری»و به هنگامِ«رَنج و أندوه»استعمال می شود و به صورت های ذیل می آید:

۱.وا مُحَمَّدا–وا عَلِیا.

۲.وا مُحَمَّداه–وا عَلِیاه.

۳.وا مُحَمَّدُ–وا عَلِی.

ص:۱۰۳

سؤال:«ترخیم منادی»چیست؟

جواب:«ترخیم»به معنای کوتاه کردنِ دنبالهْ چیزی است و در علم نحو،به حذفِ آخرِ منادی گفته می شود.مواردِ ترخیم منادی عبارت است از:

۱.اسم هایی که به«تاء تأنیث»ختم شده اند،مثل:یا فاطِمُ که در اصل:یا فاطِمَهُ بوده است.

۲.در عَلَمِ مذکر یا مؤنث،به شرط آن که مرکب نباشند و بیش از سه حرف داشته باشند،مثل:

(یا جَعْفَ)که در اصل,(یا جَعْفرُ)بوده است.

(یا خَدِیجَ)که در اصل,(یا خَدِیجَهُ)بوده است.

ص:۱۰۴

درس چهلم منصوبات(۸)

اشاره

اَلْمَفْعُولُ مِنْ أَجْلِهِ

وَهُوَ الْإِسْمُ الْمَنْصُوبُ الَّذِی یذْکَرُ بَیاناً لِسَبَبِ وُقُوعِ الْفِعْلِ نَحْوُ قَوْلِکَ:قَامَ زَیدٌ اجْلالاً لِعَمْرٍو،وَقَصَدْتُکَ ابْتِغاءَ مَعْرُوفِکَ.

اَلْمَفْعُولُ مَعَهُ

وَهُوَ:الْإِسْمُ الْمَنْصُوبُ الَّذِی یذْکَرُ لِبَیانِ مَنْ فُعِلَ مَعَهُ الْفِعْلُ نَحْوُ قَوْلِکَ:جاءَ الْأَمِیرُ وَالْجَیشَ،وَاسْتَوَی الْماءُ وَالْخَشَبَهَ.

وَأَمَّا خَبَرُ(کَانَ)وَأَخَواتِها وَاسْمُ(إِنَّ)وَأَخَوَاتِهَا فَقَدْ تَقَدَّمَ ذِکْرُهُما فِی الْمَرْفُوعاتِ،وَکَذلِکَ التَّوَابِعُ فَقَدْ تَقَدَّمَتْ هُناکَ.

ترجمه:

مفعول من أجله(لأجله)

«مفعول من أجله(لأجله)»اسم منصوبی است که به سبب بیان وقوع فعل ذکر می گردد،مثل این سخن:قَامَ زَیدٌ اجْلالاً لِعَمْرٍو،قَصَدْتُکَ ابْتِغاءَ مَعْرُوفِکَ.

ص:۱۰۵

مفعول معه

«مفعول معه»:اسم منصوبی است که به جهت بیان کسی که همراه او فعل انجام گرفته است, ذکر می شود،مثل این سخن:جَاءَ الْأَمِیرُ وَالْجَیشَ،اسْتَوَی الْماءُ وَالْخَشَبَهَ.

اما خبر«کان و اخواتش»و اسم«إِنَّ و اخواتش»،به تحقیق ذکر آنها در بحث مرفوعات گذشت و بحث توابع نیز در آن جا بیان شد.

سؤال و جواب:

مفعولٌ لِاَ جْلِهِ

سؤال:«مفعولٌ لاَجْلِهِ»چیست؟

جواب:«مفعولٌ لاَجْلِهِ»مصدری است بدون«اَلْ»که«علَّتِ»انجام گرفتنِ فعل را بیان می کند،به شرط آن که«زمانِ»انجام فعل و مصدر و نیز«فاعل»یکی باشد،مثل:قَامَ التَّلامِـذَهُ تَعْظِیماً لِمُعَلِّمِهِمْ.در این مثال«تَعْظِیماً»مصدری است بدونِ«اَلْ»که سببِ قیامْ و برخواستنِ شاگردان را بیان می کند و هر دو شرط را نیز داراست،زیرا زمانِ تعظیم(بزرگداشت)و برخواستن یکی است و شاگردان نیز که برخواسته اند،تعظیم او را کرده اند.

*«مفعولٌ لاَجله»در برابرِ سؤال«لِـمَ»؟(چرا؟)قرار می گیرد.در مثال بالا می گوییم:«لِـمَ قامَ التَّلامِـذَهُ؟»(چرا شاگردان برخواستند؟)جواب گفته می شود:«تَعْظِیماً لِمُعَلِّمِهِمْ»(برای بزرگداشت معلمشان).

مفعولٌ مَعَه

سؤال:«مفعولٌ مَعَهُ»چیست؟

جواب:«مفعولٌ مَعَهُ»:اسم منصوبی است که پس از«واوِ»مَعِیت بیاید و دلالت بر کسْ یا چیزی کند که فعل به همراهی او واقع شده است،مثل:جِئْتُ وَمُحَمَّداً(به همراهی محمّد آمدم).

*گاهی عاملِ«مفعولٌ مَعَهُ»حذف می گردد،وقتی که پس از«ما»استفهامیه یا«کَیفَ»استفهامیه واقع شود،مثل:مَا انْتَ وَالْکِتَابَهَ؟(تو را به نویسندگی چه کار؟)،کَیفَ انْتَ وَالنَّحْوَ؟(با نحو چطوری؟).

*و امّا راجع به اقسامِ ۱۱،۱۲ و ۱۳ منصوبات که عبارتند از:خبرِ«کَانَ»،اسمِ«إنَّ»و توابعِ منصوب،در باب مرفوعات بحث کردیم.

ص:۱۰۶

درس چهل و یکم مجرورات(۱)

اشاره

الْمَخْفُوضاتُ ثَلاثَهُ أَقْسام:مَخْفُوضٌ بِالْحَرْفِ،وَمَخْفُوضٌ بِالْإِضافَهِ،وَتابِعٌ لِلْمَخْفُوضِ.فَأَمَّا الْمَخْفُوضُ بِالْحَرْفِ فَهُوَ ما يخْفَضُ بِ-مِنْ وَإِلی وَعَنْ وَعَلی وَفِی وَرُبَّ وَالْباءِ وَالْکافِ وَاللاّمِ وَحُرُوفِ الْقَسَمِ،وَهِیَ:الْواوُ وَالْباءُ وَالتّاءُ،وَبِ-واوِ رُبَّ وَبِ-مُذْ وَمُنْذُ.

ترجمه:

مجرورات سه قسم هستند:مجرور به حرف،مجرور به اضافه و تابع مجرور.اما مجرور به حرف،آن چیزی است که به واسطهْ مِنْ،اِلی،عَنْ،عَلی،فِی،رُبَّ،باء،کاف،لام و حروف قسم که عبارتند از:باء،تاء،(و همچنین)به واسطهْ واو رُبَّ و مُذْ ومُنْذْ نیز جر می شود.

سؤال و جواب:

سؤال:«مجرورات»بر چند قسم است؟

جواب:«مجرورات»بر سه قسم است:

۱.مجرور به حرفِ جرّ.

۲.مجرور به اضافه.

۳.مجرور به حروف قسم.

سؤال:مجرور به حرفِ جرّ چگونه است؟

جواب:هفده حرفند که هر یک از آنها اگر بر سرِ اسمی درآید،آن را«مجرور»می سازد و در علم نحو،به آنها«حروف جرّ»گویند،مثل:فِی الدّارِ،اِلَی الْمَدِینَهِ...

سؤال:حروفِ جرّ کدامند؟

جواب:حروفِ جرّ عبارتند از:

باءُ تاءُ کافُ لامُ واوُ مُنْذُ مُذْ خَلا رُبَّ حَشَا مِنْ عَدَا فِی عَنْ عَلی حَتّی الی

*جارّ و مجرور متعلّق و وابسته به«فعل»یا«شبه فعل»است مثل:

۱.دَخَلْتُ فِی الْبَیتِ،که در این مثال«فی الْبَیتِ»جار و مجرور بوده و متعلّق به«دَخَلْتُ»می باشد.

۲.هُوَ دَاخِلٌ فِی الْبَیتِ،که در این مثال:«فی الدّار»متعلّق به«داخِلٌ»که«شبه فعل»است می باشد.

*گاهی جارّ و مجرور متعلّق به فعل مقدَّر است،مثل:عَلِی فِی الدَّارِ.در این مثال«فی الدَّار»متعلّق به فعل مقدَّر است.غالباً دراین گونه موارد،افعالِ عموم(کَانَ،ثَبَتَ،حَصَلَ،اِسْتَقَرَّ...)در تقدیر هستند.

سؤال:معانی حروفِ جرّ چیست؟

جواب:مهم ترین معانی حروفِ جرّ عباتند از:

۱.معانی«با»:

۱.استعانت(کمک گرفتن)،مثل:کَتَبْتُ بِالْقَلَمِ(به کمکِ قلم نوشتم).

۲.سببیت،مثل:فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ(خداوند آنها را به سبب گناهنشان فرو گرفت).

۳.تَعدِیه،مثل:ذَهَبْتُ بِزَیدٍ(زید را بردم).

۴.زائده،مثل:اَنْتَ لَسْتَ بِمُعَلِّمٍ(تو معلّم نیستی)،کَفَی بِاللهِ شَهِیداً(خداوند از نظر گواه بودن بسنده است).

۲.معانی«مِنْ»:

۱.ابتدای غایت مثل:سِرْتُ مِن مَکَّهَ الی الْمَدِینَهِ(از مکه به سوی مدینه رهسپار شدم).

۲.تبعیض مثل:أَخَذْتُ مِنَ الدَّرَاهِمِ(بعضی از درهم ها را گرفتم).

۳.بیانِ جِنس مثل:اشْتَرَیتُ خَاتَماً مِنْ ذَهَبٍ(انگشتری از جنس طلا خریدم).

۳.معانی«اِلَی»:

۱.اِنتهای غایت،مثل:سِرْتُ مِنْ مَکَّهَ الیَ الْمَدِینَهِ(از مکه به سوی مدینه رهسپار شدم).

۲.به معنای«مَعَ»،مثل:وَلا تَأْکُلُوا امْوَالَهُمْ الی امْوَالِکُمْ(و مال های آنها را با مال های خودتان نخورید).

۴.معانی«عَنْ»:

۱.مجاوزه(عبور دادن)،مثل:رَمَیتُ السَّهْمَ عَنِ الْقَوْسِ(تیر را از کمان پرتاب کردم).

۲.تعلیل مثل:مَا نَحْنُ بِتارِکِی آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِکَ(به خاطر گفتهٔ تو رهاکنندهٔ خدایان خود نیستیم).

۳.بدل مثل:قُمْ عَنِّی بَهذا الْأَمْرِ(به جای من برای انجامِ آن کار برخیز).

ص:۱۰۹

درس چهل و دوّم مجرورات(۲)

اشاره

سؤال و جواب:

معانی(عَلَی):

۱.استِعلاء،مثل:صَعَدَ عَلَی الْجَبَلِ(بر کوه بالا رفت)،فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ(بعضی از آنها را بر بعضی دیگر برتری دادیم).

۲.مصاحبت،مثل:یطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ(غذا را با آن که دوست دارند،به مستمند و یتیم و اسیر می دهند).

معانی«فِی»:

۱.ظرفیت،مثل:دَخَلْتُ فِی الدَّارِ(به خانه درآمدم).

۲.مقایسه،مثل:فَمَا مَتَاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا فِی الآخِرَهِ إِلاَّ قَلِیلٌ(کالای زندگانی دنیا در برابرِ عالَمِ آخرت اندک است).

معانی«کاف»:

۱.تشبیه،مثل:زَیدٌ کَالْأَسَدِ(زید مانند شیر است).

۲.تأکید و زائده،مثل:لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ(هیچ چیزی مانند خدا نیست).

معانی«لام»:

۱.اختصاص،مثل:اَلْحَمْدُ لِلّهِ(حمد و سپاس مخصوصِ خداست).

ص:۱۱۱

۲.استحقاق،مثل:اَلْجَنَّهُ لِلْمُتَّقِینَ(بهشت از آنِ پرهیزکاران است).

۳.ملکیت،مثل:هذا الْکِتَابُ لِی(این کتاب مالِ من است).

۴.عاقبت،مثل:لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ(بزایید برای مردن و بسازید برای خراب شدن).

۵.به معنای«فی»و«اِلَی»،مثل: رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ النّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ (پروردگارا،تو گردآورندهٔ مردم در روزی هستی که در آن هیچ شکّی نیست)،کُلٌّ تَجْرِی لِاَجَلٍ مُسَمًّی(هر کدام تا وقتِ حدود و معینی در جریان هستند).

معانی«رُبَّ»:

۱.تقلیل،مثل:رُبَّ مُؤْمِنٍ حَقِیقِی قَدْ لَقِیتُهُ(چه کم با مؤمن راستین برخورد کرده ام).

۲.تکثیر،مثل:رُبَّ تالی الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ یلْعَنُهُ(بسا قرآن خوان که قرآن او را لعنت می کند).

معنی«حتّی»:

*انتهای غایت مثل:سَلامٌ هِی حتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ(آن شب تا صبحگاه،شبِ رحمت و سلامت است).

معانی«مُذْ،مُنْذُ»:

۱.به معنای«مِنْ»(ابتدای غایت)،مثل:مَا رَأَیتُهُ مُذْ یوْمِ الْجُمْعَهِ(از روز جمعه او را ندیده ام).

۲.به معنای«فی»،مثل:مَا رَأَیتُهُ مُذْ یوْمِنَا(در مدت امروز او را ندیده ام).

معنای«حَاشَا،عَدَا،خَلَا»:

معانی اینها در باب استثناء گذشت.و حروف قسم نیز در بحث«علایم اسم»گذشت.

ص:۱۱۲

درس چهل و سوّم مجرورات(۳)

اشاره

وَأَمَّا مَا یخْفَضُ بِالْإِضَافَهِ فَنَحْوُ قَوْلِکَ:غُلامُ زَیدٍ.وَهُوَ عَلَی قِسْمَینِ:مَا یقَدَّرُ بِاللاَّمِ وَمَا یقَدَّرُ بِمِنْ.فَالَّذِی یقَدَّرُ بِاللاَّمِ نَحْوُ:غُلامُ زَیدٍ،وَالَّذِی یقَدَّرُ بِمِنْ نَحْوُ:ثَوْبُ خُزٍّ وَبَابُ سَاجٍ وَخَاتَمُ حَدِیدٍ وَمَا أَشْبَهَ ذلِکَ.

ترجمه:و اما آن چه به واسطهْ اضافه جرّ می شود،مثل این سخن است:غُلامُ زَیدٍ.و آن بر دو قسم است:آن چه مقدَّر به«لام»است و آن چه مقدَّر به«مِن».پس آنچه مقدَّر به«لام»است،مثل:غُلَامُ زَیدٍ.اما آن چه مقدَّر به«مِنْ»است،مثل:ثَوْبُ خُزٍّ،بَابُ سَاجٍ،خَاتَمُ حَدِیدٍ و مانند اینها.

مجرور به اضافه

سؤال و جواب:

سؤال:«اضافه»چیست؟

جواب:«اضافه»نسبت دادنِ اسمی به اسم دیگر است.اسم اوّل را«مضاف»و دوم را«مضافٌ الیه»گویند،مثل:قَلَمُ مَحْمُودٍ،کِتَابُ زَیدٍ.

*«مضافٌ الیه»همیشه«مجرور»است.

سؤال:شرایطِ مضاف کدام است؟

ص:۱۱۳

جواب:

۱.مضاف هیچ گاه با«اَلْ» تعریف همراه نمی شود.

۲.هرگز«تنوین»قبول نمی کند.

۳.هرگاه مضاف«تثنیه»و«جمع»باشد،نونِ تثنیه و جمع به خاطرِ اضافه حذف می شود.

سؤال:«اضافهٔ معنویه»چیست؟

جواب:در«اضافه»غالباً حرف جرّ در تقدیر گرفته می شود.اضافه ای که حرفِ جرّ در تقدیر دارد،«اضافهٔ معنویه»است و حرفِ جرّ می تواند«مِنْ»،«فی»و یا«لام»باشد مثل:

۱.(خَاتَمُ ذَهَبٍ)که در اصل بوده است:(خَاتَمٌ مِنْ ذَهَبٍ).

۲.(صَلاةُ اللَّیلِ)که در اصل بوده است:(صَلاةٌ فِی اللَّیلِ).

۳.(کِتَابُ زَیدٍ)که در اصل بوده است:(کِتَابٌ لِزَیدٍ).

سؤال:«اضافهٔ لفظیه»چیست؟

جواب:اگر صفت(اسم فاعل،اسم مفعول،صفت مشبّه و صیغهٔ مبالغه)به معمولش اضافه شود،«اضافهٔ لفظیه»است مثل:کاتِبُ الدَّرْسِ،قارِیءُ الْقُرْآنِ.

سؤال:اسم های«مُمْتَنِع الاضافه»کدام است؟

جواب:«مُمْتَنِع الاضافه»:اسم هایی هستند که هیچ گاه«مضاف»نمی شوند که عبارتند از:ضمائر،اسماء اشاره،موصولات،اسماء شرط و استفهام.

سؤال:اسم های«لازِمُ الاضافه»کدام است؟

جواب:«لازِمُ الاضافه»:اسم هایی هستند که همیشه«مضاف»هستند و به آنها«اماء دائم الاضافه»گفته می شود که عبارتند از:

کُلّ،بعض،جمیع،اجمع،کِلا،کِلْتا،مثل،شبه،غیر،سوی،ای،لَدُنْ،ذُو،اُولُو،یمین،یسار،فوق،تحْت،خلْف،وَراء،امامَ،قُدّام،قبل،بَعْد،مَعَ،اذْ،اذا.

تمّت

ص:۱۱۴

۱.مَنْ رَبِّی؟

حَی*قَوِی*غَیمٌ*غَیبٌ*غَلْبٌ*نَصْرٌ*بَاقٍ*ذَاتَ لَیلَه

ذَاتَ لَیلَهٍ رَأَی ابْراهِیمُ علیه السلام کَوْکَباً،فَقَالَ:هـذَا رَبِّی،وَلَمَّا غَابَ الْکَوْکَبُ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا،هـذَا لَیسَ بِرَبِّی!وَرَأَی ابرَاهِیمُ الْقَمَرَ فَقَالَ:هَـذَا رَبِّی.وَلَمَّا غَابَ الْقَمَرُ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا!هـذَا لَیسَ بِرَبِّی!وَطَلَعَتِ الشَّمْسُ.فقَالَ ابْرَاهِیمُ:«هـذَا رَبِّی،هـذا اکْبَرُ».وَلَمَّا غَابَتِ الشَّمْسُ فِی اللَّیلِ،قَالَ ابْرَاهِیمُ:لا،هـذَا لَیسَ بِرَبِّی!إنَّ اللهَ حَی لا یمُوتُ،اِنَّ اللهَ بَاقٍ لا یغِیبُ،اِنَّ اللهَ قَوِی لا یغْلِبُهُ شَیءٌ.وَالْکَوْکَبُ ضَعِیفٌ یغْلِبُهُ الصُّبْحُ.وَالْقَمَرُ ضَعِیفٌ تَغْلِبُهُ الشَّمْسُ.وَالشَّمْسُ ضَعِیفَهٌ یغْلِبُهَا اللَّیلُ وَیغْلِبُهَا الْغَیمُ.وَلاَ ینْصُرُنِی الْکَوْکَبُ لِاَنَّهُ ضَعِیفٌ.وَلا ینْصُرُنِی الْقَمَرُ لِاَنَّهُ ضَعِیفٌ.وَلاَ تَنْصُرُنِی الشَّمْسُ لِاَنَّهَا ضَعِیفَهٌ.وَینْصُرُنِی اللهَ لِاَنَّهُ حَی لا یمُوتُ،وَبَاقٍ لا یغِیبُ،وَقَوِی لا یغلِبُهُ شَیءٌ. (۱)

۱- (۱) .(مِنْ«قصص النبیین»لأبی الحسن الندوی).

۲.شَجَرَتی(۱)

تَفَقُّدٌ*تَـأَخُّرٌ*سَـقْی*کِـبَرٌ*تَفَتُّحٌ*غُصْـنٌ(اغْصَـانٌ)*زَهْرٌ(ازْهَـارٌ)*أَبْیَضُ بَیضَـاءُ*أَصْـفَرُ صَـفْرَاءُ*ذَاتُ رَائِحَـهٍ عَطِرَهٍ مَلْءٌ*جَوٌّ*عِطْرٌ*مُنْعِشٌ*مَلَأَتْ جَوَّ الْحَدِيقَهِ عِطْراً مُنْعِشاً

أَنَا زَرَعْتُ شَجَرَهَ بُرْتُقَالٍ فِی حَدِيقَهِ بَيتی.وَاَخَذْتُ أَتَفَقَّدُهَا كُلَّ صَبَاحٍ وَمَسَاءٍ.فَإِذَا تَأَخَّرَ نُزُولُ الْمَطَرِ أَسْقِيهَا بِيَدِی وِمِنْ مَائِنَا الَّذِی نَشْرَبُ مِنْهُ.

وَبَعْدَ سَنَتَينِ اثْنَتَينِ كَبُرَتِ الشَّجَرَهُ وَتَفَتَّحَتْ عَلَى أَغْصَانِهَا أَزْهَارٌ بَيضَاءُ وَصَفْرَاءُ ذَاتُ رَائِحَهٍ عَطِرَهٍ مَلَأَتْ جَوَّ الحَدِيقَهِ وَالْمَنْزِلِ عِطْراً مُنْعِشاً.

۳.شَجَرَتی(۲)

ثَمَرٌ(ثِمَـارٌ)*شَـيأً فَشَـيأً*لَـوْنٌ*أَخْضَـرُ*أَحْمَرُ*بَـدْءٌ*قِطَـافٌ إِطْعَامٌ*جَارٌ(جِيرَانٌ)*سَخِی*زَكِی*طَيبٌ*حَفْرٌ*حُفْرَهٌ(حُفَرٌ)*رِعايهٌ*تَعَهُّدٌ*كَمَا...*تَحَوَّلَ الیَ...*أَلَا*مَا أَعْلَمَ مُحَمَّداً!

ثُمَّ تَحَوَّلَتْ هـذِهِ الْأَزْهَارُ إِلی ثِمَارٍ صَغِيرَهٍ أَخَذَتْ تَكْبُرُ شَيئاً فَشَيئاً.وَتَحَوَّلَ لَوْنُهَا مِنْ أَخْضَرَ إِلَى أَحْمَرَ بُرْتُقَالِی.فَبَدَأَتُ أَنَا وَإِخْوَتِی بِقِطَافِ الثِّمَارِ،نَأْكُلُ مِنْهَا وَنُطْعِمُ الْأَهْلَ وَالْجِيرَانَ فِی كُلِّ عَامٍ.

ص:۱۱۶

أَلاَ مَا أَسْخَى شَجَرَتِی!وَمَا أَزْكَى رَائِحَتَهَا!وَمَا اطْيبَ ثِمارَهَا!

فَتَعَالَوْا مَعِی يا أَوْلادُ لِنَحْفِرَ فِی حَدِيقَهِ الْمَدْرَسَهِ الْحُفَرَ،وَنَزْرَعَ فِيهَا الشَّجَرَ وَنَرْعاهَا وَنَتَعَهَّدَهَا كَمَا نَرْعَى وَنَتَعَهَّدُ إِخْوَتَنا الصِّغَارَ.

۴.اَللّٰه أَكْبَرُ

مُنَادَاهٌ*مُنَادِی*هَتْفٌ*مَرَّهً*خُشُوعٌ*تَفَكُّرٌ*ابْتِغَاءٌ*عَفْوٌ رُكُوعٌ*سُجُودٌ*رِضاً*رِضَاءٌ*كُلَّمَا.

كُلَّمَا نَادَى الْمُنَادِی هَاتِفاً اللهُ أَكْبَرْ

خَمْسَ مَرَّاتٍ نُصَلِّی بِخُشُوعٍ وَتَفَكُّرْ

فِی قِيامٍ وَقُعُودْ نَبْتَغِی عَفْوَ الإِلهْ

وَرُكُوعٍ وَسُجُودْ نَسْأَلُ اللهَ رِضَاهْ

۵.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلی الله عليه و آله(۱)

سَيدٌ*مَبْعُوثٌ*كَافَّهً*قَبِيلَهٌ(قَبَائِلُ)*انْتِهَاءٌ*أَشْرَفُ*أَعْظَمُ ثَرْوَهٌ*عَامٌ*غَزْوٌ*شَابٌّ*بَطْنٌ*تَرْبِيهٌ*إِرْضَاعٌ*عَطْفٌ بُلُوغٌ*كَفَالَهٌ*قَلِيلُ الْمَالِ*هُوَ أَكْثَرُ اجْتِهَاداً*بَارَكَ اللهُ لَكَ

ص:۱۱۷

هُوَ سَيِدُنَا مُحَمَّدٌ النَّبِى الْعَرَبِى الْمَبْعُوثُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً.وَهُوَ مِنْ قَبِيلَهِ قُرَيشٍ الَّتِى ينْتَهِى نَسَبُهَا إِلَى سَيِدِنَا إِسْمَاعِيلَ عليه السلام.وَهِى قَبِيلَهٌ مِنْ أَشْرَفِ قَبَائِلِ الْعَرَبِ،وَأَعْظَمِهَا ثَرْوَهً وَتِجَارَهً.وَأَبُوهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ سَيدِ مَكَّهَ.وَأُمُّهُ آمِنَهُ بِنْتُ وَهْبٍ.

وُلِدَ بِمَكَّهَ فِى شَهْرِ رَبِيعِ الأَوَّلِ عَامَ الْفِيلِ.وَهُوَ الْعَامُ الَّذِى غَزَا فِيهِ جَيشٌ مِنَ الْحَبَشَهِ مَكَّهَ.وَمَاتَ أَبُوهُ شَابًّا وَالنَّبِى فِى بَطْنِ امِّهِ.فَلَمَّا وُلِدَ رَبَّاهُ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ.وَأَرْضَعَتْهُ حَلِيمَهُ السَّعْدِيهُ،وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَعُمْرُهُ سِتُّ سِنِينَ.

فَكَانَ جَدُّهُ يعْطِفُ عَلَيهِ وَيرْعَاهُ،فَلَمَّا بَلَغَ الثَّامِنَهَ مِنْ عُمْرِهِ،مَاتَ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ.فَكَفَلَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ.وَكَانَ قَلِيلَ الْمَالِ،فَبَارَكَ اللهُ لَهُ فِيهِ.

۶.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله(۲)

نَشْأَهٌ*مُتَّصِفٌ*مَيلٌ*لَهْوٌ*عَبَثٌ*صِيانَهٌ*ذَائِعٌ*صَنَمٌ(أَصْنَامٌ)*خَمْرٌ*مَيسِرٌ*تَأْدِيبٌ*مُرُوءَهٌ*حِلْمٌ*اصْدَقُ حَدِيثٌ*فُحْشٌ*رِوَايهٌ*تَنْقِيبٌ*إِيدَاعٌ*رَدٌّ*أَمِينٌ*غَنَمٌ إِكْتِسَابٌ*رِزْقٌ*مَحَاسِنُ الصِّفَاتِ*عُرِفَ ب.

نَشَأَ صلی الله علیه و آله مُتَّصِفاً بِمَحَاسِنِ الصِّفَاتِ،بَعِيداً عَمَّا يمِيلُ إِلَيهِ أَمْثَالُهُ مِنَ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ وَالْعَبَثِ.وَقَدْ صَانَهُ اللهُ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ ذَائِعاً فِى قَوْمِهِ مِنْ عِبَادَهِ الْأَصْنَامِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَلَعِبِ المَيسِرِ.قَالَ عَلَيهِ الصَّلاهُ وَالسَّلَامُ:«أَدَّبَنِى رَبِّى فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِى».

كَانَ صلی الله علیه و آله أَعْظَمَ النَّاسِ مُرُوءَهً وَحِلْماً،وَأَحْسَنَهُمْ جَوَاباً،وَأَصْدَقَهُمْ حَدِيثاً،وَأَعْظَمَهُمْ أَمَانَهً،وَأَبْعَدَهُمْ عَنِ الْفُحْشِ.وَقَدْ عُرِفَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله مِنْ وَقْتِ صِغَرِهِ بِهذِهِ الصِّفَاتِ.فَلَمْ يرْوِ عَنْهُ أَحَدٌ أَنَّهُ كَذَبَ.وَلِذلِكَ لَقَّبَهُ قَوْمُهُ الصَّادِقَ.وَكَانَ النَّاسُ وَهُوَ شَابٌّ يودِعُونَهُ الْأَمَانَاتِ،فَيحْفَظُهَا وَيرُدُّهَا إِلَيهِمْ سَالِمَهً.وَلِذلِكَ لُقِّبَ الْأَمِينَ.وَكَانَ يرْعَى الْغَنَمَ لِيكْتَسِبَ رِزْقَهُ بِعَمَلِهِ.وَسَافَرَ مَعَ عَمِّهِ أَبِى طَالِبٍ إِلَى الشَّامِ لِلتِّجَارَهِ.

۷.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله(۳)

تَجْدِيدٌ*بِنَاءٌ*اخْتِلافٌ*زَعِيمٌ(زُعَمَاءُ)*حُكْمٌ*حَمْلٌ*رَئِيسٌ طَرَفٌ*مَوْضِعٌ*اطْمِئْنَانٌ*فِعْلٌ*نَفْسٌ(نُفُوسٌ)*مَبْعَثٌ*تَعَبُّدٌ مَلَكٌ*وَحْى*اتَّفَقَ عَلَ أَنْ...*أَعْلَمَهُ أَنَّ...

وَلَمَّا أَرَادَتْ قُرَيشٌ تَجْدِيدَ بِنَاءِ الْكَعْبَهِ،اخْتَلَفَ زُعَمَاءُ الْقَبَائِلِ فِيمَنْ يضَعُ الْحَجَرَ الاْسْوَدَ فِى مَكَانِهِ.ثُمَّ اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يرْضَوْا حُكْمَ أَوَّلِ دَاخِلٍ عَلَيهِمْ،فَكَانَ مُحَمَّدٌ أَوَّلَ دَاخِلٍ.فَقَالُوا:رَضِينَا حُكْمَ الْأَمِينِ.فَأَخَذَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله رِدَاءَهُ،وَوَضَعَ فِيهِ الْحَجَرَ وَقَالَ:لِيحْمِلْ رَئِيسُ كُلِّ قَبِيلَهٍ مِنْ طَرَفٍ،فَحَمَلُوهُ حَتَّى إِذَا انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِهِ،وَضَعَهُ هُوَ بِيدِهِ،فَاطْمَأَنَّتْ بِفِعْلِهِ النُّفُوسُ.

كَانَتِ السَّيدَهُ خَدِيجَهُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ شَرِيفَهً غَنِيهً.فَلَمَّا بَلَغَهَا مَا اشْتَهَرَ بِهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الصِّدْقِ وَالْأَمَانَهِ،عَرَضَتْ عَلَيهِ السَّفَرَ فِى تِجَارَهٍ لَهَا إِلَى الشَّامِ مَعَ خَادِمِهَا مَيسَرَهَ.فَخَرَجَ صلى الله عليه و آله حَتَّى قَدِمَ الشَّامَ،وَبَاعَ مَا كَانَ مَعَهُ وَاشْتَرَى بَدَلاً مِنْهُ،وَأَقْبَلَ مَعَ مَيسَرَهَ إلى مَكَّهَ.فَلَمَّا رَأَتِ السَّيدَهُ خَدِيجَهُ نَجَاحَ تِجَارتِهَا عَلَى يدَيهِ،وَعَلِمَتْ فِيهِ الْأَمَانَهَ،عَرَضَتْ عَلَيهِ أَنْ يتَزَوَّجَهَا،فَقِيلَ وَكَانَتْ سِنُّهُ خَمْساً وَعِشْرِينَ سَنَهً،وَسِنُّها أَرْبَعِينَ.

كَانَ النَّبِى قَبْلَ مَبْعَثِهِ يخْرُجُ إلى جَبَلِ حِرَاءَ،فَيتَعَبَّدُ فِيهِ بِذِكْرِ اللهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْأَرْبَعِينَ،نَزَلَ عَلَيهِ مَلَكُ الْوَحْى جِبْرِيلُ عليه السلام فِى لَيلَهِ الْقَدْرِ بِأَوَّلِ سُورَهٍ مِنَ الْقُرْآنِ،وَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه و آله،الْمَبْعُوثُ إلى النَّاسِ جَمِيعاً.

٨.سَيدُنَا مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله(۴)

إِخْبَارٌ*حُصُولٌ*قَتْلٌ*تَحَارُبٌ*إِعْرَاضٌ*ذَمٌّ*إِيذَاءٌ تَعْذِيبٌ*إِشْتِدَادٌ*أَمْرٌ*هِجْرَهٌ*انْتِشَارٌ*عُمْرٌ

فَرَجَعَ إِلَى السَّيدَهِ خَدِيجَهَ وَأَخْبَرَهَا بِمَا حَصَلَ.فَآمَنَتْ بِهِ ثُمَّ أَخْبَرَ جَمَاعَهً مِنْ قَوْمِهِ،فَآمَنُوا بِهِ وَصَدَّقُوهُ.ثُمَّ أَخَذَ يدْعُو قَوْمَهُ إِلَى عَبَادَهِ اللهِ وَالتَّصْدِيقِ بِرِسَالَتِهِ.وَكَانُوا يعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ،وَيقْتُلُونَ أَوْلادَهُمْ،وَيلْعَبُونَ الْمَيسِرَ،وَيشْرَبُونَ الخَمْرَ،وَيتَحَارَبُونَ.فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ،وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ.

وَكَانَ النَّبِى يذُمُّ الْأَصْنَامَ.فَكَانَ قَوْمُهُ يؤْذُونَهُ،وَيعَذِّبُونَ مَنْ آمَنَ بِهِ مِنَ الضُّعَفَاءِ.وَبَقِى يدْعُو قَوْمَهُ ثَلاثَ عَشْرَهَ سَنَهً فِى مَكَّهَ.وَلَمَّا اشْتَدَّ إِيذَاؤُهُمْ لَهُ وَلِأَصْحَابِهِ،اَمَرَهُ اللهُ بِالْهِجْرَهِ إلى الْمَدِينَهِ.فَهَاجَرَ إِلَيهَا،وَبَقِى بِهَا عَشْرَ سِنِينَ،انْتَشَرَ فِيهَا الْإِسْلامُ انْتِشَاراً عَظِيماً فِى جَزِيرَهِ الْعَرَبِ.وَمَاتَ صلى الله عليه و آله،وَعُمْرُهُ ثَلاثٌ وَسِتُّونَ سَنَهً.

٩.قُدْرَهُ اللهِ

إِبْصَارٌ*خَلْقٌ*أَوْ*وَفِيرٌ*فَضْلٌ*وَهْبٌ*قُدْرَةٌ*حَمْدٌ

كُلُّ مَا نُبْصِرُ مِنْ خَلْقٍ كَثِيرْ أَوْ نَرَاهُ مِنْ كَبِيرٍ أَوْ صَغِيرْ

كُلُّ مَا نَمْلِكُ مِنْ خَيرٍ وَفِيرْ كُلُّهُ مِنْ فَضْلِ رَبِّ الْعَالَمِينْ

وَهَبَ النَّاسَ عُيوناً تَنْظُرُ وَعُقُولاً وَشِفَاهاً تُخْبِرُ

حَقاًّ إلهٌ يقْدِرُ إِنَّهُ فَلَهُ الْحَمْدُ إلهَ الْعَالِمِينْ

١٠.اَلْحَثُّ عَلَى الْعَمَلِ

قُدُومٌ*إِكْثَارٌ*كِفَايهٌ*حَثٌّ*صِنَاعَةٌ*حِينَ...*أَفْضَلُ اسْتِخْراجٌ*الْتِمَاسٌ*خَبِيئَةٌ(خَبَايا)*يصُومُ النَّهَارَ وَيقُومُ اللَّيلَ أَيكُمْ يكْفِيهِ طَعَامَهُ؟*الْبَيعُ الْمَبْرُورُ*عَلَيكُمْ بِالْعَمَلِ

قَدِمَ جَمَاعَةٌ عَلَى رَسُولِ اللهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فَقَالُوا لَهُ:

-يا رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه و آله،إِنَّ فُلاناً يصُومُ النَّهَارَ وَيقُومُ اللَّيلَ،وَيكْثِرُ الذِّكْرَ.

فَقَالَ لَهُمْ عَلَيهِ الصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ:

-أَيكُمْ يكْفِيهِ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ؟فَقَالُوا:

ص:١٢٠

-كُلّنَا.قالَ لَهُمْ عَلَيهِ الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ:

-كُلُّكُمْ خَيرٌ مِنْهُ.

وَقَالَ صلى الله عليه و آله حَاثاًّ صَحَابَتَهُ عَلَى الصِّنَاعَهِ وَالتِّجَارَهِ حِينَ سُئِلَ عَنْ أَفْضَلِ الْكَسْبِ:«عَمَلُ الرَّجُلِ بِيدِهِ،وَالْبَيعُ الْمَبْرُورُ».

وَقَالَ عَلَيهِ الصَّلاَهُ وَالسَّلاَمُ دَاعِياً إِلى الْعَمَلِ فِى الزِّرَاعَهِ وَاسْتِخْرَاجِ خَيرَاتِ الْأَرْضِ:«الْتَمِسُوا الرِّزْقَ فِى خَبَايا الْأَرْضِ».

فَيا شَبَابَ الْأُمَّهِ،عَلَيكُمْ بِالْعَمَلِ فَإِنَّ فِيهِ الرِّزْقَ الْحَلاَلَ،وَالْكَسْبَ الطَّيبَ،وَخِدْمَهَ النَّاسِ،وَرِضَاءَ اللهِ.

١١.اَلشَّمْسُ

قَسَاوَةٌ*دِفْءٌ*إِدْفَاءٌ*جِسْمٌ(أَجْسَامٌ)*حَرَارَةٌ*تَمْنِيعٌ وُصُولٌ*أَشِعَّةٌ*نِعْمَهٌ(نِعَمٌ)*مَصْدَرٌ*احْسَاسٌ*رَحِيلٌ نُورٌ*اسْتِطَاعَهٌ*مُبَاشَرَةٌ*تَبَخُّرٌ*ارْتِفَاعٌ*رِيحٌ(رِياحٌ)عَاصِفَهٌ(عَوَاصِفُ)*تَكَاثُفٌ*سَحَابٌ*سُوْقٌ*مُسَاعَدَةٌ

نَبَاتٌ*نُمُوٌّ*نَفْعٌ*فَائِدَةٌ(فَوَائِدُ)*نِظَامٌ*تَغَيرٌ*تَبَدُّلٌ سَيرٌ*جَعَلَها تَسِيرُ*هَيا بِنَا.

كَانَ الْجَوُّ بَارِداً وَالشِّتَاءُ قَاسِياً فَقَالَ أَحْمَدُ لِصَدِيقِهِ إِبْرَاهِيمَ:هَيا بِنَا نَذْهَبْ إِلَى بُسْتَانِ الْمَدِينَهِ لِنُدْفِئَ أَجْسَامَنَا بَحَرَارَهِ الشَّمْسِ وَلِنُمَتِّعَ أَنْفُسَنَا بَجَمَالِ الْكَوْنِ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ:يا أَحْمَدُ لاَ مَانِعَ عِنْدِى،هَيا بِنَا الآنَ نَذْهَبْ إِلَى الْبُسْتَانِ.

وَوَصَلَ الصَّدِيقَانِ إِلَى الْبُسْتَانِ ثُمَّ جَلَسَا عَلَى مَقْعَدٍ،وَكَانَتْ أَشِعَّهُ الشَّمْسِ دَافِئَهً.قَالَ أَحْمَدُ:مَا أَجْمَلَ أَشِعَّهَ الشَّمْسِ،وَمَا أَعْظَمَ دِفْئَهَا!قَالَ إِبْرَاهِيمُ:الشَّمْسُ هِى إِحْدَى نِعَمِ اللهِ فَهِى

مَصْدَرٌ لِلدِّفْ ءِ وَالْحَرَكَهُ وَالْقُوَّهُ.قالَ أَحْمَدُ:نَعَمْ،إِنَّنِی أَحِسُّ بِأَنَّ الْبَرْدَ الَّذِی دَخَلَ جِسْمِی قَدْ أَخَذَ یرْحَلُ عَنْهُ الآنَ.قالَ إِبْرَاهِیمُ:اَلشَّمْسُ أَیضاً تُعْطِینَا النُّورَ وَالْحَرَارَهَ.فَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ نَسْتَطِیعُ أَنْ یرَی بَعْضُنَا الآخَرَ،وَأَنْ یبَاشِرَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا عَمَلَهُ.وَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ تَتَبَخَّرُ مِیاهُ الْبِحَارِ وَیرْتَفِعُ الْبُخَارُ إِلَی طَبَقَاتِ الْجَوِّ الْعُلْیا.وَبِالنُّورِ وَالْحَرَارَهِ تَنْشَأُ الرِّیاحُ وَالْعَوَاصِفُ وَتَحْمِلُ الْبُخَارَ الْمَائِی فَیتَکَاثَفُ الْبُخَارُ وَیتَحَوَّلُ إِلَی سَحَابٍ،ثُمَّ تَسُوقُ الرِّیاحُ السَّحَابَ وَینْزِلُ مَطَراً بِأَمْرِ اللهِ وَقُدْرَتِهِ.

قَالَ أَحْمَدُ:نَعَمْ،اَلشَّمْسُ تُسَاعِدُ النَّبَاتَ عَلَی النُّمُوِّ،وَهِی السَّبَبُ فِی وُجُودِ الْأَمْطَارِ،مَا أَعْظَمَ نَفْعَهَا وَمَا أَشَدَّ فَائِدَتَهَا!

قَالَ إِبْرَاهِیمُ:بَلْ قُلْ مَا أَعْظَمَ قُدْرَهَ اللهِ الَّذِی خَلَقَهَا وَأَوْدَعَ فِیهَا هذِهِ الْفَوَائِدَ وَجَعَلَهَا تَسِیرُ بِنِظَامٍ مَعْلُومٍ لاَ یتَغَیرُ وَلاَ یتَبَدَّلُ.

۱۲.اَلضَّمِیرُ الْحَی

ضَمِیرٌ*تَنَزُّهٌ*رَوْضَهٌ(رِیاضٌ)*اتِّجَاهٌ*تَنَقُّلٌ*وَارِفٌ*فَوَّاحٌ مَدٌّ*بُسْتَانِی*لَمْحٌ*مُرَاقَبَهٌ*نِهَایهٌ*قُفُولٌ*عَوْدٌ*حَیثُ مَسٌّ*تَهْذِیبٌ*صَاحِبٌ(أَصْحَابٌ)*سُرَّ*تَهْنِئَهٌ*جَمْعٌ*تَقَبُّلٌ مُضِی*فَرِحٌ*بَینَمَا هُوَ یسِیرُ*أُعْجِبَ بِ-...*إِلَی أَنْ...دُونَ أَنْ...*تَصَدَّی لَهُ*لاَ شَکَّ أَنَّ...*جَزَاءَ أَمَانَتِهِ

خَرَجَ عَلِی ذَاتَ یوْمٍ لِیتَنَزَّهَ بَینَ الرِّیاضِ وَالْبَسَاتِینِ.وَبَینَمَا هُوَ یسِیرُ رَأَی بَابَ أَحَدِ الْبَسَاتِینِ مَفْتُوحاً،فَاتَّجَهَ نَحْوَهُ،وَدَخَلَ الْبُسْتَانَ وَاَخَذَ یتَنَقَّلُ بَینَ أَشْجَارِهِ الْوَارِفَهِ،وَأَزْهَارِهِ الْفَوَّحَهِ.وَقَدْ أُعْجِبَ بِکُلِّ مَا رَأَی،وَلکِنَّهُ لَمْ یمُدَّ یدَهُ إِلَی ثَمَرَهٍ وَاحِدَهٍ،أَوْ زَهْرَهٍ وَاحِدَهٍ.

وَکَانَ الْبُسْتَانِی قَدْ لَمَحَ عَلِیاًّ،فَاَخَذَ یرَاقِبُهُ،وَهُوَ لاَیدْرِی،إِلَی أَنْ بَلَغَ نِهَایهَ الْبُسْتَانِ ثُمَّ قَفَلَ عَائِداً مِنْ حَیثُ أَتَی دُونَ أَنْ یمَسَّ شَیئاً.

فَلَمَّا انْتَهَی عَلِی إِلَی الْبَابِ،تَصَدَّی لَهُ الْبُسْتَانِی،وَقَالَ لَهُ:لاَ شَکَّ أَنَّکَ غُلاَمٌ مُهَذَّبٌ.فَهَلْ تَسْتَطِیعُ أَنْ تَقُولَ لِی:لِمَ لَمْ تَقْطِفْ شَیئاً مِنْ أَثْمَارِ الْبُسْتَانِ أَوْ أَزْهَارِهِ وَلَمْ یکُنْ یرَاکَ أَحَدٌ؟فَأَجَابَهُ عَلِی:إِذَا لَمْ یرَنِی أَحَدٌ مِنْ أَصحَابِ الْبُسْتَانِ،فَاللهُ دَائِماً یرَانی،وَنَفْسِی تُرَاقِبُنی.

سُرَّ الْبُسْتَانِی مِنْ جَوَابِ عَلِی،وَقَالَ لَهُ:أُهَنِّئُکَ بُنَی عَلَی هذَا التَّهْذِیبِ الرَّفِیعِ،وَعَلَی هذِهِ النَّفْسِ الْعَالِیهِ.

ثُمَّ ذَهَبَ وَجمَعَ لَهُ بَعْضَ الْاَثْمارِ وَالْاَزْهَارِ،وَقَدَّمَهَا إِلَيهِ جَزَاءَ أَمَانَتِهِ وَتَهْذِيبِهِ.

فَتَقَبَّلَهَا عَلِى شَاكِراً،وَمَضَى إِلَى بَيتِهِ فَرِحاً مَسْرُوراً.

١٣.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(١)

قَضَاءٌ*أَرْنَبٌ*جُحْرٌ*تَلٌّ*قَفْزٌ*نَشِيطٌ*قَضْمٌ*غَضٌّ

فَجْأَةً*صَوْتٌ*اسْتِغَاثَةٌ*انْبِعَاثٌ*اسْرَاعٌ*اسْتِطْلاَعٌ*أَنِينٌ صُرَاخٌ*ظَهْرٌ*تَخَلُّصٌ*إِقْبَالٌ*انْقَاذٌ*صَخْرَةٌ*كَادَ يمُوتُ.

خَرَجَتْ أَرْنَبٌ مِنْ جُحْرِهَا تَتَنَزَّهُ قُرْبَ تَلٍّ أَخْضَرَ جَمِيلٍ.وَاَخَذَتْ تَقْفِزُ هُنَا وَهُنَاكَ فَرِحَةً نَشِيطَةً،تَقْضِمُ الْحَشَائِشَ الْغَضَّةَ الْخَضرَاءَ.

وَفَجْأَةً سَمِعَتْ صَوْتَ اسْتِغَاثَةٍ ينْبَعِثُ مِنْ وَرَاءِ التَّلِّ.فَأَسْرَعَتْ تَسْتَطلِعُ الْخَبَرَ.فَرَأَتْ ذِئْباً يئِنُّ وَيصْرُخُ،وَقَدْ سَقَطَتْ فَوْقَ ظَهْرِهِ قِطْعَةُ حَجَرٍ كَبِيرَةٌ لَمْ يسْتَطِعِ التَّخَلُّصَ مِنْهَا.

وَلَمَّا رَأَى الذِّئْبُ الاَرْنَبَ مُقْبِلَةً عَلَيهِ قَالَ لَهَا بَاكِياً:

أَيتُها الاَرْنَبُ الصَّدِيقَةُ،اَنْقِذِينِى مِنْ هذِهِ الصَّخْرَهِ،إِنِّى أَكَادُ أَمُوتُ.

أَشْفَقَتِ الاَرْنَبُ عَلَى الذِّئْبِ وَهَجَمَتْ عَلَى الصَّخْرَهِ بِقُوَّهٍ،فَدَحْرَجَتْها عَنْ ظَهْرِهِ.

١٤.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(٢)

نُهُوضٌ*انْقِضَاضٌ*افْتِرَاسٌ*عُوَاءٌ*بَطَّةٌ*هَزٌّ*مُوَافَقَهٌ وَقْفٌ*بِرْكَهٌ*قَبْضٌ*دَعْوَى*وُقُوعٌ*إِزَاحَهٌ احْتَكَمَ إِلَى الْقَاضِى

وَلَمَّا نَهَضَ الذِّئْبُ انْقَضَّ عَلَى الْأَرْنَبِ يرِيدُ أنْ يفْتَرِسَهَا،فَقَالَتْ لَهُ:

أَهذَا جَزَاءُ الْإِحْسَانِ؟فَعَوَى الذِّئْبُ وَقَالَ:

إِنِّى جَائِعٌ وَإِنَّ لَحْمَكِ لَذِيذٌ.قَالَتِ الْأَرْنَبُ:

لِنَحْتَكِمْ إِلَى الْبَطَّهِ.هَزَّ الذِّئْبُ رَأْسَهُ مُوَافِقاً وَقَالَ:

إِذَا لَمْ تَحْكُمِ الْبَطَّهُ كَمَا أُرِيدُ فَإِنَّنِى سَآكُلُهَا أَيضاً.

سَارَ الذِّئْبُ وَالْأَرْنَبُ حَتَّى وَصَلاَ إِلَى الْبَطَّهِ،فَوَجَدَاهَا وَاقِفَةً عَلَى جِدَارِ بِرْكَهِ مَاءٍ.فَقَالَ لَهَا الذِّئْبُ:

أَيتُهَا الْبَطَّهُ!لَقَدْ قَبَضْتُ عَلَى الْأرْنَبِ بِجَانِبِ التَّلِّ،وَمِنْ حَقِّى أَنْ آكُلَهَا.فَمَا حُكْمُكِ؟اِلْتَفَتَتِ الْبَطَّهُ إِلَى الْأرْنَبِ وَقَالَتْ:

مَا تَقُولِينَ أَيتُهَا الْأَرْنَبُ بِدَعْوَى الذِّئْبِ؟قَالَتِ الْأَرْنَبُ:

لَا...إِنِّى وَجَدْتُ الذِّئْبَ يئِنُّ وَيصْرُخُ تَحْتَ صَخْرَهٍ كَبِيرهٍ وَقَعَتْ عَلَيهِ فَأَزَحْتُهَا عَنْهُ،وَأَنْقَذْتُهُ مِنَ الْمَوْتِ فَجَاءَ لِيأْكُلَنِى جَزَاءَ إِحْسَانِى.

۱۵.اَلْقَاضِى الْعَادِلُ(۳)

انْصِلاقٌ*تَحَقُّقٌ*انْبِطَاحٌ*تَعَاوُنٌ*هكَذَا*خَبِيثٌ

نَاكِرٌ لِلْجَمِيل قَالَتِ الْبَطَّهُ:

وَاقْ...وَاقْ...إِنَّنِى لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَحْكُمَ بِعَدْلٍ حَتَّى أَرَى الصَّخْرَهَ بِعَينِى.اِنْطَلَقَ الْجَمِيعُ إِلَى التَّلِّ.فَلَمَّا رَأَتِ الْبَطَّهُ الصَّخْرَهَ قَالَتْ:

إِنِّى لَا أُصَدِّقُ أَنَّ هذِهِ الصَّخْرَهَ كَانَتْ فَوْقَ ظَهْرِ الذِّئْبِ،وَأُرِيدُ أَنْ أَتَحَقَّقَ مِنْ ذلِكَ.اِنْبَطَحَ الذِّئْبُ عَلَى الْأَرْضِ وَتَعَاوَنَتِ الْأرْنَبُ وَالْبَطَّهُ فَوَضَعَتَا الصَّخْرَهَ فَوْقَ ظَهْرِهِ وَقَالَتْ لَهُ الْبَطَّهُ:

أَهكَذَا كَانَتِ الصَّخْرَهُ فَوْقَ ظَهْرِكَ؟قَالَ الذِّئْبُ:

نَعَمْ...فَمَا حُكْمُكِ؟قَالَتِ الْبَطَّهُ:

إِذْهَبِى أَيتُهَا الْأَرْنَبُ الطَّيبَهُ فِى سَبِيلِكِ...أَمَّا أَنْتَ أَيهَا الذِّئْبُ الْخَبِيثُ النَّاكِرُ لِلْجَمِيلِ فَابْقَ فِى مَكَانِكَ.

شَكَرَتِ الْأَرْنَبُ الْبَطَّهَ عَلَى حُكْمِهَا الْعَادِلِ وَمَضَتْ تَقْفِزُ فَرِحَهً وَتَقْضِمُ الْحَشَائِشَ الْغَضَّهَ.

ص:۱۲۴

۱۶.آدَابُ الطَّعَامِ

أَفْرَادُ الْأُسْـــرَهِ*تَنَــاوُلٌ*غَمْسٌ*خُضَــارٌ*مُشْـــتَرَكٌ*لُقْمَـــهٌ(لُقَـــمٌ)خَجَـــلٌ*خَطَـــأٌ*إِدْرَاكٌ*سَـــبْقٌ*مُنْتَصَـــفٌ*تَـــأَنِّی*إِبْتِلاَـــعٌ إِطْبَاقٌ*فَكٌّ*مَضْغٌ*ضِرْسٌ(أَضْرَاسٌ)*ابْتِلَاعٌ*كَأْسٌ اسْتِخْدَامٌ*شَبْعٌ*حَوْلَ...*حَسْبَ عَادَتِهِمْ*صَارَ يَغْسِلُ يدَيهِ

جَلَسَ أَفْرَادُ الْأُسْرَهِ حَوْلَ الْمَائِدَهِ لِلْعَشَاءِ حَسْبَ عَادَتِهِمْ وَمَعَهُمْ عَلِی الصَّغِيرُ.وَعِنْدَمَا بَدَأَ فِی تَنَاوُلِ الطَّعَامِ مَدَّ يـدَهُ وَغَمَسَهَا فِی طَبَقِ الْخُضَارِ الْمُشْتَرَكِ،ثُمَّ رَفَعَهَا إِلَی فَمِه،فَضَحِكَ الإِخْوَهُ،وَصَاحَ الأَبَوَانِ:

مَا هكَذَا تُؤْخَذُ اللُّقْمَهُ يا عَلِی!خَجِلَ عَلِی مِنْ نَفْسِهِ وَأَدْرَكَ خَطَأَهُ.

بَعْدَ هذِهِ الْحَادِثَهِ عَرَفَ عَلِی كَثِيراً مِنْ آدَابِ الطَّعَامِ.فَصَارَ يغْسِلُ يدَيهِ وَأَسْنَانَهُ قَبْلَ الْأَكْلِ وَبَعْدَهُ،وَيبْدَأُ بِاسْمِ اللهِ وَلاَ يسْبِقُ أَبَوَيهِ وَإِخْوَتَهُ بِمَدِّ يـدِهِ إِلَی الطَّعَامِ.وَصَارَ يأْكُلُ مِنْ أَمَامِهِ فَلَا يمُدُّ يدَهُ إِلَی مُنْتَصَفِ الطَّبَقِ أَوْ طَرَفِهِ الْبَعِيدِ عَنْهُ.وَصَارَ يتَنَاوَلُ الطَّعَامَ بِتَأَنٍّ وَبِلُقَمٍ صَغِيرَهٍ حَتَّی لَا يمْتَلِیءَ فَمُهُ وَيطْبِقُ فَكَّيهِ عَلَی اللُّقْمَهِ فَيمْضَغُهَا جَيداً بِأَسْنَانِهِ وَأَضْرَاسِهِ ثُمَّ يبْتَلِعُهَا،وَصَارَ يشْرَبُ مِنْ كَأْسِهِ وَلاَ يسْتَخْدِمُ كَأْسَ غَيرِهِ.

وَإِذَا شَبِعَ قَامَ مَعَ الْحَاضِرِينَ حَامِداً وَشَاكِراً رَبَّهُ الْكَرِيمَ.

ص:۱۲۵

١٧.اَللّٰه قَدْ عَلَّمَهَا

تَعْلِيـــمٌ*نَحْلَـــهٌ*جَنَى*عَسَـــلٌ*قُـــوتٌ*بِلاَ مَلَـــلٍ*شَـــدْوٌ أُنْشُـــودَهُ(أَنَاشِـــيدُ)*هَنَـــاءٌ*إِطْرَابٌ*خَـــاطِرٌ*تَرْدِيـــدٌ*عَـــذْبٌ غِنَاءٌ*عُصْفُورٌ(عَصَافِيرُ)*عُشٌّ*نَاعِمٌ*هُدىً*إِرْشَادٌ صَلاَحٌ*أَمَلٌ*خَيْبَةٌ*عَذْبُ الْغِنَا*أَنَاشِيدُ الْهَنَا

مَنْ عَلَّمَ النَّحْلَهَ أَنْ تَجْنِى مِنَ الزَّهْرِ الْعَسَلْ

قُوتاً لأَيامِ الشِّتَا تَجْمَعُهُ بِلاَ مَلَلْ؟

مَنْ عَلَّمَ الْبُلْبُلَ أَنْ يشْدُوَ أَنَاشِيدَ الْهَنَا

يطْرِبُ كُلَّ خَاطِرٍ مُرَدِّداً عَذْبَ الغِنَا؟

مَنْ عَلَّمَ الْعُصْفُورَ أَنْ يبْنِى عُشًّا فِى الشَّجَرْ

عُشًّا صَغِيراً نَاعِماً وَلَمْ يضَعْ فِيهِ حَجَرْ

اللّٰهُ قَدْ عَلَّمَهَا ذَاكَ وَأَعْطَاهَا الْهُدى

وَهُوَ لِكُلٍّ مُرْشِدٌ إِلَى الصَّلاَحِ أَبَدا

كَذَاكَ يعْطِى خَيرَهُ لِكُلِّ مَنْ لَهُ سَأَلْ

فَاطْلُبْ إِلَيهِ آمِلًا مَا خَابَ مَنْ لَهُ أَمَلْ

١٨.آدَابُ الْحَدِيثِ

وَدٌّ*تَحَـــدُّثٌ*أَهَـــمٌ*هُـــدُوءٌ*مُرْتَفِـــعٌ*دَلاَلَـــهٌ*نَزَقٌ*اتْمَـــامٌ مُقَـــاطَعَهٌ*انْصِـــرَافٌ*سُـــخْرٌ*اسْـــتِهْزَاءٌ*عَنْى*تَجَنُّبٌ*مِزَاحٌ ثَرْثَرَهٌ*صَمْتٌ*تَمَسُّكٌ*نَمِيمَهٌ*تَحْذِيرٌ*إِياك وَالنَّمِيمَهَ

قَالَ الْأبُ لِابْنِهِ حَسَنٍ:يا بُنَى سَيزُورُنَا فِى الْغَدِ بَعْضُ الْأصْدِقَاءِ وَأَوَدُّ أَنْ تَجْلِسَ مَعَهُمْ،وَتَتَحَدَّثَ إِلَيهِمْ،وَلكِنَّ لِلْحَدِيثِ آدَاباً يجبُ أَنْ تُرَاعِيهَا.قَالَ حَسَنٌ:وَمَا آدَابُ الْحَدِيثِ يا أَبِى حَتَّى أَعْمَلَ بِهَا؟قالَ الْأَبُ:آدَابُ الْحَدِيثِ كَثِيرَةٌ،وَأَهَمُّهَا يا بُنَى:أَنْ يكُونَ صَوْتُكَ هَادِءاً; لِاَنَّ الصَّوْتَ الْمُرْتَفِعَ يزْعِجُ السَّامِعِينَ،وَيدُلُّ عَلَى النَّزَقِ،وَعَلَيكَ أَنْ تَسْتَمِعَ لِلْمُحَدِّثِ حَتَّى يتِمَّ حَدِيثَهُ،فَلا تُقاطِعْهُ اوْ تَنْصَرِفْ عَنْهُ.

وَمِنْ آدَابِ الحَدِيثِ أنَ تَحْتَرِمَ الْمُتَحَّدِثَ فَلا تَسْخَرْ مِنْ حَدِيثِهِ أَوْ تَسْتَهْزِىءْ بِكَلاَمِهِ،وَأَنْ تُنَادِيهُ بَاَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيهِ،وَعَلَيكَ أَنْ لَا تَتَحَدَّثَ فِيمَا لَا يعْنِيكَ،وَتَجَنَّبِ الْمِزَاحَ وَالثَّرْثرَه،وَلَا تَسْتَعْمِلْ فِى كَلَامِكَ الالْفَاظَ الْقَبِيحَهَ.وَلْتَقُلْ كَلَاماً نَافِعاً أَوْ تَصْمُتْ; لِاَنَّ الرَّسُولَ صلى الله عليه و آله يقُولُ:«مَنْ كَانَ يؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيوْمِ الآخِرِ فَلْيقُلْ خَيراً أَوْ لِيصْمُتْ».

ثُمَّ قَالَ الْأَبُ:يا بُنَى،تَجَنَّبْ فِى حَدِيثِكَ الْكَذِبَ وَتَمَسَّكْ بِالصِّدْقِ،وَاِياكَ وَالنَّمِيمَهَ وَالْغِيبَهَ وَالسَّبَابَ،فَهِى صِفَاتٌ ذَمِيمَهٌ،نَهَى اللهُ تَعَالَى عَنْهَا وَحَذَّرَنَا الرَّسُولُ الْكَرِيمُ مِنَ الْوُقُعِ فِيهَا.

١٩.اَلْمَصْنَعُ الْعَجِيبُ

مَصْنَعٌ*عَجِيبٌ*أَينَمَا*تَفْتِيتٌ*نَابٌ(أَنْيابٌ)*طَحْنٌ*عَجْنٌ عَجِينْ*لُعَابٌ*دَفْعٌ*بُلْعُومٌ*مَرِئٌ*اسْتِقْرَارٌ*مَعِدَهٌ اجْتِمَاعٌ*خَضٌّ*افْرَازٌ*عُصَارَهٌ*هَضْمٌ*اِنْتِقَالٌ*مِعى(أَمْعَاءُ)دَقِيقٌ*امْتِصَاصٌ*احْتِياجٌ*رَمْى*غَلِيظٌ*دَمٌ(دِمَاءٌ)*عَظْمٌ الاَسْنَانُ الاَمَامِيهُ

قَالَ مُدَرِّسُ الْعُلُومِ لِتَلامِذَتِهِ:

تَعَالَوْا يا أَوْلَادِى نُطْعِمْ وَاحِداً مِنْكُمْ تُفَّاحَهً وَلَنَسْرِ مَعَهَا أَينَمَا سَارَتْ.

ثُمَّ أَعْطَى الْمُدَرِّسُ سَالِماً تُفَّاحَهً،فَقَضَمَ سَالِمٌ بَأَسْنَانِهِ قِطْعَهً مِنْهَا.فَقَالَ الْمُدَرِّسُ:

أَرَأَيتُمْ مَا فَعَلَ سَالِمٌ؟لَقَدْ قَضَمَ التُّفَّاحَهَ قَبْلَ أَنْ يغْسِلَهَا،وَالْفَاكِهَهُ كَمَا تَعْلَمُونَ يجِبُ غَسْلُهَا قَبْلَ أَكْلِهَا.والْتَفَتَ الْمُدَرِّسُ إِلى سَالِمٍ وَقَالَ لَهُ:خُذْ كَأْسَ الْمَاءِ وَاغْسِلِ التُّفَّاحَهَ أَوَّلًا،ثُمَّ اقْطَعْ مِنْهَا قِطْعَهً ثَانِيهً.وَحِينَ أَخَذَ سَالِمٌ الْقِطْعَهَ الثَّانِيهَ قَالَ الْمُدَرِّسُ:أَرَأَيتُمْ كَيفَ قَطَعَ سَالِمٌ التُّفَّاحَهَ.إِنَّه قَطَعَهَا بِأَسْنَانِهِ الْأَمَامِيهِ.وَهذِهِ الاَسْنَانُ تُسَمَّى الْقَوَاطِعَ أَوِ(الْقَوَاضِمَ).ثُمَّ فَتَّتَهَا بِأَنْيابِهِ،ثُمَّ طَحَنَهَا بِأَضْرَاسِهِ وَعَجَنَهَا بِاللُّعَابِ حَتَّى إِذَا صَارَتِ الْقِطْعَهُ كَالْعَجِينِ دَفَعَهَا لِسَانُهُ إِلى الْبُلْعُومِ فَنَزلَتْ فِى الْمَرِىءِ حَتَّى اسْتَقَرَّتْ فِى الْمَعِدَهِ.وَفِى الْمَعِدَهِ وَهِى فِى أَعْلَى الْبَطْنِ تَجْتَمِعُ الْقِطَعُ،فَتَخُضُّهَا الْمَعِدَهُ وَتُفْرِزُ

عَلَيهَا عُصَارَتَهَا حَتَّى تَهْضِمَ الطَّعَامَ فَينْتَقِلَ إِلَى الأمْعَاءِ الدَّقِيقَهِ،وَهُنَاكَ يمْتَصُّ الْجِسْمُ مِنْهُ مَا يحْتَاجُ إِلَيهِ وَيرْمِى بِالْبَاقِى إِلى الأمْعَاءِ الْغَلِيظَهِ.

هذَا يا أَوْلاَدِى هُوَ الْمَصْنَعُ الْعَجِيبُ الَّذِى يتَحَوَّلُ فِيهِ الطَّعَامُ إِلَى دَمٍ أَحْمَرَ،وَغِذَاءٍ نَافِعٍ يبْنِى الْجِسْمَ بِلَحْمِهِ وَعَظْمِهِ.

٢٠.صَدَاقَهُ الثَّعْلَبِ

صَدَاقَهٌ*ثَعْلَبٌ*الْتِقَاءٌ*مُشَاهَدَهٌ*احْتِجَازٌ*تَشَاوُرٌ*احْتِيالٌ وَرْطَهٌ*تَقَدُّمٌ*إِيقَاعٌ*عَمِيقٌ*اخْتِبَاءٌ*انْتِظَارٌ*لَحْقٌ*إِبْلاَغٌ غَدْرٌ*وَثْبٌ*غيرَ أَنَّ...

الْتَقى ثَعْلَبٌ وَحِمَارٌ فَاتَّفَقَا على أَنْ يكُونَا صَدِيقَينِ يسَاعِدُ كُلٌّ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ.وَفِى يوْمٍ مِنَ الأَيامِ شَاهَدَهُمَا أَسَدٌ فَاحْتَجَزَهُمَا عِنْدَهُ لِيفْتَرِسَهُمَا.

تَشَاوَرَ الصَّدِيقَانِ فِى هذَا الأَمْرِ،فَقَالَ الثَّعْلَبُ:

سَأَذْهَبُ إِلَى الأَسَدِ لأَحْتَالَ عَلَيهِ وَنَتَخَلَّصَ مِنْ هذِهِ الْوَرْطَهِ.

تَقَدَّمَ الثَّعْلَبُ إِلَى الأَسَدِ قَائِلًا:يا سَيدَ الْوُحُوشِ،وَيا حَاكِمَ الْغابَهِ،أَتَتْرُكُنِى إِذَا قَدَّمْتُ لَكَ هذَا الْحِمَارَ الْجَمِيلَ لِتَتَغَذَّى بِهِ.قَالَ الأَسَدُ:نَعَمْ سَأَتْرُكُكَ إِذَا أَوْقَعْتَهُ فِى تِلْكَ الْحُفْرَهِ الْعَمِيقَهِ.

ذَهَبَ الثَّعْلَبُ إِلَى صَدِيقِهِ الْحِمَارِ وَقَالَ لَهُ:لَقَدْ أَخْبَرَنِى الْأَسَدُ بِأَنَّهُ سَيأْكُلُنَا إِذَا بَقِينَا عَلَى سَطْحِ الْأرْضِ،تَعَالَ مَعِى لِنَنْزِلَ إِلَى تِلْكَ الْحُفْرَهِ فَنَخْتَبِىءَ وَنَتَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ الْأَسَدِ.

هَزَّ الْحِمَارُ أُذُنَين فَرِحاً بِالْخَلاَصِ مِنَ الْمَوْتِ وَسَارَ مَعَ الثَّعْلَبِ حَتَّى بَلَغَ الْحُفْرَهَ وَرَمَى نَفْسَهُ بِهَا وانْتَظَرَ أَنْ يلْحَقَ بِهِ الثَّعْلَبُ،غَيرَ أَنَّ الثَّعْلَبَ ذَهَبَ إِلَى الْأَسَدِ وَأَبْلَغَهُ أَنَّهُ أَوْقَعَ لَهُ الْحِمَارَ فِي الْحُفْرَهِ الْعَمِيقَهِ وَقَالَ لَهُ:هَيا إِلَى الْغَذَاءِ اللَّذِيذِ،فَأَجَابَهُ الْأَسَدُ:سَأَبْدَأُ بِكَ أَوَّلاً لِأَنَّكَ غَدَرْتَ بِصَاحِبِكَ،ثُمَّ وَثَبَ عَلَيهِ فَأَكَلَهُ.

٢١.اَلْبِنْتُ الرَّحِيمَهُ

رَحِيمٌ*تَخْفِيفٌ*عَنَاءٌ*هُبُوطٌ*طَيرَانٌ*زَقْزَقَهٌ*سُلَّمٌ*إِسْنَادٌ جِذْعٌ*لُطْفٌ*مُكَافَأَهٌ*صَنِيعٌ*كَأَنَّ...*جَعَلَ يزَقْزِقُ لَا يقْوَى عَلَى الطَّيرَانِ.

خَرَجَتْ حَلِيمَهُ يوْماً إِلَى حَدِيقَهِ الْمَنْزِلِ لِتُخَفِّفَ عَنْ نَفْسِهَا عَنَاءَ الدِّرَاسَهِ،وَشَاهَدَتِ الْعَصَافِيرَ تَهْبِطُ الَى الْأَرْضِ ثُمَّ تَطِيرُ الَى الشَّجَرَهِ وَهِي تُزَقْزِقُ بِشِدَّهٍ وَعُيونُهَا تَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ.وَكَانَ عَلَى الْأَرْضِ عُصْفُورٌ صَغِيرٌ لَا يقْوَى عَلَى الطَّيرَانِ فَعَرَفَتْ حَلِيمَهُ أَنَّ الْعَصَافِيرَ تَصْرُخُ خَوْفاً عَلَى صَغِيرِهَا.

أَحْضَرَتْ حَلِيمَهُ سُلَّماً وَأَسْنَدَتْهُ إِلى جِذْعِ الشَّجَرَهِ ثُمَّ أَمْسَكَتْ بِالْعُصْفُورِ الصَّغِيرِ بِلُطْفٍ وَحَمَلَتْهُ إِلى عُشِّهِ.رَفْرَفَتِ الْعَصَافِيرُ فَوْقَ رَأْسِ حَلِيمَهَ وَجَعَلَتْ تُزَقْزِقُ فَرِحَهً بِعَوْدَهِ الْعُصْفُورِ الصَّغِيرِ إِلى عُشِّهِ،وَكَأَنَّهَا تَقُولُ فِي زَقْزَقَتِهَا:شُكْراً لَكِ أَيتُهَا الْبِنْتُ الرَّحِيمَهُ،وَلْيكَافِئْكِ اللهُ عَلَى صَنِيعِكِ الْجَمِيلِ.

٢٢.آدَابُ الزِّيارَهِ

اعْتِيادٌ*طَرْقٌ*اسْتِئْذَانٌ*مُصَافَحَهٌ*ايناسٌ*تَارَهً*حَلْوَى إِطَالَهٌ*أَمَدٌ*اخْتِيارٌ*أَنْسَبُ*بُعَيدٌ*مُبَكِّرٌ*قَيلُولَهٌ وَدَاعٌ تَوْدِيعٌ*تَشْييعٌ*بَشَاشَهٌ*سَلَّمَ عَلَيهِ رَبُّ الْبَيتِ

اعْتَادَ مَحْمُودٌ أَنْ يخْرُجَ مَعَ وَالِدِهِ إِلَى جِيرَانِهِ وَأَقْرِبَائِهِ وَأَصْدِقَائِهِ وَكَانَا إِذَا بَلَغَا دَارَ أَحَدِهِمْ يطْرُقَانِ الْبَابَ بِلُطْفٍ،وَينْتَظِرَانِ حَتَّى يخْرُجَ إِلَيهِمَا الْجَارُ أَوِ الصَّدِيقُ،فَيسَلِّمَا عَلَيهِ،وَيسْتَأْذِنَاهُ بِالدُّخُولِ،فَيرُدَّ رَبُّ الدَّارِ،وَيصَافِحَهُمَا.ثُمَّ يدْخِلَهُمَا مَجْلِسَ بَيتِهِ،وَيؤْنِسَهُمَا بِالْحَدِيثِ تَارَهً،وَبِتَقْدِيمِ الشَّاى وَالْحَلْوَى تَارَاتٍ أُخَرَ،وَكَانَا لاَ يطِيلاَنِ أَمَدَ الزِّيارَهِ،وَيخْتَارَانِ لَهَا أَنْسَبَ الْأَوْقَاتِ:بُعَيدَ صَلاَهِ الْعَصْرِ أَوْ صَلاَهِ الْمَغْرِبِ،وَيتَجَنَّبَانِ أَنْ يزُورا أَحَداً فِي صَبَاحٍ مُبَكِّرٍ أَوْ عِشَاءٍ مُتَأَخِّرٍ أَوْ فِي وَقْتِ الظَّهِيرَهِ،وَقْتِ الرَّاحَهِ أَوِ الْقَيلُولَهِ،أَوْ وَقْتِ طَعَامِ الْأُسْرَهِ،وَعِنْدَ انْتِهَاءِ الزِّيارَهِ كَانَا يوَدِّعَانِ أَجْمَلَ وَدَاعٍ وَيشَيعُهُمَا صَاحِبُ الْبَيتِ إِلى خَارِجِهِ،شَاكِراً لَهُمَا هذِهِ الزِّيارَهَ اللَّطِيفَهَ.

وَبِمِثْلِ هذِهِ الآدَابِ كَانَ أَبُو مَحْمُودٍ وَابْنُهُ يسْتَقْبِلَانِ زُوَّارَهُما وَيوَدِّعَانِهِمْ بِبَشَاشَهٍ وَحَرَارَهٍ.

۲۳.إِبْرَاهِيمُ عليه السلام(۱)

خَاصٌّ*مُشَارَكَهٌ*إِشْرَاكٌ*مُسْتَقِيمٌ*نَبْذٌ*اسْتِمَاعٌ*بُطْلَانٌ*ظَاهِرٌ

مَعْبَدٌ*تَحْطِيمٌ*جُذَّهٌ(جُذَاذٌ)*تَعْلِيقٌ*تَكْسِيرٌ*قَلْبٌ*تَرَحٌ(أَتْرَاحٌ)انْتِقَامٌ*إِلَّا*جاءَ الْقَوْمُ إِلَّا سَعِيداً*أَقْسَمَ بِ-...

شَرْحُ الْكَلِمَاتِ:

كَانَ أُمَّةً:كانَ ذَا قُوَّهٍ مِثْلَ قُوَّهِ الْجَمَاعَهِ.

قَانِتاً لِلّهِ:عَابِداً وَدَاعِياً.

حَنِيفاً:مُسْتَقِيماً.

اجْتَبَاهُ:اخْتَارَهُ.

إِلَى صِرَاطٍ:إِلَى طَرِيقٍ،وَالْمُرَاد هُنَا الدِّينُ.

***

نَشَأَ سَيِدُنَا إِبْرَاهِيمُ فِى قَوْمِهِ بِالْعِرَاقِ نَشْأَهً خَاصَّهً لَمْ يشَارِكْهُ بِهَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِهِ،نَشَأَ مُؤْمِناً بِاللهِ وَحْدَهُ،لاَ يشْرِكُ بِهِ أَحَداً،عَابِداً لَهُ،شَاكِراً لِنِعَمِهِ كَما قَالَ تَعَالَى فِى كِتَابِهِ: إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّهً قانِتاً لِلّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، شاكِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ .

وَلَمَّا اخْتَارَهُ اللهُ لِرِسَالَتِهِ دَعَا إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ وَقَوْمَهُ إِلَى عِبَادهِ اللهِ وَنَبْذِ عِبَادَهِ الْأَصْنَام وَالْأَوْثَانِ.فَلَمْ يسْتَمِعُوا إِلَيهِ وَلَمْ يصَدِّقُوهُ،وَأَرَادَ إِبْرَاهِيمُ أَنْ يقَدِّمَ لَهُمُ الدَّلِيلَ عَلَى بُطْلَانِ عِبَادَتِهِمْ وَفَسَادِ عَقِيدَتِهِمْ،فَانْتَظَرَ خُرُوجَهُمْ إِلَى ظَاهِرِ الْمَدِينَهِ فِى يوْمِ عِيدٍ،وَدَخَلَ مَعْبَدَهُمْ وَبِيدِهِ فَأْسٌ فَحَطَّمَ الْأَصْنَامَ وَجَعَلَهَا جُذَاذاً إِلَّا كَبِيرَهُمُ الَّذِى عَلَّقَ الْفَأْسَ فِى عُنُقِهِ.

وَلَمَّا انْتَهَتْ أَفْرَاحُ الْعِيدِ،وَعَادَ الْقَوْمُ إِلَى الْبَلْدَهِ،وَشَاهَدُوا الْأَصْنَامَ مُكَسَّرَهً وَالْفَأْسَ فِى عُنُقِ كَبِيرِهِم،قُلِبَتْ أَفْرَاحُهُمْ أَتْرَاحاً.وَأَقْسَمَ مَلِكُهُمْ نُمْرُودُ بِالصَّنَمِ الْكَبِيرِ عَلَى أَنْ ينْتَقِمَ مِنَ الْفَاعِلِ.

۲۴.إِبْرَاهِيمُ عليه السلام(۲)

عَيبٌ*إِشَارَهٌ*نُطْقٌ*عَجْزٌ*مَنْعٌ*حَطَبٌ*إِحْرَاقٌ*تَنْجِيهٌ نَارٌ*سَلِيمٌ*مُعَافى*إِهْلَاكٌ*مُغَادَرَهٌ*وَادٍ*إِسْكَانٌ*قَاعِدَهٌ(قَوَاعِدُ)*مُشَرَّفٌ*عَلَى مَقْرُبَه مِنْ...

وَنَادَى الْقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَدْ سَمِعُوهُ مِنْ قَبْلُ يعِيبُ أَصْنَامَهُمْ وَيسْخَرُ مِنْهَا،فَقَالُوا لَهُ:أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يا إِبْرَاهِيمُ؟قَالَ:بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا(وَأَشَارَ إِلَى الصَّنَمِ الْكَبِيرِ)فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا ينْطِقُونَ.

فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِـهِمْ وَأَدْرَكُوا عَجْزَ آلِهَتِهِمْ وَبُطْلاَنَ عِبَادَتِهِمْ،وَلكِنَّ هَـذَا لَمْ يمْنَعْهُمْ مِنَ الْاِنْتِقَام لِاَصْـنَامِهِمْ.فَأَمَرَ الْمَلِكُ بِجَمْعِ الْحَطَبِ وَإِحْرَاقِ إِبْرَاهِيمَ.وَلكِنَّ اللهَ نَجَّى نَبِيهُ مِنْ نَـارِ الْقَوْمِ فَخَرَجَ سَـلِيماً مُعَافى وَأَهْلَكَ الْكَافِرِينَ الظَّالِمِينَ بِعَـذَابٍ شَدِيـدٍ.ثُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عليه السـلام غَادَرَ الْعِرَاقَ إِلَى مِصْـرَ،ثُمَّ إِلَى الشَّام ثُمَّ إِلَى الْحِجازِ،وَهُنَاكَ فِي وَادٍ غَير ذِي زَرْعٍ أَسْـكَنَ زَوْجَهُ وَوَلَدَهُ إِسْـمَاعِيلَ وَرَفَعَ قَوَاعِدَ الْبيتِ الْحَرَام بِأَمْرٍ مِنَ اللهِ سُـبْحَانَهُ،وَدَعَا النَّاسَ إِلَى عِبَادَتِهِ وَحْدَهُ وَحَجِّ بَيتِهِ الْمُشَـرَّفِ،وَدُفِنَ إِبْرَاهِيمُ عليه السـلام فِي مَدِينَهِ الْخَلِيلِ عَلَى مَقْرُبَةٍ مِنَ الْقُدْسِ.

۲۵.جُنْدِی الْبِلَادِ

فُؤَادٌ*بَرٌّ*فِدَاءٌ*شِبْرٌ*هَيبٌ*زُحفٌ*سَهَرٌ*سُهَادٌ*مَوْطِنٌ هَوْلٌ*عَادٍ*عُلُوٌّ*عَدُوٌّ(اعْدَاءُ)*مِلْ ءُ فُؤَادِی*الْاَعَادِيالْاَعْدَاءُ.

أَنَا جُنْدِی الْبِلَادِ حُبُّهَا مِلْ ءُ فُؤَادِی

أَنَا فِی الْبَرِّ وَفِی الْبَحْر وَفِی الْجَوِّ أُنَادِی

بِدِمَائِی سَوْفَ أَفْدِی كُلَّ شِبْرٍ مِنْ بِلَادِی

لَا أَهَابُ الْمَوْتَ يوْماً زَاحِفاً فِی كُلِّ وَادِ

كَمْ سَهِرْتُ اللَّيلَ فِی الْجَبْهَهِ أَرْعَی فِی سُهَادِی

مَوْطِنَ الْاَجْدَادِ مِنْ هَوْلٍ وَشَرٍّ وَعَادِ

هكَذَا الْاَوْطَانُ تَحْيا فِی عُلُوٍّ وَاتِّحَادِ

فَاحْفَظُوهَا أَيهَا الْاَبْطَالُ –مِنْ شَرِّ الْاَعَادِی

٢٦.الْأمِيرُ وَالْأرْمَلَهُ(١)

أَرْمَلَـهٌ*فَخْـمٌ*رَغْبَـهٌ*تَوْسِـيعٌ*قَضَـاءٌ*إسْـتِمْلاكٌ*حَقْـلٌ تَـوَارُثٌ*تُرَاثٌ*عَـدٌّ*مَجِيـدٌ*بَغْى*بَـدِيلٌ*وَقْتَئِـذٍ*تَنَـازُلٌ رَفْضٌ*تَنْفِيذٌ*أَبْهٌ*غَضبٌ*تَشْيِيدٌ*جَنَاحٌ*انْتِصَافٌ اعْتِزَامٌ*تَحينٌ*مُصادَفَهٌ*هَرْوَلَهٌ*جُثُوٌّ*عِدْلٌ*تُرَابٌ إعَانَهٌ*رَفَعَ إلَى الْقَاضِى*تَهيبَ حَوْلَ الْأمِيرِ*إلَّا أَنَّهُ...بَينَ يدَيهِ*حاوَلَ أَنْ...

بَنَى أَحَدُ الْأُمَرَاءِ قَصْراً فَخْماً،وَبَعْدَ أَنْ أَقَامَ فِيهِ زَمَناً،اتَّجَهتْ رَغْبَتُهُ إلى تَوْسِيعِهِ.كَانَ هذَا يقْضِى اسْتِمْلاكَ حَقْلٍ مُجَاوِرٍ لِلْقَصْرِ تَوَارَثَهُ مُنْذُ الْقِدَمِ أَفْرَادُ أُسْرَهٍ مُعَينَهٍ وَكَانُوا يعُدُّونَهُ تُرَاثاً مَجيداً،لا يبْغُونَ عَنْهُ بَدِيلاً،بَالِغاً مَا بَلَغَ.وَكَانَ هذَا الْحَقْلُ وَقْتَئِذٍ فِى يدَيى أَرْمَلَهٍ مِنْ هذِهِ الْأُسْرَهِ.فَلَمَّا طَلَبَ مِنْها الأَمِيرُ أَنْ تَتَنَازَلَ عَنْهُ،رَفَضَتْ بِكُلِّ إبَاءٍ،لكِنَّ الْأمِيرَ فِى سَبِيلِ تَنْفِيذِ رَغْبَتِهِ،لَمْ يأْبَهْ لهذَا الرَّفْضِ،فَأَخَذَ الْأَرْضَ غَضْباً،وَشَيدَ عَلَيهَا جَنَاحاً كَبِيراً.

رَفَعَتِ الْأَرْمَلَهُ أَمْرَهَا إلَى الْقَاضِى،لكِنَّهُ لَمْ يسْتَطِعْ أَنْ ينْتَصِفَ لَهَا فِى الْحالِ،إذْ تَهَيبَ حَوْلَ الْأمِيرِ،إلَّا أَنَّهُ اعْتَزَمَ أَنْ يتَحينَ الْفُرْصَهَ،فَيوجِّهَ نَظَرَ الْأمِيرِ إلَى مَا حَمَلَ مِنْ ظُلْمٍ،فَصَادَفَهُ يوْماً،يمْشِى فِى الْحَدِيقَهِ الَّتِى أَنْشَأَهَا حَوْلَ الْجَنَاحِ الْجَدِيدِ،فَهَرْوَلَ إلَيهِ وَجَثا بَينَ يدَيهِ مُسْتَأْذِناً مِنْهُ أَنْ يأْخُذَ مَعَهُ عِدْلاً مِنْ تُرَابِ الْحَدِيقهِ.فَلَمَّا أَذِنَ لَهُ،مَلَأَ الْعِدْلَ،وَحَاوَلَ أَنْ يحْمِلَهُ،فَعَجزَ فَالْتَمَسَ مِنَ الْأمِيرِ أَنْ يعِينَهُ عَلَى حَمْلِهِ.

٢٧.الْأَمِيرُ وَالْأَرْمَلَهُ(٢)

إلْفَاءٌ*ثَقِيلٌ*إلْقَاءٌ*يسِيرٌ*تَصَوُّرٌ*يوْمُ الدِّينِ*تَسَاوِى اتِّعَاظٌ*لِكَى...*خَطَرَ لَهُ أَنَّ...*مَالَ عَلَى...*مَعَ أَنَّ...لَيسَ هذَا إلَّا جُزْءًا مِنَ الْأَرْضِ

عِنْدَئِـذٍ خَطَرَ لِلأَمِيرِ أَنَّ الْقَاضِـى يمازِحُهُ فَضَحِكَ وَمَالَ عَلَى الْعِـدْلِ لِيرْفَعَهُ وَلكِنَّهُ أَلْفَاهُ ثَقِيلاً،فَأَلْقَاهُ عَلَى الْأرْضِ،فَالْتَفَتَ الْقَاضِـى إِلَى الأَمِيرِ،وَقَالَ لَهُ:«أَرَأَيتَ يا مَوْلَاى كَيفَ أَنَّكَ لَمْ تُطِقْ حَمْلَهُ مَعَ أَنَّ كُلَّ مَا فِيهِ لَيسَ إلاَّ جُزْءاً يسِـيراً مِنْ أَرْضِ الْأَرْمَلَهِ؟فَتَصَوَّرْ يا مَوْلَاى حَالَتَكَ إِذَا وَقَفْتَ بَينَ يـدَى اللهِ فِى يوْمِ الـدِّينِ وَالَّذِى يتَسَاوَى فِيهِ الْغَنِى وَالْفَقِيرُ،يوْمَ يسْأَلُ كُلُّ إِنْسَانٍ عَنِ الصَّغِيرهِ وَالْكَبِيرهِ،فإِذا كُنْتَ الآنَ عاجِزاً عَنْ حَمْلِ جُزْءٍ مِنْ هذِهِ الْأَرْضِ،فَكَيفَ تَكُونُ حَالَتُكَ إِذا طُولِبْتَ يوْمَ الْحِساب بِحَمْلِ هذِهِ الْأَرْضِ كُلِّهَا؟».

فَاتَّعَظَ الْأَمِيرُ بَنَصِيحَهِ الْقَاضِى وَأَعَادَ الْحَقْلَ لِلْأَرْمَلَهِ بِمَا عَلَيهِ مِنَ الْمَبَانِى الْجَدِيدَهِ،لِكَى يكَفِّرَ عَنْ خَطِيئَتِهِ.

رُوِى عَنْ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه و آله يقُولُ:«إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوُا الظَّالِمَ فَلَمْ يأْخُذُوا عَلَى يدَيهِ أَوْشَكَ أَنْ يعُمَّهُمْ اللهُ بِعِقَابٍ مِنْهُ».

۲۸.خَدِيجَهُ أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ

أَشْـهَرُ*حَسَبٌ*نَسَبٌ*سِـيرَهٌ*حُسْنٌ*سُـمْعَهٌ*رَجَاحَهٌ سَـدَادٌ*خِطْبَهٌ*بِكْرٌ*تَشْـجِيعٌ*مَلْكٌ*كَاهِلٌ*عِبْ ءٌ(أَعْبَاءٌ)مُعَانَـدَهٌ*مُكَابَرَهٌ*يـدْعَى بِالطَّاهِرَهِ*أَصَرَّ عَلَى...

السَّيـدَةُ خَديجَةُ بِنْتُ خُوَيلِدٍ مِنْ أَشْهَرِ نِسَاءِ قُرَيشٍ حَسَباً وَنَسَباً،وَكَانَتْ تُدْعَى فِي الْجَاهِلِيهِ بِالطَّاهِرَهِ لِطَهَارَهِ سِيرَتِهَا،وَحُسْنِ سُمْعَتِهَا،وَعُرِفَتْ مُنْذُ نشْأَتِهَا بِرَجَاحهِ الْعَقْلِ وَسَدَادِ الرَّأْيِ،خَطَبَهَا وَهِي بِكْرٌ،عَتِيقُ بْنُ عَابِدٍ فَتَزَوَّجَتْهُ،وَلَمَّا مَاتَ عَتيقٌ تَزَوَّجَتْ أَبَا هَالَه.وَبَعْدَ مَوْتِهِ تَزَوَّجَتْ رَسُولَ اللهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ،وَكَان عُمْرُهَا أَرْبَعِينَ سَنَهً،وَعُمْرُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله خَمْساً وَعشْرِينَ سَنَهً.

وَكَانَتْ رِضْوَانُ اللهِ عَلَيهَا أَوَّلَ مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَام مِنَ نِسَاءٍ،وَقَدْ شَجَّعَتِ الرَّسُولَ فِي رِسَالَتِهِ،وَوَضَعَتْ بَينَ يَدَيهِ جَمِيعَ مَا تَمْلِكُ،وَخَفَّفَتْ عَنْ كَاهِلِهِ أَعْبَاءَ الدَّعْوَه،وَمَشَاقَّ الْمُعَانَدَهِ وَالْمُكَابَرَهِ اللَّتَينِ أَصَرَّ عَلَيهِمَا كُفَّارُ قُرَيشٍ.

وَقَدْ رُزِقَتْ مِنَ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله ابْنَينِ هُمَا:الْقَاسِمُ،وَعَبْدُاللهِ،وَأَرْبَعُ بَنَاتٍ،هُنَّ زَينَبُ،وَرُقَيهُ،وَأُمُّ كُلْثُومٍ،وَفَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ عليها السلام.

٢٩.اَلنِّظَامُ وَالتَّرْتِيبُ

مُرَتَّبٌ*أَدَاهٌ(ادَوَاتٌ)*هَنْدَسَهٌ*تَلْوِينٌ*عُلْبَهٌ(عُلَبٌ)*مُرَاجَعَهٌ تَنْبِيهٌ*مِشْجَبُ الثِّيَابِ*تَأْكِيدٌ*تَنْظِيمٌ*تَسْهِيلٌ*إبْدَاءٌ مَلْحُوظٌ*إِنَاءٌ(أَوَانٌ)*إِذْ*تَزْيينٌ*حَافَظَ عَلَى...طَاقَهٌ مِنَ الزُّهُورِ*لَيتَ...*يالَيتَ...

صَاحِبَهُ تِلْمِيذَهٌ نَشِيطَهٌ وَمُرَتَّبَهٌ تُحَافِظُ عَلَى ثِيابِهَا وَكُتُبِهَا وَأَدَوَاتِهَا.وَتَضَعُ كُلَّ حَاجَهٍ لَهَا فِي مَكَانِهَا.تَضَعُ رِدَاءَ الْمَدْرَسهِ فِي خِزَانَهِ الثِّيابِ،وَكُتُبَهَا عَلى رَفٍّ عَلَّقَتْهُ فَوْقَ مَكْتَبِهَا،وَتَضَعُ أَقْلَامَهَا وَأَدَوَاتِ الْهَنْدَسهِ وَالرَّسْمِ وَالتَّلْوِينِ فِي عُلَبٍ خَاصَّهٍ،فَإِذَا جَلَسَتْ فِي الْمَسَاءِ إِلَى مَكْتَبِهَا لِتُرَاجِعَ دُرُوسَهَا،وَتَكْتُبَ وَاجِبَاتِهَا تُخْرِجُ مِنَ الْكُتُبِ وَالْأَقْلَامِ مَا تَحْتَاجُ إِلَيهِ ثُمَّ تُعِيدُهُ إِلَى مَكَانِهِ.

وَإِذَا رَأَتْ أَخَاهَا الصَّغِيرَ سَعْداً يرْمِي ثِيابَهُ وَأَدَوَاتِهِ هُنَا وَهُنَاك،نَبَّهَتْهُ إِلَى ذلِكَ وَأَمْسَكَتْ بِيدِهِ تَدُلُّهُ عَلَى مِشْجَبِ الثِّيابِ وَرُفُوفِ المَكْتَبِهِ وَعُلَبِ الأَدَوَاتِ،وَتُؤَكِّدُ عَلَيهِ أَنْ يضَعَ كُلَّ شَيءٍ فِي مَكَانِهِ،مُرَتَّباً مُنَظَّماً لِاَنَّ التَّرْتِيبَ وَالنِّظَامَ يحْفَظَانِ الأَشْياءَ وَالْأَدَوَاتِ نَظِيفَهً وَسَلِيمَهً،وَيسَهِّلَانِ الْاهْتِدَاءَ إِلَيهَا عِنْدَ الْحَاجَهِ.

وَإِلَى جَانِبِ عِنَايتِها بِالتَّرْتِيبِ وَالنِّظَامِ،تُبْدِي صَاحِبَهُ فِي الْبَيتِ نَشَاطاً مَلْحُوظاً،إِذْ تُسَاعِدُ و الِدَتَهَا فِي تَنْظِيفِ الْبيتِ وَمَسْحِ أَرْضِهِ بِالْمَاءِ وَالصَّابُونِ وَتَرْتِيبِ أَوَانِي وَأَدَوَاتِ

الطَّعَامِ عَلَى الْمَائِدَهِ،وَهِی ذَاتُ ذَوْقٍ،إِذْ کَثِیراً مَا تَجْمَعُ مِنْ حَدِیقَهِ الْمَنْزِلِ طَاقَهً مِنَ الزُّهُورِ تُزَینُ بِهَا مَائِدَهَ الطَّعَامِ.

فَیا لَیتَ الْبَنَاتِ کُلَّهُنَّ کَصَاحِبَهَ النَّشِیطَهِ الْمُرَتَّبَهِ.

۳۰.دُعَاءٌ

تَسْوِیهٌ*إِبْدَاعٌ*قُرْصٌ*تَهَادِی*فَضَاءٌ*حَبْوٌ*ضِیاءٌ*فَیضَانٌ نَمَاءٌ*کِسَاءٌ*مَوْفُورٌ*ثَنَاءٌ*تَمْجِیدٌ*اهْتَزَّتِ الْأَرْضُ

لَکَ یا رَبِّ نُصَلِّی کُلَّ صُبْحٍ وَمَسَاءْ

أَنْتَ سَوَّیتَ لَنَا الْأَرْضَ وَأَبْدَعْتَ السَّمَاءْ

وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ قُرْصاً یتَهَادَی فِی الْفَضَاءْ

یرْسِلُ الدِّفْ ءَ وَیحْبُو نَا بِأَلْطَافِ الضِّیاءْ

وَأَمَرْتَ الْأَرْضَ فَاهْتَزَّتْ وَفَاضَتْ بِالنَّمَاءْ

وَوَهَبْتَ النَّاسَ رِزْقاً وَشَرَاباً وَکِسَاءْ

فَلَکَ التَّمْجِیدُ یا رَبِّ وَمَوْفُورُ الثَّنَاءْ

۳۱.اَلرَّبِیعُ

إِیرَاقٌ*إِزْهَارٌ*هَدْرٌ*خُوَارٌ*ثُغَاءٌ*ابْتِسَامٌ*نَاصِعٌ*لاَمِعٌ تَعْرِیجٌ(تَعَارِیجٌ)*زَهْرَهٌ*تَغْرِیدٌ*سُنُوسُو*شَقْشَقَهٌ*إِنْعَاشٌ بَعْثٌ*مِلْ ءُ الْعُیونِ

أَقْبَلْتَ أَیهَا الرَّبِیعُ،فَأَقْبَلَتْ مَعَکَ الْحَیاهُ بِجَمِیعِ أَصْنَافِهَا وَأَلْوَانِهَا.فَالنَّبَاتُ ینْمُو،وَالْأَشْجَارُ تُورِقُ وَتُزْهِرُ،وَالْحَمَامُ یهْدِرُ،وَالْبَقَرُ یخُورُ،وَالنِّعَاجُ تَثْغُو،

وَالدُّنْيا بِأَجْمَعِهَا تَبْتَسِمُ.أَيها الرَّبِيعُ:

لَقَدْ جَعَلْتَ الدُّنْيا مِلْ ءَ الْعُيونِ بِمَا أَبْدَعَ اللهُ فِيكَ مِنْ جَمَالٍ،وَمَا وَهَبَ لَكَ مِنْ أَلْوَانٍ،فَأَبْيضُ نَاصِعٌ فِى أَخْضَرَ لاَمِعٍ،وَتَعَارِيجُ سُودٌ فِى زَهْرَةٍ صَفْرَاءَ أَوْ بَيضَاءَ.

أَمَّا الْأَطْيارُ فَقَدْ أَطْلَقَتْ أَصْوَاتَها،فَهذَا الْبُلْبُلُ يغَرِّدُ ضَاحِكاً،وَهذَا السُّنُوسُو يشَقْشِقُ فَرِحاً،أَيها الرَّبِيعُ،لَقَدْ مَلَأْتَ الْجَوَّ عِطْراً بِأَزْهَارِكَ الطَّيبَهِ فَأَنْعَشْتَ النُّفُوسَ وَبَعَثْتَ الْأَمَلَ.

لَيتَ الزَّمَانَ كُلَّهُ رَبِيعٌ!

(أَحْمَدُ أَمِين)

۳۲.سَالِمٌ وَالنَّحْلَهُ

نَصَبٌ*تَمَنِّى*تَسَلِّى*إِخْطَاءٌ*رَحِيقُ الزَّهْرَهِ*تَغَدِّى*مُجْدِبٌ شَمْعٌ*ضَياعٌ*مُؤُنَهٌ*دَؤُوبٌ*احْتَذَى حَذْوَهُ*طِوَالَ النَّهَارِ إِنَّمَا*مَرْحَى لَكَ

سَالِمٌ:أَيتُهَا النَّحْلَهُ الْجَمِيلَهُ،أَرَاكِ تَلْعَبِينَ طِوَالَ النَّهَار،وَتَطِيرِينَ مِنْ زَهْرَةٍ إِلَى زَهرَةٍ دُونَ أَنْ تُفَكِّرِى فِى شَىءٍ اسْمُهُ الدَّرْسُ وَالْوَاجِبُ أَوِ الْعَمَلُ وَالنَّصَبُ.إِنِّى أَتَمَنَّى أَنْ أَكُونَ مِثْلَكِ حَتَّى أَلْعَبَ كَمَا تَلْعَبِينَ وَأَتَسَلَّى كَمَا تَتَسَلَّينَ.

النَّحْلَهُ:إِنَّكَ مُخْطِىءٌ أَيها الطِّفْلُ.أَنَا لاَ أَلْعَبُ،وَلاَ أَلْهُو،وَإِنَّمَا أَطِيرُ مِنْ زَهْرَةٍ إِلَى أُخْرَى لِأَقُومَ بِوَاجِبِى وَأَعْمَلَ عَمَلاً مُفِيداً.

سَالِمٌ:وَمَا عَمَلُكِ يا صَغِيرَتِى؟وَإِذَا كُنْتِ تَعْمَلِينَ طِوَالَ النَّهَارِ فَكَيفَ لَا تُفَكِرِينَ فِى الرَّاحه؟

النَّحْلَهُ:إِنِّى أَمْتَصُّ رَحِيقَ الزَّهْرَهِ لِأَصْنَعَ مِنْهُ عَسَلًا،أَتَغَذَّى بِهِ فِى فَصْلِ الشِّتَاءِ المُجْدِبِ الْقَاسِى.وَلِأَصْنَعَ شَمْعاً أَبْنِى بِهِ بَيتِى قَبْلَ أَنْ يَنْتَهِى الصَّيفُ وَتَمُوتَ الْأَزْهَارُ.فَإِذَا اسْتَرَحْتُ الآنَ ضَاعَتْ مِنِّى فُرْصَهُ جَمْعِ الْمَؤُنَهِ فَأَمُوتُ فِى الشِّتَاءِ جُوعاً.فَاتَّخِذْنِى يا سَالِمُ مِثَالاً لَکَ وَاجْمَعْ فِى صِغَرِکَ مَا يَنْفَعُکَ فِى کِبَرِکَ.

سَالِمٌ:مَرْحَى لَکِ أَيتُهَا النَّحْلَهُ الدَّؤُوبُ،وَسَوْفَ أَتَّخِذُکِ مِثَالاً وَأَحْتَذِى حَذْوَکِ فِى الدَّرْسِ وَالْعَمَلِ.

۳۳.بَيتِى الْجَمِيلُ

حَنُونٌ*رَؤُوفٌ*حَبِيبٌ*عَطُوفٌ*وَرْدَهٌ*غُرْفَهٌ*فِنَاءُ الدَّارِ حِضَانَهٌ*مُدَاعَبَهٌ*تَطَلُّعٌ*اسْتِبْشَارٌ*صِيانَهٌ

مَا أَجْمَلَ الْبَيتَ وَمَا أَحْلَاهُ!أُمٌّ حَنُونٌ،وَأَبٌ رَؤُوفٌ،وَأَخٌ حَبِيبٌ،وَأُخْتٌ عَطُوفٌ.کُلُّ هؤُلَاءِ تَجْمَعُهُمْ کَلِمَهُ الْبَيتِ الْعَذْبَهُ،کَمَا تَجْمَعُ الْوَرْدَهُ اللَّوْنَ الْجَمِيلَ،وَالرَّائِحَهَ الزَّکِيهَ.

أَشْعُرُ فِى بَيتِى بِالْأَمَانِ وَالسُّرُورِ،وَأَجِدُ فِيهِ الظِّلَّ وَالدِّفْءَ.هُنَا الْمَجْلِسُ الَّذِى يسْتَقْبِلُ فِيهِ وَالِدِى ضُيوفَهُ،وَهُنَاکَ غُرْفَهُ طَعَامِنَا،وَإِلَى جَانِبِهَا غُرْفَهُ النَّوْمِ،وَفِى فِنَاءِ الدَّارِ مَلْعَبُنَا،وَأَنَا أَجْلِسُ هُنَا وَهُنَاکَ لِأُرَاجِعَ دُرُوسِى وَأَکْتُبَ وَاجِبِى.کُلُّ شَىءٍ فِى الْبَيتِ جَمِيلٌ،وَکُلُّ وَجْهٍ فِيهِ حَبِيبٌ:هذِهِ أُمٌّ تَحْضَنُ طِفْلَهَا بِحَنَانٍ،وَهذَا أَبٌ يلْقَى أَبْنَاءَهُ مُبْتَسِماً،وَذاکَ أَخٌ يدَاعِبُ أَخَاهُ فَرِحاً،وَتِلْکَ أُخْتٌ تَتَطَلَّعُ إِلَى أَخِيهَا الصَّغِيرِ ضَاحِکَهً مُسْتَبْشِرَهً.فَمَا أَجْمَلَ بَيتَنَا!صُنْهُ يا رَبِّ عَامِراً،وَصُنْ مَنْ فِيهِ.

۳۴.مُوسَى عليه السلام(۱)

ذَبْحٌ*اعْتِدَاءٌ*ادِّعَاءٌ*وَضْعٌ*خَوْفٌ*اسْتِيقَافٌ*تَدَلِّى شَاطِئٌ*اتِّخَاذٌ*ثَدْى(أَثْدَاءٌ)*بَطْشٌ*بِئْرٌ*اسْتِقَاءٌ*دَوْرٌ سُقْيا*تَوَلٍّ*قُرَّهُ عَينٍ لِى وَلَکَ*عَسَى أَنْ ينْفَعَنَا تَقَاذَفَتْ بِهِ الْأَمْوَاجُ

مُوسَى عليه السلام رَسُولٌ کَرِيمٌ،وُلِدَ بِمِصْرَ فِى عَهْدِ فِرْعَوْنَ الطَّاغِيهِ الَّذِى کَانَ يذْبَحُ أَبْنَاءَ بَنِى إِسْرَائِيلَ وَيعْتَدِى عَلَى نِسَائِهِمْ،وَيدَّعِى الْأُلُوهِيهَ عَلَى قَوْمِه.وَلَمَّا وَضَعَتْ أُمُّ مُوسَى خَافَتْ عَلَى

وَلَدِهَا،فَأَوْدَعَتْهُ فِي صُنْدُوقٍ مِنْ خَشَبٍ وَأَلْقَتْهُ فِي النِّيلِ،وَظَلَّتِ الْأَمْوَاجُ تَتَقَاذَفُهُ حَتَّى اسْتَوْقَفَهُ غُصْنٌ كَانَ مُتَدَالِياً عَلَى الشَّاطِئِ أَمَامَ قَصْرِ فِرْعَوْنَ وَامْرَأَتِهِ.وَلَمَّا رَأَيا فِيهِ طِفْلاً صَغِيراً قَالَتْ امْرَأَتُهُ: قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَ لَکَ لا تَقْتُلُوهُ عَسى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً .

وَجَاءَ فِرْعَونُ بِالْمُرْضِعَاتِ فَرَفَضَ الطِّفْلُ أَنْ يرْضَعَ مِنْ أَثْدَائِهِنَّ إِلاَّ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ هِي أُمُّهُ،مِنْ غَيرِ أَنْ يعْلَمَ بِهَا أَحَدٌ،وَحِينَ بَلَغَ مُوسَى سِنَّ الرُّشْدِ آتَاهُ اللهُ الْعِلْمَ وَالْمَعْرِفَهَ وَالْقُوَّهَ،وَأَرَادَ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ أَنْ يبْطِشُوا بِهِ،فَخَرَجَ مِنْ مِصْرَ خَائِفاً وَتَوَجَّهَ إِلَى مَدْينَ.

وَفِي مَدْينَ رَأَى عَلَى الْبِئْرِ جَمَاعَهً مِنَ الرِّعَاءِ يسْتَقُونَ مِنْهَا وَإِلَى جَانِبِهَا فَتَاتَينِ تَنْتَظِرانِ دَوْرَهُمَا.فَتَقَدَّمَ مُوسَى وَأَعَانَهُمَا عَلَى السُّقْيا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى ظِلِّ شَجَرَهٍ لِيسْتَرِيحَ.

۳۵.مُوسَی علیه السلام(۲)

فَتْرَهٌ*مَهْلٌ*اسْتِحْياءٌ*اسْتِئْجَارٌ*فَارِسٌ*إِينَاسٌ*مُكْثٌ جَذْوَهٌ*اصْطِلاَءٌ*بُقْعَهٌ*تَلَقِّی*اسْتِكْبارٌ*إِنْقَاذٌ*اضْطِهَادٌ يمٌّ*نَجَاهٌ*غَرْقٌ

وَبَعْدَ فَتْرَهٍ مِنَ الزَّمَنِ جَاءَتْ إِحْدَى الْفَتَاتَينِ تَمْشِي عَلَى مَهْلٍ،وَقَالَتْ لِمُوسَى فِي اسْتِحْياءٍ:إِنَّ أَبِي يدْعُوكَ لِيجْزِيکَ أَجْرَ مَا سَقَيتَ لَنَا.فَقَامَ مُوسَى مَعَهَا إِلَى بَيتِ وَالِدِهَا حَيثُ لَقِي كُلَّ رِعَايهٍ وَإِكْرَامٍ.

وَلَمَّا آنَسَ الْوَالِدُ مِنْ مُوسَى الْقُوَّهَ وَالْأَمَانَهَ اسْتَأْجَرَهُ لِيعْمَلَ عِنْدَهُ ثَمَانِي سَنَوَاتٍ،وَزَوَّجَهُ مِنْ إِحْدَى ابْنَتَيهِ.وَفِي نِهَايهِ الْمُدَّهِ سَارَ بِأَهْلِهِ إِلَى جَبَلِ الطُّورِ.وَفِي لَيلَهٍ قَارِسَهٍ آنَسَ مِنْ بَعِيدٍ نَاراً.فَقَالَ لأَهْلِهِ:امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ.وَفِي الْبُقْعَهِ الْمُبَارَكَهِ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ سَمِعَ مُوسَى نِدَاءَ رَبِّهِ وَتَلَقَّى رِسَالَتَهُ وَنُبُوَّتَهُ،وَحَمَلَ الْمُعْجِزَاتِ،وَمِنْ جُمْلَتِهِ كِتَابُ التَّوْرَاهِ.وَقَامَ مُوسَى علیه السلام يؤَدِّي رِسَالَتَهُ وَذَهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ فَأَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَنَسَبَ مُعْجِزَاتِهِ إِلَى السِّحْرِ.

وَأَرَادَ مُوسَى أَنْ ينْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ ظُلْمِ فِرْعَوْنَ وَاضْطِهَادِهِ،وَسَارَ بِجَمَاعَتِهِ لَيلاً.وَلَمَّا عَلِمَ فِرْعَوْنُ بِهِجْرَتِهِمْ لَحِقَ بِهِمْ لِيرُدَّهُمْ إِلَى خِدْمَتِهِ،فَعَبَرَ مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ الْيمَّ فَنَجَوْا،وَغَرِقَ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ.

فَانْظُرْ كَيفَ كَانَ عَاقِبَهُ الظَّالِمِينَ.

٣٦.اَلْحَمَامَةُ وَالنَّمْلَهُ

نَمْلَةٌ*عُودٌ*تَصْوِيبٌ*بُنْدُقِيهٌ*عَضٌّ*مُؤْلِمٌ*انْحِنَاءٌ*تَفَقُّدٌ

وَقَفَتْ حَمَامَةٌ عَلَى شَاطِئِ نَهْرٍ لِتَشْرَبَ مِنْ مَائِهِ فَرَأَتْ فِى النَّهْرِ نَمْلَةً تَكَادُ تَغْرَقُ.فَأَشْفَقَتْ عَلَيهَا وَرَمَتْ إِلَيهَا عُوداً مِنَ الْحَطَبِ فَتَعَلَّقَتْ بِهِ النَّمْلَهُ وَنَجَتْ مِنَ الْغَرَقِ.

وَلَمَّا خَرَجَتْ إِلَى الشَّاطِئِ مَشَتْ إِلَى الْحَمَامَهِ فَمَسَحَتْ بِفَمِهَا أَصَابعَ رِجْلِهَا،وَكَأَنَّهَا تَشْكُرُهَا عَلَى مَعْرُوفِهَا وَحُسْنِ صَنِيعِهَا.

وَبَعْدِ قَلِيلٍ مِنَ الزَّمَنِ طَارَتِ الْحَمَامَهُ وَوَقَفَتْ عَلَى شَجَرَهٍ قَرِيبَهٍ مِنَ النَّهْرِ.فَرَآهَا صَيادٌ فَصَوَّبَ إِلَيهَا بُنْدُقِيتَهُ،فَرَأَتْهُ النَّمْلَهُ،فَأَسْرَعَتْ إِلَى رِجْلِهِ تَعُضُّهَا عَضًّا شَدِيداً مُؤْلِماً.

وَهُنَا انْحَنَى الصَّيادُ لِيتَفَقَّدَ رِجْلَهُ،فَطَارَتِ الْحَمَامَهُ وَنَجَتْ مِنَ الْمَوْتِ جَزَاءَ صَنِيعِهَا إِلَى النَّمْلَهِ.

٣٧.عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ(عَلَيهِمَا السَّلَامُ)

إِحْسَاسٌ*بَيتُ لَحْمٍ*نَخْلَهٌ*بَشَرٌ*سَوِى*شَىءٌ فَرِى*بَغِى إِيصَاءٌ*مَا دَامَ*إِبْرَاءٌ*أَكْمَهُ*أَبْرَصُ*صَفْحٌ*صَلْبٌ

عِيسَى عليه السلام نَبِى اللهِ وَرَسُولُهُ،وَقَدْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ مَرْيمُ مِنْ غَيرِ أَبٍ،وَكَانَ ذلِك مُعْجِزَهَ اللهِ.

وَلَمَّا أَحَسَّتْ مَرْيمُ بِقُرْبِ الْوَضْعِ خَرَجَتْ إِلَى ظَاهِرِ الْبَلْدَهِ فِى«بَيتِ لَحْمٍ».وَهُنَاكَ فِى ظِلِّ شَجَرَهِ النَّخْلَهِ وَضَعَتْهُ بَشَراً سَوِيا.قَالَ تعالى:

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَها تَحْمِلُهُ قالُوا يا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا. يا أُخْتَ هارُونَ ما كانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ ما كانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا. فَأَشارَتْ إِلَيْهِ قالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا. قالَ إِنِّي عَبْدُ اللّهِ آتانِيَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا. وَ جَعَلَنِي مُبارَكاً أَيْنَ ما كُنْتُ

وَ أَوْصانِی بِالصَّلاهِ وَ الزَّکاهِ ما دُمْتُ حَیًّا. وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیًّا. وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا .

وَکَانَ کَلاَمُهُ علیه السلام وَهُوَ فِی الْمَهْدِ مُعْجَزَهً ثَانِیهً،وَکَانَ یبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللهِ کَمُعْجِزَهٍ ثَالِثَهٍ.

وَقَدْ آتَاهُ اللهُ کِتَابَ الْإِنْجِیلِ یدْعُو بِهِ النَّاسَ إِلَی عِبَادَهِ اللهِ وَحْدَهُ وَإِلَی عَمَلِ الْخَیرِ،وَإِلَی الصَّفحِ وَالْعَفْوِ.

وَلَمَّا اشْتَدَّ عَلَیهِ عَذَابُ الْیهُودِ وَأَرَادُوا أَنْ یبْطِشُوا بِهِ رَفَعَهُ اللهُ إِلَیهِ.قَالَ تَعَالَی:

وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ .

وَقَالَ تعالی: وَ ما قَتَلُوهُ یَقِیناً .

۳۸.الْأَعْمَی الْمُؤْمِنُ(۱)

أَعْمَی*أَقْرَعُ*ابْتِلاَءٌ*جِلْدٌ*قَذَرٌ*إِنْجَابٌ*إِبِلٌ*نَاقَهٌ عُشَرَاءُ قَذِرَنِی النَّاسُ

فِی الْحَدِیثِ عَنْ أَبِی هُرَیرَهَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله یقُولُ مَا مَعْنَاهُ:إِنَّ ثَلَاثَهَ رِجَالٍ:أَبْرَصَ،وَأَقْرَعَ،وَأَعْمَی،أَرَادَ اللهُ أَنْ یبْتَلِیهُمْ،فَبَعَثَ إِلَیهِمْ مَلَکاً،فَأَتَی الْأَبْرَصَ فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الْأَبْرَصُ:لَوْنٌ حَسَنٌ،وَجِلْدٌ حَسَنٌ،وَیذْهَبُ عَنِّی الَّذِی قَذِرَنِی النَّاسُ بِهِ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَذَهَبَ عَنْهُ قَذَرُهُ،وَأُعْطِی لَوْناً حَسَناً وَجِلْداً حَسَناً.ثُمَّ قَالَ لَهُ:فَأَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الْأَبْرَصُ:الإِبِلُ.فَأُعْطِی نَاقَهً عُشَرَاءَ.وَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ:بَارَکَ اللهُ لَکَ فِیهَا.

ثُمَّ أَتَی الْمَلَکُ الأَقْرَعَ،فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ الْأَقْرَعُ:شَعْرٌ حَسَنٌ،وَیذْهَبُ عَنِّی الَّذِی قَذِرَنِی النَّاسُ بِهِ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَذَهَبَ عَنْهُ،وَأُعْطِی شَعْراً حَسَناً.فَقَالَ لَهُ الْمَلَکُ:أَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:الْبَقَرُ.فَأُعْطِی بَقَرَهً حَامِلاً وَقَالَ لَهُ:بَارَکَ اللهُ لَکَ فِیهَا.

ثُمَّ أَتَی الْمَلَکُ الأَعْمَی فَقَالَ لَهُ:أَی شَیءٍ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:أَنْ یرُدَّ اللهُ إِلی بَصَرِی فَأُبْصِرَ بِهِ النَّاسَ.فَمَسَحَهُ الْمَلَکُ فَرَدَّ اللهُ إِلَیهِ بَصَرَهُ.قَالَ لَهُ الْمَلَکُ:فَأَی الْمَالِ أَحَبُّ إِلَیکَ؟قَالَ:الْغَنَمُ،فَأُعْطِی شَاهً وَالِدَهً.

فَأَنْجَبَتْ هَاتَانِ وَوَلَدَتْ تِلْکَ.فَکَانَ لِلأَوَّلِ وَادٍ مِنَ الْإِبِلِ وَلِلثَّانِی وَادٍ مِنَ الْبَقَرِ وَلِلثَّالِثِ وَادٍ مِنَ الْغَنَمِ.

۳۹.الأعْمَى الْمُؤْمِنُ(۲)

تَبلُّغٌ*تَصْييرٌ*ابْنُ سَبِيلٍ*إجْهَادٌ*سَخَطٌ*إنْقَطَعَتْ بِی الْجِبَالُ لاَ بَلاَغَ*كَابِراً عَنْ كَابِرٍ

ثُمَّ إنَّ الْمَلَكَ أَتَى الأَبْرَصَ فِی صُورَتِهِ وَهَيئَتِهِ فَقَالَ لَهُ:رَجُلٌ مِسْكِينٌ قَدِ انْقَطَعَ بِی الْجِبَالُ فِی سَفَرِی،فَلاَ بَلاَغَ لِی الْيَوْمَ إلَّا بِاللهِ ثُمَّ بِكَ.اَسْأَلُكَ بِالَّذِی أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ الْكَثِيرَ،أَسْأَلُكَ بَعِيراً أَتَبَلَّغُ بِهِ فِی سَفَرِی.فَقَالَ:الْحُقُوقُ كَثِيرَةٌ.فَقَالَ لَهُ:كَأَنِّی أَعْرِفُكَ،أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ فَقِيراً يقْذِرُكَ النَّاسُ،فَأَعْطَاكَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ هذَا الْمَالَ؟فَقَالَ:إنَّمَا وَرِثْتُ هذا الْمَالَ مِنْ أَجْدَادِی كَابِراً عَنْ كَابِرٍ،فَقَالَ:إنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيرَكَ اللهُ إلَى مَاكُنْتَ.

وَأَتَى الأَقْرَعَ فِی صُورَتِهِ،فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِلأَوَّلِ وَرَدَّ عَلَيهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيهِ.فَقَالَ الْمَلَكُ:إنْ كُنْتَ كَاذِباً فَصَيرَكَ اللهُ إلَى مَا كُنْتَ.

ثُمَّ أَتَى الأَعْمَى فِی صُورَتِهِ فَقَالَ لَهُ:

رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَ ابْنُ سَبِيلٍ قَدِ انْقَطَعَتْ بِی الْجِبَالُ فِی سَفَرِی فَلاَ بَلاَغَ لِی الْيَوْمَ إلَّا بِاللهِ ثُمَّ بِكَ.أَسْأَلُكَ بِالَّذِی رَدَّ عَلَيكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِی سَفَرِی،فَقَالَ:

قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللهُ إلَيَّ بَصَرِی،فَخُذْ مَا شِئْتَ،وَدَعْ مَا شِئْتَ،فَوَاللهِ لاَ أُجْهِدُكَ الْيَوْمَ بِشَیءٍ أَخَذْتَهُ للهِ.فَقَالَ الْمَلَكُ:

أَمْسِكْ عَلَيكَ مَالَكَ،فَإنَّمَا ابْتُلِيتُمْ،وَقَدْ رَضِی اللهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيكَ.

۴۰.اَلْحُرِّيهُ

قَصٌّ*اسْتِيقَاظٌ*مُوَاءٌ*تَمَسُّحٌ*عَيفٌ*ظَمْآنُ*ظَمْأَی*حُزْنٌ تَأْثِيرٌ*غَرَضٌ*سِجْنٌ*مِصْرَاعٌ*هَنَاءَةٌ*إيثَارٌ*وَثِيرٌ*زَاهِدٌ رَابَنِی أَمْرُهَا*حَفَلَ بِهِ

قَصَّتْ فَاطِمَهُ عَلَى رَفِيقَاتِهَا الْحِكَايهَ الآتِيهَ:

اسْتَيقَظْتُ فَجْرَ يوْمٍ مِنَ الأَيامِ عَلَى صَوْتِ هِرَّتِی وَكَانَتْ تَمُوءُ بِجَانِبِ فِرَاشِی وَتَتَمَسَّحُ بِی.فَرَابَنِی أَمْرُهَا،وَأَهَمَّنِی هَمُّهَا،وَقُلْتُ:لَعَلَّهَا جَائِعَهٌ،فَنَهَضْتُ وَقَدَّمْتُ لَهَا طَعَاماً فَعَافَتْهُ وَانْصَرَفَتْ عَنْهُ.فَقُلْتُ:لَعَلَّهَا ظَمْأَی،فَأَرْشَدْتُهَا إلَى الْمَاءِ فَلَمْ تَحْفِلْ بِهِ.وَصَارَتِ الْمِسْكِينَهُ تَنْظُرُ إلی نَظَرَاتٍ كُلُّهَا حُزْنٌ وَأَلَمٌ.فَأَثَّرَ فِی نَفْسِی مَنْظَرُهَا تَأْثِيراً شَدِيداً.

وَكَانَ بَابُ الْغُرْفَهِ وَأَبْوَابُ النَّوَافِذِ مُغْلَقَهً.فَرَأَيتُ أَنَّهَا تُطِيلُ النَّظَرَ إلَى الْبَابِ تَارَهً وَإلَى النَّوَافِذِ تَارَهً أُخْرَى كُلَّمَا اتَّجَهْتُ نَحْوَهَا.

ص:۱۴۱

فَأَدْرَكْتُ غَرَضَهَا وَعَرَفْتُ أَنَّهَا تُرِيدُ أَنْ أَفْتَحَ لَهَا الْبَابَ لِتَخْرُجَ مِنْ سِجْنِ الْغُرْفَهِ.وَلَمَّا فَتَحْتُ الْمِصْرَاعَ خَرَجَتْ مِنْهُ كَالْبَرْقِ مُسْرِعَةً،وَتَبَدَّلَ حَالُهَا مِنْ حُزْنٍ وَهَمٍّ إِلَى سُرُورٍ وَهَنَاءٍ.

عُدْتُ إِلَى فِرَاشِي وَأَخَذْتُ أُفَكِّرُ فِي أَمْرِ هذِهِ الْهِرَّهِ الَّتِي آثَرَتِ النَّوْمَ عَلَى التُّرَابِ زَاهِدَةً بِالْغُرْفَهِ وَبِفِرَاشِهَا الْوَثِيرِ.

فَمَا أَغْلَى الْحُرِّيَه حَتَّى عَلَى الْحَيَوَانِ الَّذِي لاَ يعْقِلُ!

۴۱.أَحَادِيثُ شَرِيفَهٌ

اسْتِنْصَاحٌ*عَطْسٌ*تَشْمِيتٌ*عِيادَةٌ*تَبَعٌ*تَحابُبٌ*إِفْشَاءٌ حُسْنُ صَحَابَتِی

۱.أُمُّکَ ثُمَّ أَبُوکَ:

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ:

یا رَسُولَ اللهِ،مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِی؟قَالَ:

أُمُّکَ.قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أُمُّکَ.قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أُمُّکَ.(فَکَرَّرَهَا ثَلاثاً)قَالَ:ثُمَّ مَنْ؟قَالَ:

أَبُوکَ.

۲.حَقُّ الْمُسْلِمِ:

حَقُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ سِتٌّ:

إِذَا لَقِیتَهُ فَسَلِّمْ عَلَیهِ،وَإِذَا دَعَاکَ فَأَجِبْهُ،وَإِذَا اسْتَنْصَحَکَ فَانْصَحْهُ،وَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللهَ فَشَمِّتْهُ،وَإِذَا مَرِضَ فَعُدْهُ،وَإِذَا مَاتَ فَاتْبَعْهُ.

۳.آدَابُ السَّلَامِ:

لِيسَلِّمِ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ،وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ،وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ.أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَیءٍ إِنْ فَعَلْتُمُوهُ تَحابَبْتُمْ؟أَفْشُوا السَّلَامَ بَينَكُمْ.

۴۲.عَقِيدَهُ الْمُسْلِمِ(۱)

التَّوْحِيدُ

اعْتِقادٌ*نِدٌّ*ضِدٌّ*كُفُوءٌ*تَشْبِيهٌ*مُنَزَّهٌ*اسْتِعارَةٌ*مَجازٌ نَظِيرٌ*إِشْراكٌ*تَقَرُّبٌ*وَثَنٌ*جَنَازَةٌ*مُوَاسَاةٌ*اسْتِحْبابٌ جَوْرٌ*حَيفٌ*إِطاقَةٌ*مُعَاقَبَةٌ

إنَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بأنَّ الله تَعالى واحِدٌ, أحَدٌ, لَيس كَمِثْلِهِ شَىءٌ, قَدِيمٌ لَمْ يزَلْ وَلا يزالُ, عَلِيمٌ, حَكِيمٌ, عادِلٌ, حَى, قادِرٌ, غَنِى, سَمِيعٌ, بَصِيرٌ, وَلا يوصَفُ بِما تُوصَفُ بِهِ المَخْلوقَاتُ.فَلَيسَ هُوَ بِجِسْمٍ وَلا صُورَهٍ, وَلَيسَ لَهُ حَرَكَهٌ أَوْ سُكونٌ, وَلا مَكانٌ ولا زَمانٌ, ولا يشَارُ اليهِ, كَما لا نِدَّ لَهُ, وَلا ضِدَّ, ولا صاحِبَهَ لَهُ،ولا وَلَدَ, وَلا شَرِيكَ, وَلمْ يكُنْ لَهُ كُفُواً أحَدٌ, لا تُدْرِكُهُ الاَبْصارُ وَهُوَ يدْرِكُ الاَبْصارَ.

وَمَنْ شَبَّهَهُ بِخَلْقِهِ بِأَنْ صَوَّرَ لَهُ وَجْهاً وَيداً وَعَيناً, أَوْ نَحْوَ ذلِكَ, فَإنَّهُ جاهِلٌ بِحقيقَهِ الْخالِقِ الْمُنَزَّهِ عَنِ النَّقْصِ, وَإنْ نَفى عَنْهُ التَّشْبِيهَ بِالْجِسْمِ فى اللِّسَانِ.فَإنَّ أمْثالَ هؤلاءِ المُدَّعِينَ جَمَدُوا عَلى ظَواهِرِ الألْفَاظِ فى الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ أوِ الْحَدِيثِ, وَأنْكَرُوا عُقُولَهُمْ وَتَرَكُوها وَراءَ ظُهُورِهِمْ, فَلَمْ يسْتَطِيعُوا أَنْ يتَصَرَّفُوا بِالظَّواهِرِ حَسْبَما يقْتَضِيهِ النَّظَرُ وَالدَّلِيلُ وَقَواعِدُ الإسْتِعارَهِ وَالمَجازِ.

وَيعْتَقِدُ بِأَنَّهُ يجِبُ تَوْحِيدُ اللهِ تَعالى مِنْ جَمِيعِ الْجِهاتِ.فَكَما يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الذَّاتِ وَيعْتَقِدُ بِأَنَّهُ واحِدٌ فى ذاتِهِ, كَذلِكَ يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الصِّفاتِ, وَذلِكَ بِالاِعْتِقادِ بِأَنَّهُ لا شِبْهَ لَهُ فى صِفاتِهِ الذَّاتِيهِ.فَهُوَ فى العِلْمِ وَالقُدْرَهِ لا نَظِيرَ لَهُ, وَفى الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ لا شَرِيكَ لَهُ, وَفى كُلِّ كَمالٍ لا نِدَّ لَهُ.

وَكَذلِكَ يجِبُ تَوْحِيدُهُ فى الْعِبَادَهِ.فَلا تَجُوزُ عِبادَهُ غَيرِهِ بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ, وَكَذا إشْراكُهُ فى الْعِبادَهِ فى أى نَوْعٍ مِنْ أنْواعِ الْعِبادَهِ, واجِبَهً أَوْ غَيرَ واجِبَهٍ, فى الصَّلاهِ وَغَيرِها مِنَ الْعِباداتِ.

وَمَنْ أَشْرَكَ فى الْعِبادَهِ غَيرَهُ فَهُوَ مُشْرِكٌ, كَمَنْ يتَقَرَّبُ إلى غيرِ اللهِ تَعالى, وَحُكْمُهُ حُكْمُ مَنْ يعْبُدُ الأصْنامَ وَالأوْثانَ, لا فَرْقَ بَينَهُما.

أمّا زِيارَهُ قَبْرِ النَّبى صلى الله عليه و آله أَوِ الأَوْلياءِ, فَلَيسَتْ هِى مِنْ نَوْعِ التَّقَرُّبِ إلى غَيرِ اللهِ تعالى فى الْعِبادَهِ, بَلْ هِى مِنْ نَوْعِ التَقَرُّبِ الى اللهِ تَعالى بِالأعْمالِ الصَّالِحَهِ, كَالتَقَرُّبِ اليهِ بِعيادَهِ المَرِيضِ, وَتَشْيِيعِ الْجَنائِزِ, وَزِيارَهِ الإخْوانِ فى الدِّينِ, وَمُواساهِ الفَقِيرِ.

فَإنَّ عِيادَهَ الْمَرِيضِ فى نَفْسِها عَمَلٌ صالِحٌ يتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ الى اللهِ تَعالى, وَلَيسَ هُوَ تَقَرُّباً الى الْمَرِيضِ يوجِبُ أنْ يجْعَلَ عَمَلَهُ عِبادَهً لِغَيرِ اللهِ تَعالى أوِ الشِّرْكِ فى عِبادَتِهِ, وَكَذلِكَ باقى أمْثالِ هذِهِ الأعْمالِ الصَّالِحَهِ الَّتى مِنْها:زِيارَهُ الْقُبورِ, وَتَشْييعُ الْجَنائِزِ, وَزِيارَهُ الإخْوانِ.

فَكُلُّ هذِهِ أعْمالٌ صالِحَهٌ ثَبَتَ مِن الشَّرْعِ إسْتِحبابُها, فَاذا جاءَ الاِنْسانُ مُتَقَرِّباً بِها الى اللهِ تَعالى, طالِباً مَرْضاتِهِ, اسْتَحَقَّ الثَّوابَ مِنْهُ, وَنالَ جَزاءَهُ.

ص:۱۴۳

وَيعْتَقِدُ بأنَّ مِنْ صِفاتِهِ تَعالى أنَّه عادِلٌ غَيرُ ظالم, فَلا يجُوزُ فى قَضائِهِ, وَلا يحِيفُ فى حُكْمِهِ, يثِيبُ الْمُطِيعِينَ, وَلَهُ أنْ يجازِى الْعاصِينَ, ولا يكَلِّفُ عِبادَهُ مَا لا يطِيقُونَ, وَلا يعاقِبُهُمْ زِيادَةً عَلى ما يسْتَحِقُّونَ.

۴۳.عَقِيدَهُ المُسْلِمِ(۲)

النُّبُوَّهُ

سَفَارَهٌ*رَبّانِى*دَرَنٌ*مَنْفَعَهٌ*مَصْلَحَهٌ*تَزْكِيهٌ*مَسَاءَهٌ مَفْسَدَهٌ*اقْترانٌ*مَقْدُورٌ*خُضُوعٌ*لَقْفٌ*أَفْكٌ*تَضَاءُلٌ مُجَارَاهٌ*بَلاغَهٌ*فَصَاحَهٌ*سُمُوٌّ*صَاعِقَهٌ*إذْلالٌ*إدْهَاشٌ خُنُوعٌ*مُهْطِعٌ*تَحَدِّى*نَكْصٌ*مَقْرُونٌ*عِصْمَهٌ*تَجْوِيزٌ مُنَافَاهٌ*فِطْنَهٌ*ذَكاءٌ*مُدَانَاهٌ*رُكُونٌ*مُحَرَّفٌ*أَوْفَقُ مُوَازَاهٌ*مَكْرُمَهٌ*مُقَارَبَهٌ*اعْتِرَاءٌ*مُغالِطٌ

انَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بِأنَّ النُّبوَّهَ وَظِيفَهٌ إلهِيهٌ, وَسِفارَهٌ رَبّانِيهٌ, يجْعَلُها اللهُ تَعالى لِمَنْ يخْتارُهُ مِنْ عِبادِهِ الصَّالِحِينَ, فَيرسِلُهُمْ الى سائِرِ النَّاسِ لِغايهِ إرْشادِهِم الى ما فِيهِ مَنافِعُهُمْ وَمَصالِحُهُمْ فى الدُّنيا و الآخِرَهِ, وَلِغايهِ تَزْكِيتِهِمْ مِنْ دَرَنِ مَساوِئِ الأخْلاقِ وَمَفاسِدِ الْعاداتِ, وَتَعْلِيمِهِمُ الْحِكْمَهَ وَالْمَعْرِفَهَ, وَبَيانِ طُرُقِ السَّعادهِ و الْخَيرِ.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّهُ لا بُدَّ للنَّبى مِنْ مُعْجِزَهٍ, وأَنْ تَكُونَ تِلْكَ الْمُعْجِزَهُ على وَجْهٍ يعْجِزُ عَنْ إتْيانِها سَائِرُ النَّاسِ, وَأَنْ تَقتَرِنَ بِدَعْوَى النُّبُوَّهِ مِنْهُ, لِتَكُونَ دَلِيلاً عَلى مُدَّعاهُ, فَاذا عَجَزَ عَنْ إتْيانِها سائِرُ النّاسِ, عُلِمَ أنَّها فَوْقَ مَقْدُورِ الْبَشَرِ, وَخارِقَهٌ لِلْعَادَهِ, فَيعْلَمُ أنَّ صاحِبَها فَوْقَ مُسْتَوَى الْبَشَرِ.وَعَلى سائِرِ النَّاسِ حينَئِذٍ أَنْ يصَدِّقُوهُ وَيؤْمِنُوا بِرِسالَتِهِ, وَيخْضَعُوا لَقَوْلِهِ وَأَمْرِهِ.

كانَتْ مُعْجَزَهُ مُوسَى عليه السلام هِى العَصا الَّتى تَلقِفُ السِّحْرَ وَما يأْفِكُونَ, إذْ كانَ السِّحْرُ فى عَصْرِهِ فَناً شائِعاً.فَلَمَّا جاءَتِ الْعَصا بَطَلَ ما كانُوا يعْمَلُونَ, وَعَلِمُوا أنَّها فَوْقَ مَقْدُورِهِمْ, وَأعْلَى مِنْ فَنِّهِمْ, وأنَّها مِمَّا يعْجِزُ عَنْ إتْيانِ مِثْلِهِ سائِرُ الْبَشَرِ, ويتَضاءَلُ عِنْدَها الفَنُّ وَالْعِلْمُ.

وَكذلكَ كانَتْ مُعْجِزَهُ عِيسَى عليه السلام وَهِى إبْراءُ الأكْمَهِ و الأَبْرَصِ وإحياءُ المَوْتَى, إذْ جاءَتْ فى وَقْتٍ كانَ فَنُّ الطِّبِّ هُوَ السائِدَ بَينَ النَّاسِ, وَفيهِ عُلَماءُ وَأَطِبَّاءُ لَهُمُ الْمَكانَهُ العُلْيا, فَعَجَزَ عِلْمُهُمْ عَنْ مُجاراهِ ما جاءَ بِه عيسَى عليه السلام.

وَمُعْجِزَهُ نَبِينا الْخالِدَهُ هى الْقُرْآنُ الْكَريمُ الْمُعْجِزُ بِبَلاغَتِهِ وَفَصاحَتِهِ فى وَقْتٍ كانَ فَنُّ الْبلاغَهِ مَعْرُوفاً, وَكانَ الْبُلَغاءُ هُمُ المُقَدَّمِينَ عِنْدَ النّاسِ بِحُسْنِ بَيانِهِمْ وسُمُوِّ فَصاحَتِهِمْ, فَجاءَ

الْقُرْآنُ كالصَّاعِقَهِ, أذَلَّهُمْ وأدْهَشَهُمْ, وأفْهَمَهُمْ أنَّهُمْ لا قِبَلَ لَهُمْ بِهِ, فَخَنَعُوا لَهُ مُهْطِعِينَ عِنْدَمَا عَجزوا عَنْ مُجاراتِهِ.

وَيـدُلُّ على عَجزِهِمْ أَنَّهُ تَحَـدَّاهُمْ بِإتْيانِ عَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ فَلَمْ يقْـدِرُوا, ثُمَّ تَحَـدّاهُمْ أَنْ يأْتُوا بِسُورَهٍ مِنْ مِثْلِهِ فَنَكَصُوا, وَلَمّا عَلِمْنا عَجْزَهُمْ عَنْ مجاراتِهِ, عَلِمْنا أنَّ الْقُرْآنَ مِنْ نَوْعِ المُعْجِزِ, وَقَدْ جاءَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْـدِ اللهِ صلـى الله عليه و آله مَقْرُوناً بِـدَعْوَى الرِّسالَهِ, فَعَلِمْنا أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ, جاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ بِهِ.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ الأنْبِياءَ مَعْصُومُونَ قاطِبَهً.والعِصْـمَهُ هِي التَّنَزُّهُ عَنِ الذُّنُوبِ و المَعاصِى صَغائِرِها وَكَبائِرِها, و إنْ لَمْ يمْتَنِعْ عَقْلاً عَلى النَّبى أنْ يصْدُرَ مِنْهُ ذلِكَ.

وَالـدَّليلُ عَلى وُجُوبِ العِصْـمَهِ أَنَّهُ لَوْ جـازَ أَنْ يفْعَـلَ النَّبى الْمَعْصِـيهَ, فإمّـا أنْ يجِبَ اتِّبـاعُهُ فى فِعْلِهِ الصَّادِرِ مْنْهُ أوْ لا يجِبُ, فَإنْ وَجَبَ اتّبـاعُهُ فَقَـدْ جَوَّزْنـا فِعْـلَ الْمَعاصِـى بِرُخْصَهٍ مِنَ اللهِ تَعـالى, وَهَـذا باطِلٌ, وَإنْ لَمْ يجِبِ اتّباعُهُ فـذلِكَ ينافِى النُّبُوَّهَ الَّتِى لا بُـدَّ أن تَقْتَرِنَ بِوُجوبِ الطَّاعَهِ أَبَداً.

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ النَّبى, كَما يجِبُ أنْ يكُونَ مَعْصُوماً, يجِبُ أنْ يكُونَ مُتَّصِـفاً بِأكْمَلِ الصِّفاتِ الخُلْقِيهِ و العَقْلِيهِ وأفْضَـلِها،مِنْ نَحْوِ:الشُّجاعَهِ, و السِّياسَهِ, و التَّدبِيرِ, و الصَّبْرِ, و الفِطْنَهِ, و الذَّكاءِ, حَتّى لا يدانيهِ بَشَرٌ سِواه فيها.

كَمـا يجِبُ أنْ يكُونَ طاهِرَ الْمَوْلِـدِ, أميناً, صادِقاً, مُنَزَّهاً عنِ الرَّذائِلِ قَبْلَ بِعْثَتِهِ أيضاً, لِكَى تَطْمَئِنَّ إلَيهِ الْقُلُوبُ, وَتَرْكَنَ إِلَيهِ النُّفُوسُ, بَلْ لِكَى يسْتَحِقَّ هذا المَقامَ الإلهِى العَظِيمَ.

وَيعْتَقِـدُ بِـأنَّ جَمِيعَ الأنْبِيـاءِ و المُرْسَـلينَ على حَقٍّ, وكـذلك يؤمِنُ بِكُتُبِهِمْ وَما نَزَل عَلَيهِمْ.وَأمّـا التَّوْراهُ و الإنْجِيلُ المَوْجودانِ الآنَ بَينَ أيـدِى النّاسِ, فَقَدْ ثَبَتَ أنَّهُما مُحَرَّفانِ عَمَّا انزِلا بِسَـببِ ما حَدَثَ فيهِما مِنَ التَّغْييرِ وَالتَّبْدِيلِ, و الزِّياداتِ و الإضافاتِ بَعْدَ زَمانَى مُوسَـى وعِيسى

وَيعْتَقِـدُ بِـأنَّ الـدِّينَ عِنْـدَ اللهِ الإسْـلامُ, وَهُوَ الشَّريعَهُ الإلـهيهُ الَّتى هِى خـاتِمَهُ الشَّرائِعِ وَأكْمَلُهـا, وأوْفَقُهـا فى سَـعادَهِ البَشَـرِ, وأجْمَعُها لِمَصـالِحِهِمْ فى دُنيـاهُمْ وآخِرتِهِمْ, وَصـالِحَهٌ لِلْبقـاءِ مَـدَى الـدُّهورِ و الْعُصورِ, لا تَتَغيرُ ولا تَتَبَـدَّلُ, وَجامِعَهٌ لِجَميعِ ما يحْتاجُهُ الْبَشَرُ مِنَ النُّظُمِ الفَرْدِيهِ وَالإجْتماعِيهِ وَالسِّياسِيهِ.

وَيعْتَقِدُ بَأنَّ صاحِبَ الرِّسالَهِ الإسْـلامِيهِ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ, وَهُوَ خاتَمُ النَّبيينَ, وَسَيدُ المُرْسَلِينَ, وأفْضَلُهُمْ عَلى الإطْلاقِ, كَما أنَّهُ سَيدُ البَشَرِ جَميعاً, لا يوازيهِ فاضِلٌ فى فَضْلٍ, وَلا يدانيهِ أَحَدٌ فى مَكْرُمَهٍ, وَلا يقارِبُهُ عَاقِلٌ فى عَقْلٍ, وَأَنَّهُ لَعَلى خُلُقٍ عَظيمٍ.

ص:۱۴۵

وَيعْتَقِدُ بأنَّ القُرآنَ هُوَ الْوَحْى الإلهى المُنَزَّلُ مِنَ اللهِ تَعالى عَلى لِسانِ نَبِيهِ الأكْرَم فيهِ تِبيانُ كُلِّ شَىءٍ, وَهُوَ مُعْجِزَتُهُ الْخالِدَهُ الَّتِى أعْجَزَتِ الْبَشَرَ عَنْ مُجاراتِها فى الْبَلاغَهِ و الْفَصاحَهِ, وَفيما احْتَوَى مِنْ حَقائِقَ وَمَعارِفَ عَالِيهٍ, لا يعْتَرِيهِ التَّبديلُ و التَّغْييرُ و التَّحرِيفُ.

وَهذا الَّذى بَينَ أيدينَا نَتْلوهُ هُوَ نَفْسُ القُرآنِ المُنَزَّلِ عَلى النَّبى, وَمَنِ ادَّعَى فيهِ غيرَ ذلكَ فَهُوَ مُغالِطٌ أوْ مُشتَبِهٌ, لأنَّ القُرآنَ الكَريمَ هُوَ كَلامُ اللهِ الَّذى لا يَأْتِيهِ الْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ .

۴۴.عَقيدَهُ المُسْلِمِ(۳)

الْمَعَادُ

إِثَابَهٌ*عَى*لَبْسٌ*عَظْمٌ*رَمِيمٌ*قِسْطٌ*مِثْقَالٌ*حَبَّهٌ*خَرْدَلٌ شَفَاعَهٌ*عَفْوٌ*بَرْزَخٌ*حُلُولٌ*تَسْوِيهٌ*بَنانٌ*إعَادَهٌ*نُشُورٌ هَيئَهٌ*اسْتِغْرَابٌ

إنَّ المُسْلِمَ يعْتَقِدُ بِأنَّ الله تَعالى يبْعَثُ النَّاسَ بَعْدَ الْمَوْتِ فى الْيومِ الْمَوْعُودِ بِهِ عِبادُهُ, فَيثِيبُ الْمُطِيعِينَ وَيعَذِّبُ الْعَاصِينَ.

وَالْقُرْآنُ الْكَرِيمُ يخاطِبُ مَنْ يشُكُّ فى الْمَعَادِ: أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ .

وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظامَ وَ هِىَ رَمِيمٌ. قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّهٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ .

وَيعْتَقِدُ بِوُجودِ الصِّراطِ وَالْمِيزانِ يوْمَ الْقِيامَه.أمّا الصِّراطُ فَهُوَ الْجِسْرُ الَّذِى ينْصَبُ عَلى جَهَنَّمَ لِيعْبُرَ عَليهِ جَمِيعُ أَبْناءِ الْبَشَرِ.

أمّا الْمِيزانُ فَهُوَ كَما يظْهَرُ مِن اسْمِهِ وَسِيلَهٌ لِوَزْنِ عَمَلِ الإنْسَانِ.فَفى يوْمِ الْقِيامَهِ تُوزَنُ كُلُّ أَعْمَالِنا لُنُحَاسَبَ عَلَيها واحِدَهً فَواحِدَهً: وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ بالقسط لِيَوْمِ الْقِيامَهِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً, وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها, وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ .

وَيعْتَقِدُ بِأنَّ الأنْبِياءَ الْمَعْصُومِينَ وَأولياءَ اللهِ يشْفَعُونَ بِإذْنِ اللهِ لِبَعْضِ الْمُذْنِبِينَ لِيشْمُلَهُمُ الْعَفْوُ الإلهى.وَهذا الإذْنُ يخْتَصُّ فَقَطْ لِمَنْ لَمْ يقْطَعْ عَلاقَتَهُ بِاللهِ.وَلا شَكَّ فى أنَّ مَقامَ الشَّفاعَهِ العُظْمَى هُوَ لِرَسولِ اللهِ صلى الله عليه و آله ويأتِى بَعْدَهُ سائِرُ الأنْبِياءِ وَالأَوْلِياءِ, وَحَتَّى الْعُلَماءُ و الشُّهداءُ و المُؤْمِنُونَ, بَلْ حَتَّى الْقُرآنُ و العَمَلُ الصَّالِحُ يشْفَعانِ لِبَعْضِ الْمُذْنِبِينَ.

وَيعْتَقِدُ بِوُجُودِ عالَم ثالِثٍ بَينَ الدُّنيا و الآخِرَهِ يسَمّى(البَرْزَخ)تَذْهَبُ إلَيهِ رُوحُ الإنْسانِ بَعْدَ الْمَوْتِ حَتّى حُلُولِ يوْمِ القِيامَهِ: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ .

وَيعتَقِدُ بأنَّ الْمَعادَ الْجِسْمانى ضَرُورَهٌ مِنْ ضَرُورياتِ الدِّينِ الإسْلامِى, دَلَّ صَرِيحُ الْقُرْآنِ الْكَرِيم عَلَيها: أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ* بَلى قادِرِينَ عَلى أَنْ نُسَوِّىَ بَنانَهُ .

وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَ إِذا كُنّا تُراباً أَ إِنّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ .

أَ فَعَيِينا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ .

وَما الْمَعادُ الْجِسْمانِى إلاَّ إعادَهُ الإنْسانِ فى يوْمِ الْبَعْثِ وَالنُّشورِ بِبَدَنِهِ بَعْدَ الْخَرابِ, وإرجاعُهُ إلى هَيئَتِهِ الْاُولَى بَعْدَ أنْ يصْبِحَ رَمِيماً, وَلا اسْتِغرابَ فى هذا.

تَمَّتْ

ص:۱۴۷

تَرْجُمَهُ الْمُفْرَدَات

اَلدَّرْسُ الْاَوَّلُ*درس ۱

حَی زنده

قَوِی نیرومند،قوی

غَیمٌ ابر

غَیبٌ ناپدید شدن

غَلْبٌ پیروز شدن

نَصْرٌ...کمک کردن،یاری کردن

ذَاتَ لَیلَهٍ شبی

اَلدَّرْسُ الثَّانِی*درس ۲

تَفَقُّدٌ نگاه و بین کردن

تَأَخُّرٌ تأخیر کردن،دیر کردن

سَقْی آب دادن

کِبَرٌ کلان شدن،بزرگ شدن

تَفَتُّحٌ باز شدن،گُشاده شدن

غُصْنٌ شاخهْ درخت

زَهْرٌ گل

أَبْيَضُ سفید

أَصْفَرُ زرد

ذَاتُ رَائِحَةٍ

عَطِرَةٍ دارای بوی خوش

مَلْ ءٌ پُر کردن

جَوٌّ هوا

عِطْرٌ بوی خوش

مُنْعِشٌ روح افزا،حیات بخش

مَلَأَتْ جَوَّ الْحَدِيقَهِ

عِطْراً مُنْعِشاً هوای باغ را با بوی خوش و روح افزا پُر کرد

اَلدَّرْسُ الثَّالِثُ*درس ۳

ثَمَرٌ میوه

شَيئاً فَشَيئاً کم-کم

لَوْنٌ رنگ

اخْضَرُ سبز

احْمَرُ سرخ

بَدْءٌ آغاز کردن

قِطافٌ چیدن

إِطْعَامٌ طعام دادن،خوراندن

جَارٌ همسایه

سَخِی سخاوت مند،بخشنده

زَکِی پاکیزه

طَیبٌ نیکو،خوب،پاک

حَفْرٌ کندن،کافتن

ص:۱۵۰

حُفْرَةٌ چُقوری،چاه

رَعَايَةٌ نگهداری کردن،حفظ کردن

تَعَهُّدٌ نگاه و بین کردن،به عهده گرفتن

كَمَا هم چنین

تَحَوَّلَ إِلى تبدیل گردید به

الا آگاه باشید

مَا أَعْلَمَ مَحَمَّداً!محمد چه قدر دانا است!

اَلدَّرْسُ الرَّابِعُ*درس ۴

مُنَادَاةٌ صدا زدن،فریاد کردن

مُنَادٍي مُؤَذِّن

هَتْفٌ صدا کردن

مَرَّةً باری

خُشُوعٌ فروتنی و اظهار عجز کردن

تَفَكُّرٌ تفکر کردن

إِبْتِغَاءٌ خواستن،طلب کردن

عَفْوٌ بخشش،عفو

رُكُوعٌ رکوع،پُشتْ خم کردن

سُجُودٌ سجده کردن

رِضاً رِضَاءٌ رضا

كُلَّمَا هر وقتی که

اَلدَّرْسُ الخامِسُ*درس ۵

سَیدٌ خواجه

مَبْعُوثٌ فرستاده شده

کَافَّةً همه

ص:۱۵۱

قَبِيلَةٌ قبیله

انْتِهَاءٌ رسیدن،به نهایت رسیدن

أَشْرَفُ شریف تر،با شرافت تر

أَعْظَمُ بزرگ تر

ثَرْوَةٌ ثروت

عَامٌ سال

غَزْوٌ به جنگ رفتن

شَابٌّ جوان

بَطْنٌ شِکم

تَرْبِيَةٌ تربيت كردن

إِرْضَاعٌ شیر دادن

عَطْفٌ مهربانی کردن

بُلُوغٌ رسیدن

كَفَالَةٌ سرپرست شدن

هُوَ أَكْثَرُ اجْتِهَاداً او کوشش کننده تر است

قَلِيلُ الْمَالِ کم بضاعت

بَارَكَ اللهُ لَكَ خدا بر تو برکت دهد

اَلدَّرْسُ السّادِسُ*درس ۶

نَشْأَةٌ نشأ و نما یافتن

مُتَّصِفٌ دارای صفتی بودن

مَيلٌ مایل شدن

لَهْوٌ سر گرمی

عَبَثٌ کاری بی فایده،عبث

صِیانَهٌ حفظ کردن،نگه داری کردن

ذَائِعٌ انتشار یافتن

ص:۱۵۲

صَنَمٌ بُت

خَمْرٌ شراب

مَیسِرٌ قمار

تَأْدِیبٌ تربیت کردن،آداب دادن

مُرُوءَةٌ مردانَگی

حِلْمٌ حلم،بردباری،خوش اخلاقی

اصْدَقُ راست گوترین

حَدِیثٌ سُخن

فُحْشٌ زشتی

رِوَایةٌ روایت کردن،نقل کردن

تَلْقِیبٌ لقب گذاشتن

إِیدَاعٌ امانت گذاشتن

رَدٌّ بازگرداندن

امِینٌ امانت دار

غَنَمٌ گوسفندها

إِکْتِسَابٌ کسب کردن،به دست آوردن

رِزْقٌ روزی

مَحَاسِنُ الصَّفَاتِ صفت های نیکو

عُرِفَ بِ معروف شد به

اَلدَّرْسُ السّابِعُ*درس ۷

تَجْدِیدٌ از نوساختن

بِنَاءٌ بنا

اخْتِلافٌ اختلاف كردن

زَعِيمٌ پيشوا

حُكْمٌ حكم

ص:۱۵۳

حَمْلٌ برداشتن

رَئِيسٌ رئيس،سردار

طَرَفٌ طرف،جانب

مَوْضِعٌ موضع،جای گذاشتن

إِطْمِئْنَانٌ اطمينان يافتن

فِعْلٌ رفتار

نَفْسٌ نَفْس،روح

مَبْعَثٌ برای پيامبری فرستاده شدن

تَعَبُّدٌ برای عبادت گوشه گيری كردن

مَلَكٌ فرِشته

وَحْی وحی

اتَّفَقَ عَلَی أَنْ اتفاق كرد بر اين كه

اعْلَمَهُ أَنَّ به او معلوم كرد كه

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ*درس ٨

إِخْبَارٌ خبر دادن

حُصُولٌ روی دادن،حاصل شدن

قَتْلٌ كشتن

تَحارُبٌ با هم ديگر جنگ كردن

إِعْرَاضٌ روی گرداندن

ذَمٌّ مذمّت كردن

إِيذَاءٌ اذيت كردن،آزار رساندن

تَعْذِیبٌ عذاب دادن

اشْتِدَادٌ قوی شدن،شدّت یافتن

أَمْرٌ فرمان دادن

هِجْرَهٌ هجرت

ص:۱۵۴

انْتِشَارٌ منتشر شدن

عُمْرٌ عمر

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ*درس ۹

إِبْصارٌ دیدن

خَلْقٌ خلق

أَوْ یا

وَفِیرٌ فراوان

فَضْلٌ نیکی،بخشش

وَهْبٌ بخشیدن

قُدْرَةٌ توانایی

حَمْدٌ ستایش

اَلدَّرْسُ الْعاشِرُ*درس ۱۰

قُدُومٌ وارد شدن

إِکْثَارٌ بسیار کردن

کِفَایهٌ کفایت کردن،کافی شدن،تأمین کردن

حَثٌّ تشویق کردن

صِنَاعَهٌ صناعت

حِینَ وقتی که

افْضَلُ افضل

اسْتِخْرَاجٌ بیرون کردن

الْتِمَاسٌ جست وجو کردن

خَبِیئَهٌ پنهان،نهفته

یصُومُ النَّهَارَ وَیقُومُ اللَّیلَ روزانه روزه و شبانه در عبادت ایستاده

الْبَیعُ الْمَبْرُورُ بیع پاک و بدون ریا و غِلّ و غَشّ

ص:۱۵۵

عَلَيكَمْ بالْعَمَلِ به عمل بچسپید،آن را انجام دهید

أَيكُمْ يكْفِيهِ طَعَامَهُ؟کدام شما او را با طعامش تأمین می کنید؟

اَلدَّرْسُ الْحادِی عَشَرَ*درس ۱۱

قَسَاوَةٌ سخت بودن

دِفْ ءٌ گرمی

إِدْفَاءٌ گرم کردن

جِسْمٌ جسم

حَرَارَةٌ گرما

تَمْتِيعٌ بهره مند کردن

وُصُولٌ رسیدن

اشِعَّةٌ شعاع

نِعْمَةٌ نعمت

مَصْدَرٌ سرچشمه،اصل

احْسَاسٌ احساس کردن

رَحِيلٌ کوچ کردن

نُورٌ روشنی

إِسْتِطَاعَةٌ قادر شدن

مُبَاشَرَةٌ انجام دادن

تَبَخُّرٌ بخار کردن

إِرْتِفَاعٌ بالا برآمدن

رِيحٌ باد

عَاصِفَهٌ بادِ سخت

تَكَاثُفٌ زياد شدن،غليظ شدن

سَحَابٌ ابر

سَوْقٌ راندن

ص:۱۵۶

مُسَاعَدَةٌ کمک کردن

نَبَاتٌ گیاه

نُمُوٌّ رشد کردن،نمو کردن

نَفْعٌ منفعت رساندن

فَائِدَةٌ سود،فایده

نِظَامٌ ترتیب

تَغَیرٌ تغییر یافتن،دگرگون شدن

تَبَدُّلٌ مبدّل شدن

سَیرٌ راه رفتن

جَعَلَهَا تَسِیرٌ او را راه رواند-هدایت کرد

هَیا بِنَا نزدِ ما بشتاب

اَلدَّرْسُ الثّانِی عَشَر*درس ۱۲

ضَمِیرٌ وجدان

رَوْضَةٌ گُلزار

تَنَزُّهٌ به جاهای خوش آب و هوا رفتن

إِتَّجَاهُ رفتن

تَنَقُّلٌ از جایی به جایی رفتن

وَارِفٌ سرسبز و خیلی باطراوت

فَوَّاحٌ خیلی خوش بوی

مَدٌّ دراز کردن

بُسْتانِی باغبان

لَمْحٌ نگاهِ دزدکی کردن

مُرَاقَبَهٌ مراقبت و حراست کردن

نِهَایهٌ آخر

قُفُولٌ بر گشتن

ص:۱۵۷

عَوْدٌ برگشتن

حَیثُ جا،مکان

مَسٌّ دست کشیدن

تَهْذِیبٌ پاکیزه کردن

صَاحِبٌ صاحب

سُرَّ مسرور گشت

تَهْنِئَةٌ تبریک گفتن

جَمْعٌ جمع کردن

تَقَبُّلٌ گرفتن

مُضِی رفتن

فَرِحٌ شاد،خرسند

بَینَمَا یسِیرُ وقتی او راه می رفت

اعْجِبَ بِالشَّیءِ آن چیز را پسندید،از آن خوشش آمد

إِلی انْ تا آن که

دُونَ انْ بدون اینکه

تَصَدَّی لَهُ پیش راه او را گرفت

لا شَکَّ انَّ شکی نیست که

جَزَاءَ امَانَتِهِ از برای پاداش امانت داریش

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ عَشَر*درس ۱۳

قَضَاءٌ قضاوت کردن

أَرْنَبٌ خرگوش

جُحْرٌ لانهْ جانوران در زیر زمین

تَلٌّ تپه

قَفْزٌ پریدن،خیز زدن

نَشِیطٌ شاد

ص:۱۵۸

قَضْمٌ خایدن

عَضٌّ نرم و نازک

فَجْأَةً ناگهان،تصادفاً

صَوْتٌ آواز

اسْتِغَاثَةٌ یاری خواستن،کمک خواستن

انْبِعَاثٌ برآمدن

اسْرَاعٌ شتافتن

اسْتِطْلَاعٌ حقیقت حال را جویا شدن

اَنِینٌ ناله کردن

صُرَاخٌ فریاد زدن

ظَهْرٌ پُشت

تَخَلُّصٌ نجات یافتن،خلاص شدن

اقْبَالٌ روی آوردن

انْقَاذٌ نجات دادن

صَخْرَةٌ سنگ بزرگ

کَادَ یمُوتُ نزدیک بود بمیرد

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ عَشَر*درس ۱۴

اشْفَاقٌ دلسوزی و ترحّم کردن

هُجُومٌ هجوم کردن

دَحْرَجَةٌ غلتاندن

نُهُوضٌ خیستن

انْتِضَاضٌ هجوم كردن،یورش بردن

افْتِراسٌ صَید کردن

عُوَاءٌ أُلّاس کشیدن

بَطَّةٌ مرغابی

ص:۱۵۹

هَزٌّ تکان دادن

مُوَافَقَةٌ موافقت کردن

وَقْفٌ ایستادن

بِرْكَةٌ کولمک

قَبْضٌ گرفتن،قبض کردن

دَعْوَى دعوا

وُقُوعٌ فرامدن

ازَاحَةٌ بیرون کردن،دور کردن

احْتَكَمَ الْقَاضِى نزد حاکم شکایت کرد

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ عَشَر*درس ۱۵

انْطِلَاقٌ رفتن

تَحَقُّقٌ یقین کردن

انْبِطَاحٌ پشت خابیدن(خوابیدن)

تَعَاوُنٌ به یک دیگر کمک کردن

هكَذَا همین طور

خَبِيثٌ پلید،ناپاک

نَاكِرٌ لِلْجَمِيلِ ناشکر،ناسپاس

اَلدَّرْسُ السّادِسُ عَشَر*درس ۱۶

افْرَادُ الْأُسْرَةِ اعضای خانواده

تَنَاوُلٌ میل کرد،استعمال کردن

غَمْسٌ غوتور ساختن

خُضَارٌ سبزيجات، كبودى

مُشْتَرَكٌ مشترك

لُقْمَهٌ لقمه

ص: ۱۶۰

خَجَلٌ خجالت کشیدن

خَطَأٌ خطا

إِدْرَاکٌ درک کردن

سَبْقٌ جلو افتادن،پیش گرفتن

مُنْتَصَفٌ میانه،وسط

تَأَنٍّ آهستگی

امْتِلَاءٌ پُر شدن

اطْبَاقٌ پوشانیدن

فَکٌّ جاغ

مَضْغٌ جویدن،خایدن

ضِرْسٌ دندانِ کُرسی

ابْتِلَاعٌ فرو بردن

کَأْسٌ کاسه

اسْتِخْدَامٌ کار فرمودن

شَبَعٌ سیر شدن

حَوْلَ در اطراف

حَسْبَ عَادَتِهِمْ طبق عادتشان

صَارَیغْسِلُ یدَیهِ به شستَن دو دستَش شروع کرد

اَلدَّرْسُ السّابِعُ عَشَر*درس ۱۷

تَعْلِیمٌ تعلیم دادن،آموختن

نَحْلَةٌ زنبور

جَنْی جمع کردن،چیدن

عَسَلٌ عسل

قُوتٌ غذا،روزی

بِلاَ مَلَل بدون ملامت

ص:۱۶۱

شَدْوٌ خواندن،نغمه سرایی کردن

انْشُودَهٌ سرود

هَنَاءٌ گوارا،بهبودی،خوشی

اطْرَابٌ به طرب درآوردن

خَاطِرٌ خاطر،روح

تَرْدِیدٌ تکرار کردن

عَذْبٌ شیرین

غِنَاءٌ غنا،آواز،نغمه

عُصْفُورٌ گنجشک

عُشٌّ لانه

نَاعِمٌ ملایم،نرم

هُدی هدایت

ارْشَادٌ راهنمایی کردن

صَلاَحٌ خیر،نیکی،خوشی

أَمَلٌ آرزو،امید

خَیبَهٌ ناامید شدن

اَنَاشِیدُ الْهَنَا سرودهای خوش

عَذْبُ الْغِنَا نغمهْ شیرین

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ عَشَر*درس ۱۸

وَدٌّ دوست داشتن

تَحَدُّثٌ سخن گفتن

اهَمُّ مهم ترين

هُدُوءٌ آرامى

مُرْتَفِعٌ بلند

دَلاَلَهٌ دلالت كردن

ص:۱۶۲

نَزَقٌ شتاب زدگی

اتْمَامٌ تمام کردن

مُقَاطَعَةٌ ترک رابطه کردن

انْصِرَافٌ منصرف شدن

سُخْرٌ مسخره کردن

اسْتِهْزَاءٌ استهزا نمودن

عَنْی اهمیت دادن

تَجَنُّبٌ دوری گرفتن

مِزَاحٌ مزاح

ثَرْثَرَةٌ بیهوده،سفسطه

صَمْتٌ ساکت شدن،حرف نزدن

تَمَسُّكٌ چنگ زدن

نَمِيمَةٌ سخن چینی،خبرچینی

تَحْذِيرُ آگاهانیدن

ایاکَ وَالنَّمِيمَةَ برحذر باش از سخن چینی کردن!

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ عَشَر*درس ۱۹

مَصْنَعٌ کارخانه

عَجِيبٌ تعجّب آور

أَينَمَا هر کجا که

وُجُوبٌ ضرور بودن،لازم بودن

تَفْتِيتٌ میده کردن،ریزه کردن

نَابٌ دندان پيش

طَحْنٌ آرد كردن

عَجْنٌ خمير كردن

عَجِينٌ خمير

ص:۱۶۳

لُعَابٌ آبِ دهان

دَفْعٌ تیله کردن،دفع کردن

بَلْعُومٌ مجرای غذا از دهان تا معده

مَرِئٌ سرخ روده

اسْتِقْرَارٌ مستقر شدن،قرار یافتن

مَعِدَهٌ مِعْده

اجْتِمَاعٌ جمع شدن

خَضٌّ افشاندن،تکان دادن

افْرَازٌ جدا کردن

عُصَارَهٌ چکیدهْ, هر چیز فشرده شده،آب میوه

هَضْمٌ هضم کردن

انْتِقَالٌ منتقل شدن،کوچ کردن

مِعی روده

دَقِیقٌ نازُک

امْتِصَاصٌ مکیدن

احْتِیاجٌ نیازمند شدن

رَمْی پرتاب کردن

غَلِیظٌ غلیظ،خشِن

دَمٌ خون

عَظْمٌ استخوان

الْاَسْنَانُ الْاَمَامِیهُ دندان های پیش

اَلدَّرْسُ الْعِشْرُونَ*درس ۲۰

صَدَاقَةٌ صداقت،دوستی

ثَعْلَبٌ روباه

الْتِقَاءٌ برخورد کردن،دیدن

ص:۱۶۴

مُشَاهَدَةٌ دیدن،مشاهده کردن

احْتِجَازٌ منع کردن

تَشَاوُرٌ(با یک دیگر)مشورت کردن

احْتِيالٌ حیله کردن

وَرْطَةٌ ورطه،هلاکت و نابودی

تَقَدُّمٌ جلو آمدن

ایقَاعٌ انداختن

عَمِيقٌ عمیق،چقور

اخْتِبَاءٌ پنهان شدن

انْتِظَارٌ منتظر شدن

لَحْقٌ رسیدن،ملحق شدن

ابْلَاغٌ رساندن

غَدْرٌ خیانت

وَثْبٌ پریدن

غَيرَ لیکن

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۱

رَحِيمٌ مهربان

تَخْفيفٌ سبک کردن

عَنَاءٌ زحمت

هُبُوطٌ پایین فرامدن

طَيَرَانٌ پریدن

زَقْزَقَهٌ چِرق چِرق کردن

سُلَّمٌ نردبان

اسْنَادٌ تکیه دادن

جِذْعٌ تنه درخت

ص:۱۶۵

لُطْفٌ مهربانی

مُكافَأَةٌ پاداش دادن

صَنِيعٌ كار،عمل

كَأَنَّ گويا اين كه

جَعَلَ يزَقْزِقُ شروع كرد به چِرق و چِرقْ كردن

لا يقْوَى عَلَى الطَّيرَانِ پريده نمی تواند

اَلدَّرْسُ الثّانِی وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۲

اعْتِيادٌ عادت كردن

طَرْقٌ كوبيدن

اسْتِئْذَانٌ اجازه خواستن

مُصَافَحَةٌ دست دادن

ايناسٌ مأنوس كردن،اُنس گرفتن

تَارَةً گاهی

حَلْوَى حلوا

اِطَالَةٌ دراز كردن

امَدٌ مهلت،حدّ،دايره

اخْتِيارٌ اختيار كردن

انْسَبُ مناسب تر

بُعَيدٌ كمی بعد

مُبَكِّرٌ بروقت

قَيلُولَةٌ خاب(خواب)چاشتگاهی

وَدَاعٌ-تَوْدِيعٌ خداحافظی کردن،وداع کردن

تَشْيِعٌ گُسیل کردن

بَشَاشَةٌ نوازش،لطف و مهربانی

سَلَّمَ عَلَيهِ به او سلام داد

رَبُّ الْبَيتِ صاحب خانه

ص:۱۶۶

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۳

خَاصٌّ مخصوص،ویژه

مُشَارَکَةٌ شریک بودن

اشْرَاکٌ شرک آوردن

مُسْتَقِیمٌ راست،مستقیم

نَبْذٌ دست کشیدن،ترک کردن

اسْتِمَاعٌ گوش فرا دادن

بُطْلانٌ دروغ،ناراستی

ظَاهِرٌ ظاهر،بیرون

مَعْبَدٌ عبادت خانه

تَحْطِیمٌ شکستن

جُذَّةٌ پاره،قطعه

تَعْلِیقٌ آویختن

تَکْسِیرٌ مَیده-مَیده کردن،شکستن

قَلْبٌ دگرگون کردن

تَرَحٌ حزن،اندوه

انْتِقَامٌ انتقام گرفتن

الاَّ به استثنای،مگر

جَاءَ الْقَوْمُ إِلاّ سَعِیداً قوم آمد به استثنای سعید

أَقْسَمَ بِ-سوگند خورد به

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۴

عَیبٌ عیب کردن

اشَارَهٌ اشاره کردن

نُطْقٌ سخن گفتن،حرف زدن

عَجْزٌ عجز،ناتوانی

ص:۱۶۷

مَنْعٌ منع كردن

حَطَبٌ هيزُم

احْرَاقٌ سوزاندن

تَنْجِيَهٌ رها كردن

نَارٌ آتش

سَلِيمٌ سالم،تندرست

مُعَافى سالم

اهْلاَكٌ نابود كردن

مُغادَرَهٌ ترك كردن

اسْكَانٌ محل سكونت دادن

قَاعِدَهٌ اساس،پايه

حَجٌّ حج كردن

مُشَرَّفٌ شرف داده شده

عَلَى مَقْرُبَهٍ مِنْ در قريبى

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۵

فُؤَادٌ دل،قلب

بَرٌّ خُشكى،زمين

فِدَاءٌ فدا كردن

شِبْرٌ وَجبْ

هَيبٌ ترسيدن

زَحْفٌ خزيدن

سَهَرٌ سهر

سُهَادٌ بی خابی(بی خوابی)

مَوْطِنٌ وطن

هَوْلٌ وحشت

ص:۱۶۸

عَادٍ دشمن،متجاوز

عُلُوٌّ بلندی

عَدُوٌّ دشمن

مِلْ ءُ فُؤَادِی پُر-پُر قلبم

اَلدَّرْسُ السّادِسُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۶

أَرْمَلَهٌ فقیر،محتاج

فَخْمٌ عالی مرتبه،عظیم الفخر

رَغْبَهٌ رغبت،اشتیاق

تَوْسِیعٌ وسیع کردن،گشاد کردن

قَضَاءٌ اقتضا کردن

اسْتِمْلَاكٌ صاحب شدن

حَقْلٌ زمین قابل زراعت

تَوَارُثٌ از یک دیگر ارث بردن

تُرَاثٌ ارث

عَدٌّ شمردن

مَجِیدٌ بُزرگ

بَغْی خواستن

بَدِیلٌ بَدَل

وَقْتَئِذ در همان وقت

تَنَازُلٌ دست کشیدن

رَفْضٌ رها کردن،دور انداختن

تَنْفِيذٌ اجرا کردن

ايهٌ اهميت دادن

غَصْبٌ غصب کردن،با زور و ناحق گرفتن

تَشْييدٌ بنا کردن،مرتفع ساختن

ص:۱۶۹

جَنَاحٌ طرف،جهت،بال

انْتِصَافٌ عدالت كردن،

حقِ را از كسى گرفتن

اعْتِزَامٌ قصد كردن،عزم كردن

تَحَينٌ پاييدن

مَصَادَفَةٌ برخوردن

هَرْوَلَةٌ سراسيمه شتافتن

جُثُوٌّ زانوها را بر زمين گذاشته نشستن

عِدْلٌ لِنگه

تُرَابٌ خاك

إعانَةٌ كمك كردن

رَفَعَ الْقَاضِى به قاضى شكايت كرد

تَهَيبَ حَوْلَ الْأمِيرِ از هيبت امير ترسيد

إِلَّا أَنَّهُ ليكن

بَينَ يدَيهِ در پيش او

حَاوَلَ أَنْ تلاش كرد كه

اَلدَّرْسُ السّابِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس ٢٧

الْفَاءٌ يافتن

ثَقِيلٌ سنگين

الْقَاءٌ انداختن

اطَاقَةٌ طاقت كردن

يسِيرٌ قليل

تَصَوُّرٌ تصوّر كردن

يوْمُ الدِّينِ روز قيامت

تَسَاوى يك سان بودن

ص:۱۷۰

اتِّعَاظٌ نصیحت گرفتن

لِكَی تا اینکه

خَطَرَ لَهُ أَنَّ به ذهن او چنین مطلب رسید که

مَالَ عَلَی مایل شد به

مَعَ انَّ حال آن که،درصورتی که

لَیسَ هَذَا إِلَّا جُزْءً

مِنَ الْأَرْضِ این جز قسمتی از زمین نیست

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۸

اشْهَرُ مشهورترین

حَسَبٌ اصیل زادگی

نَسَبٌ نسب

سِیرَةٌ رفتار

حُسْنٌ نیکوبی،زیبایی

سُمْعَةٌ شهرت،آوازه

رَجَاحَةٌ ترجیح

سَدَادٌ درستی و راستی

خِطْبَةٌ خواستگاری کردن

بِكْرٌ دوشیزه

تَشْجِیعٌ تشجیع کردن

مَلْكٌ صاحبی کردن

كَاهِلٌ میان دو کتف،دوش

عِبْ ءٌ بار سنگین

مُعَانَدَهٌ ستیزه

مُکَابَرَهٌ دشمنی

یدْعَی بِالطَّاهِرَهِ خوانده می شود با پاکیزگی

اصَرَّ عَلَی اصرار کرد بر

ص:۱۷۱

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ وَالْعِشْرُونَ*درس ۲۹

مُرَتَّبٌ باترتیب

أَدَاةٌ جِهاز

هَنْدَسَةٌ مهندسی

تَلْوِينٌ رنگ کنی

عُلْبَةٌ صندوق

مُرَاجَعَةٌ مراجعت کردن

تَنْبِيهٌ آگاه کردن

مِشْجَبُ الثِّياب داربست چوبی که لباس روی آن پهن می کنند

تَأْكِيدٌ تأکید کردن

تَنْظِيمٌ به ترتیب درآوردن

تَسْهِيلٌ سبک کردن

ابْدَاءٌ نشان دادن

مَلْحُوظٌ دیده شونده،قابل ملاحظه

انَاءٌ ظرف

اذْ زیرا

تَزْيِينٌ زینت دادن

حَافَظَ عَلَى محافظت کرد

طاقَةٌ مِنَ الزُّهُورِ مجموعه ای از گل ها

لَيتَ کاش

یا ای کاش

اَلدَّرْسُ الثّلاثُون*درس ۳۰

تَسْوِیهٌ راست کردن

ابْدَاعٌ ساختن(بی سابقه)

قُرْصٌ چرخ

ص:۱۷۲

تَهَادٍ آهسته راه رفتن

فَضَاءٌ فضا

حَبْوٌ بخشيدن،دادن

ضِياءٌ روشنی

فَيضَانٌ لبريز شدن،پُر شدن

نَمَاءٌ سبزش،نمو

كِسَاءٌ لباس

مَوْفُورٌ فراوان

ثَنَاءٌ مدح،ستايش

تَمْجِيدٌ كردن،تعظيم كردن

اهْتَزَّتِ الْأَرْضُ زمين سبز كرد و رويانيد

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالثّلاَثُون*درس ۳۱

ايرَاقٌ برگ كردن

ازْهَارٌ گُل كردن

هَدْرٌ وقور-وقور كردن

ثُغَاءٌ معاس زدن

ابْتِسَامٌ تبسّم كردن

نَاصِعٌ خالص

ابْيَضٌ نَاصِعٌ سَپ سفيد(خيلی سفيد)

لاَمِعٌ درخشنده،تابان

تَفْرِيجٌ پيچ و تاب،كج

زَهْرَةٌ گل

تَغْرِيدٌ خواندن

سِنُوسُو فَراشتروك

شَقْشَقَةٌ شق-شق كردن

ص:۱۷۳

انْعَاشٌ زنده دل کردن

بَعْثٌ برانگیختن

مِلْ ءُ الْعُیونِ پُر-پُری چشم ها

اَلدَّرْسُ الثّانِی وَالثّلاَثُون*درس ۳۲

نَصَبٌ خستگی

تَمَنٍّ تمنا کردن،آرزو کردن

تَسَلّی سرگرم شدن،تسلیت یافتن

اخْطَاءٌ خطا کردن

رَهِیقُ الزَّهْرَهِ آبِ گُل

تَغَذّ غذا خوردن،تغذیه کردن

مُجْدِبٌ بی حاصل،خشک

شَمْعٌ موم عسل

ضَیاعٌ ضایع شدن،گم شدن

مَئُونَهٌ قوت

دَئُوبٌ کسی که بدون ملال کار می کند

احْتَذَی حَذْوَهُ اقتدا کرد به او

طِوَالَ النَّهَارِ روز دراز،در دوام روز

انَّمَا در حقیقت

مَرْحَی لَکَ!آفرین بر تو!

اَلدَّرْسُ الثّالِثُ وَالثّلاَثُون*درس ۳۳

حَنُونٌ مهربان

رَؤُوفٌ رئوف،مهربان

حَبِيبٌ محبوب

عَطُوفٌ مهربان،نيكوكار

ص:۱۷۴

وَرْدَةٌ گَل

غُرْفَةٌ خانه

فِنَاءُ الدّارِ پیشگاه خانه

حِضَانَةٌ بغل کردن،در آغوش گرفتن،پرورش دادن

مُدَاعَبَةٌ شوخی کردن،بازی کردن

تَطَلُّعٌ نگاه کردن

اسْتِبْشَارٌ خوش حال شدن،ذَوْق کردن

صِیانَةٌ نگه داشتن

اَلدَّرْسُ الرّابِعُ وَالثّلاَثُون*درس ۳۴

ذَبْحٌ سرش را بریدن

اعْتِدَاءٌ ستم کردن

ادِّعَاءٌ ادّعا کردن

وَضْعٌ وضع حمل کردن

خَوْفٌ ترسیدن

اسْتِیقَافٌ بازداشتن

تَدَلِّی آویزان شدن

اتِّخَاذٌ گرفتن

ثَدْی پستان زن

بَطْشٌ به سختی حمله کردن

بِئْرٌ چاه

إسْتِقَاءٌ آب برداشتن

دَوْرٌ نوبت

سُقْیا آب دادن

تَوَلِّی رفتن

ص:۱۷۵

قُرَّهُ عَينٍ لی وَلَکَ خرسندی بر من و تو

عَسَی أَنْ ینْفَعَنَا شاید به ما سودی بخشد

تَقَاذَفَتْ بِهِ الْأَمْوَاجُ امواجِ آبْ او را به یک دیگر کوبید

اَلدَّرْسُ الْخامِسُ وَالثّلاثُون*درس ۳۵

فَتْرَهٌ مدّتِ کوتاه

مَهْلٌ آهستگی

اسْتِحْیاءٌ شرم کردن

اسْتِئْجَارٌ کرایه کردن

قَارِسٌ سرمایی شدید

اینَاسٌ دیدن

مَکْثٌ ایستادن

جَذْوَهٌ آتش سرخ شده

اصْطِلاَءٌ گرم کردن

بُقْعَهٌ جا،محل،مکان

تَلَقِّی گرفتن

اسْتِکْبارٌ تکبُر ورزیدن

انْقَاذٌ نجات دادن

اضْطِهَادٌ ستم،فشار

یمٌّ دریا

نَجاهٌ نجات

غَرْقٌ غرق شدن

اَلدَّرْسُ السّادِسُ وَالثّلاثُون*درس ۳۶

نَمْلَةٌ مورچه

عُودٌ شاخهْ درخت

ص:۱۷۶

تَصْوِيبٌ راست کردن

بُنْدُقِيهٌ تُفنگ

عَضٌ گَزيدن

مُؤْلِمٌ دردناك

انْحِنَاءٌ کج شدن

تَفَقُّدٌ به جست وجوی چیزی پرداختن

اَلدَّرْسُ السّابِعُ وَالثّلاثُون*درس ۳۷

احْسَاسٌ احساس کردن،حس کردن

بَيتُ لَحْمٍ شهری در قریبی قُدس

نَخْلَهٌ خُرما

بَشَرٌ سَوِي شخص کامل خلقه و بی عیب

شَيءٌ فَرِی چیز جعلی و دروغی

بَغِی زن فاحشه

ايصَاءٌ وصیت کردن

مَا دَامَ مادامی که

قَحْطٌ قحطی

تَوَقُّعٌ منتظر چیزی شدن

رَجَاءٌ امیدوار شدن

تَفْرِيجٌ برطرف کردن

وُرُودٌ وارد شدن

عِيرٌ کاروان

بُرٌّ گندم

زَیتٌ روغن زیتون

زبِیبٌ مویز،کشمش

انَاخَهٌ ایستادن

ص:۱۷۷

ارْبَاحٌ سود دادن،فایده دادن

شِرَاءٌ خرید و فروش

ابْرَاءٌ معالجه کردن

أَكْمَهُ کور مادرزاد

أَبْرَصُ پیس

صَفْحٌ بخشیدن

صَلْبٌ دار زدن

اَلدَّرْسُ الثّامِنُ وَالثّلاَثُون*درس ۳۸

اعْمَى کور

اقْرَعٌ کَل

ابْتِلاَءٌ آزمایش کردن

جِلْدٌ پوست

قَذَرٌ چِرک آلود

انْجَابٌ به وجود آوردن

ابِلٌ شُتر

نَاقَةٌ عُشَرَاءُ شُتر حامله

قَذِرَنِی النَّاسُ مردم از من متنفّر شدند

اَلدَّرْسُ التّاسِعُ وَالثّلاَثُون*درس ۳۹

تَبَلُّغٌ قناعت کردن

تَصييرٌ تغییر دادن

صَيرَهُ وقتش را عوض کرد

ابْنُ سَبِيلٍ مسافر

اجْهَادٌ زحمت دادن

سَخَطٌ خشمگين شدن

ص:۱۷۸

انْقَطَعَتْ بِی الْحِبَالُ لَمْ اسْتَطِعِ الْسَفَرَ لِفَقْرِی وَعَجْزِی

لاَ بَلاَغَ وُصُولَ الَی بِلادِی

كَابِراً عَنْ كَابِرٍ شَرِيفاً عَنْ شَرِيفٍ مِنْ أَجْدادِی

اَلدَّرْسُ الْأَرْبَعُون*درس ۴۰

قَصٌّ نقل كردن

اسْتِيقَاظٌ بيدار شدن

مُوَاءٌ ميو-ميو كردن گربه

تَمَسُّحٌ خود را ماليدن

عَيفٌ ناپسنديدن

ظَمْآنُ ظَمْأَی تشنه

حُزْنٌ غم،غصّه

تَأْثِيرٌ تأثير كردن

غَرَضٌ مقصد

سِجْنٌ زندان

مِصْرَاعٌ طبقهْ درب

هَنَاءَةٌ خوشبختی

ايثَارٌ بر گزيدن،ترجيح دادن

وَثِيرٌ نرم

زَاهِدٌ پارسا،تاركِ دنيا

رَابَنِی أَمْرُهَا كار او مرا به شکّ و شبهه انداخت

حَفَلَ بِهِ به آن اهميت داد

اَلدَّرْسُ الْحادِی وَالْاَرْبَعُون*درس ۴۱

اسْتِنْصَاحٌ طلب نصیحت کردن

عَطْسٌ عطسه کردن

ص:۱۷۹

تَشْمِيتٌ گفتن يرْحَمُكَ الله

عِيادَةٌ از مريض ديدن كردن

تَبَعٌ دنبال چيزى رفتن

تَحابٌّ يكديگر را دوست داشتن

افْشَاءٌ فاش كردن

حُسْنُ صَحابَتِى حُسْنُ مُعَاشَرَتِى وَمُخَالَطَتِى

الدّرسُ الثّانى والاربَعُون*درس ۴۲

اعتِقادٌ اعتقاد كردن, باوركردن

نِدٌّ مثل, همانند, شبيه

ضِدٌّ ضد

كُفوءٌ همانند, مشابه, همتا, مثل

تَشبيهٌ مانند كردن

مُنَزَّهٌ پاك بوده, دوربوده

اسْتعارَةٌ در لغت به معناى«به عاريت گرفتن»است, ولى در اصطلاح علم بلاغت, به كار بُردن لفظ است در غير معناى حقيقى آن به خاطر علاقه اى كه بين معناى حقيقى و معناى مجازى وجود دارد.

مَجازٌ«مجاز»لفظى است كه در غير معنايى كه براى آن وضع شده است به كار رود.

نظير شبيه, مانند

إشراكٌ شريك كردن

تَقَرُّبٌ نزديكى جُستن

وَثَنٌ بُت

جَنازَةٌ جنازه, مرده

مُوَاسَاةٌ کمک کردن

استِحبابٌ خوب شماریدن

جَوْرٌ ستم کردن

حَیفٌ ستم کردن

إطاقَةٌ طاقت آوردن

مُعاقَبَةٌ مجازات کردن

الثّالث والاربعون*درس ۴۳

سَفارَةٌ میانجی گری

رَبّانی خدایی, ربانی

دَرنٌ چرک, کثافت

مَنْفَعَةٌ فائده

مَصْلَحَةٌ فایده, مصلحت

تَزْکِیَةٌ پاک کردن

مَساءَةٌ گفتار یا کردار بد

مَفْسَدَةٌ مایه فساد

اقترانٌ همراهی کردن

مَقْدورٌ کار مقدور وممکن

خُضوعٌ کرنش کردن

لَقْفٌ به سرعت ربودن

أَفْكٌ دروغ گفتن

تَضاءُلٌ ضعیف وخرد شدن

مُجاراةٌ به همراه رفتن

بَلاغَةٌ(در سخن)رسا بودن

فَصاحَةٌ(در سخن)روان بودن

سُمُوٌّ بلندی

صاعِقَةٌ صاعقه،رعد وبرق

إذْلالٌ خار کردن

ص:۱۸۱

إدْهاشٌ به دهشت آوردن

خُنوعٌ ذليل شدن

مُهطِعٌ شتاب كننده

تَحدٍّی به مبارزه طلبيدن

نَكْصٌ(به عقب)باز گشتن

مَقْرونٌ همراه

عِصْمَةٌ ملكه دوری گزيدن از گناه

تَجْويزٌ جائز كردن

مُنافاةٌ منافات داشتن

فِطْنَةٌ تيزهوشی

ذَكاءٌ تيزهوشی

مُداناةٌ نزديكی كردن

رُكونٌ تمايل پيدا كردن

مُحَرَّفٌ تحريف شده

اوْفَقُ موفّق تر

موازاةٌ روبه رو شدن

مُكْرُمَةٌ بزرگواری

مُقارَبَةٌ نزديكی كردن

اعتراءٌ دچار شدن, دامنگير شدن

مُغالِطٌ دشمن ستيزه جو

الدّرس الرّابع والاربعون*درس ۴۴

إثابَةٌ پاداش دادن

عَی(در کاری)درمانده شدن, نتوانستن, عاجز شدن

لَبْسٌ شُبهه

عَظْمٌ استخوان

ص:۱۸۲

رَمیمٌ پوسیده

قِسْطٌ عدل

مِثقال وزن

حَبَّةٌ یک دانه گندم

خَرْدَلٌ خردل, اسپندان

شَفاعَةٌ شفاعت کردن

عَفْوٌ گذشتن

بَرْزَخٌ حائل(و در اصطلاح شرع, عالمی است میان دنیا و آخرت).

حُلُولٌ فرا رسیدن

تَسْوِیَةٌ(چیزی را)صاف و راست کردن

بَنانٌ انگشتان

إعادَةٌ برگرداندن

نُشُورٌ زنده شدنِ مُردگان

هَیئَةٌ هیئت, شکل

اسْتَغْرابٌ عجیب و غریب شمردن

ص:۱۸۳

اَلْهِدَايهُ فِى النَّحْوِ(عَلى تَرْتِيبِ الْكَافِيهِ)

اشاره

الْحَمْدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمِينَ وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ وَالصَّلاهُ وَالسَّلام عَلى خَيرِ خَلْقِهِ سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

أَمَّا بَعْدُ فَهذا مُخْتَصَرٌ مَضْبُوطٌ فى عِلْمِ النَّحْوِ جَمَعْتُ فِيهِ مُهِمَّاتِ النَّحْوِ على تَرْتِيبِ الْكافِيهِ مُبَوِّباً وَمُفَصِّلاً بِعِبارَهٍ واضِحَهٍ مَعَ إِيرادِ الأَمْثِلَهِ فى جَمِيعِ مَسائِلِها مِنْ غَيرِ تَعَرُّضٍ لِلأَدِلَّهِ وَالْعِلَلِ لِئَلَّا يشَوَّشَ ذِهْنُ الْمُبْتَدِئِ عَنْ فَهْمِ الْمَسائِلِ.

وَسَمَّيتُهُ بِ"الْهِدايهِ" رَجاءً أَنْ يهْدِى اللهُ بِهِ الطَّالِبِينَ وَرَتَّبْتُهُ على مُقَدِّمَهٍ وَثَلاثِ مَقالاتٍ وَخاتِمَهٍ بَتَوْفِيقِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَّامِ.

أَمَّا الْمُقَدِّمَهُ:فَفى الْمَبادِئِ الَّتِى يجِبُ تَقْدِيمُها لِتَوَقُّفِ الْمَسائِلِ عَلَيها؛فَفِيها ثَلاثَهُ فُصُولٍ:

الفَصْلُ الأَوَّلُ:عِلْمُ النَّحوِ

النَّحوُ:عِلْمٌ بِأُصُولٍ تُعْرَفُ بِهَا أحْوَالُ أَوَاخِرِ الكَلِمِ الثَّلاثِ مِنْ حَيثُ الإعْرَابِ وَالبِناءِ،وكَيفيهُ تَركِيبِ بَعْضِهَا مَعَ بَعْضٍ.

والغَرَضُ مِنْهُ:صِيانَهُ اللِّسَانِ عَنِ الخَطَأِ اللَّفظِى فى كَلامِ العَرَبِ.

وَمَوْضُوعُهُ:الكَلِمَهُ و الكَلامُ.

اَلفَصْلُ الثَّانِى:اَلكَلِمَهُ وأَقْسَامُهَا

الكَلِمَهُ:لَفْظٌ وُضِعَ لِمَعْنًى مُفْرَدٍ،وَهى اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ،لأَنّها إمَّا أَنْ لا تَدُلَّ على مَعْنًى فى

ص:۱۸۵

نَفْسِـهَا،فهِى(الحَرْفُ)أوْ تَـدُلَّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِـهَا،وَاقْتَرَنَ مَعْناها بَأَحَـدِ الأزْمِنَهِ الثَّلاثَه،فَهِى(الفِعْلُ)،أَوْ تَدُلَّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِـهَا وَلَمْ يقْتَرِنْ مَعْنَاهَا بِأَحَدِ الأزمِنَهِ،فَهِى(الاسمُ).

الاسْمُ:كَلِمَهٌ تَدُلُّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِهَا غَير مُقْتَرِنٍ بِأَحَدِ الأزْمِنَهِ الثَّلاثَهِ،أَعْنِى الماضِى وَالحالَ وَالاسْتِقبَالَ نَحْوُ:(رَجُلٌ وَعِلْمٌ)،وَعَلامَتُهُ أَن يصِحَّ الإخبارُ عَنهُ،وَبِهِ نَحْوُ:(زَيدٌ قائِمٌ)،وَالإضافَهُ نَحْوُ:(غُلامُ زَيدٍ)،وَدُخُولُ لامِ التَّعْرِيفِ عَلَيهِ نَحْوُ:(الرَّجُلُ)،وَأَنْ يصِحَّ فِيهِ الجَرُّ و التَّنْوِينُ وَالتَّثْنِيهُ وَالجَمْعُ وَالنَّعْتُ وَالتَّصْغِيرُ وَالنِّداءُ،فإنَّ كُلَّ هذِهِ مِنْ خَواصِّ الاسْمِ.

ومَعْنى(الإخْبارُ عَنْهُ)أَنْ يكُونَ مَحْكوماً عَلَيهِ،فَاعِلاً،أَو مَفْعُولاً،أَو مُبْتَدَأً.وَمَعْنَى(الإخْبارُ بِهِ)أَنْ يكُونَ مَحْكُوماً بِهِ كَالْخَبَرِ.

الفِعـلُ:كَلِمَـهٌ تَـدُلُّ على مَعْنًى فى نَفْسِـهَا مُقْـتَرِنٍ بِأَحـدِ الأَـزمِنَهِ الثَّلاثَـهِ نَحْـوُ:(نَصَـرَ،ينْصُـرُ،اُنْصُـرْ)،وَعَلامَتُهُ أَْن يصِحَّ الإخْبـارُ بِـهِ لا عَنْهُ،وَدُخُولُ(قَدْ،والسِّين،وَسَوْفَ،وَالجازِم)عَلَيهِ نَحْوُ:(قَدْ نَصَرَ،وَسينْصُرُ،وَسَوْفَ ينْصُرُ،وَلَمْ ينْصُرْ)،وَالضَّمائِرِ البَارِزَهِ المَرفُوْعَهِ بِهِ نَحْوُ:(كَتَبْتُ)،وَتَاءِ التَّأْنِيثِ السَّاكِنَهِ نَحْوُ:(كَتَبَتْ)،وَنُونِ التَّأْكِيدِ نَحْوُ:(اكْتُبَنْ)فَإِنَّ كُلَّ هذِهِ مِنْ خَواصِّ الفِعْلِ.

الحرفُ:كَلِمَهٌ لا تَـدُلُّ عَلَى مَعْنًى فى نَفْسِـهَا،بَلْ فى غَيرِهَا نَحْوُ:(مِنْ)وَ(إِلى)فَإِنَّ مَعْنَاهُما الابْتِداءُ وَالانْتِهَاءُ،وَلكِنْ لا تَدُلّانِ عَلَى مَعْنَاهُما إِلّا بَعْدَ ذِكْرِ مَا يفْهَمُ مِنْهُ الابْتِداءُ والانتِهَاءُ ك-(البَصْرَهِ)وَ(الكُوفَهِ)فى قَوْلِكَ:(سِرْتُ مِنَ البَصْرَهِ إِلى الكَوفَهِ).

وَعَلامَهُ الحَرْفِ أَنْ لا يصِحَّ الإخْبَارُ عَنْهُ،وَلا بِهِ،وأَنْ لا يقْبَلَ عَلامَاتِ الأسْمَاءِ،وَلا عَلامَاتِ الأفْعَالِ.

وَلِلْحَرْفِ فى كَلامِ العَرَبِ فَوَائِدُ كَثِيرَهٌ،كالرَّبْطِ بَينَ الاسْمَينِ نَحْوُ:(زَيدٌ فى الدَّارِ)،أَو اسْمٍ وَفِعْلٍ نَحْوُ:(كَتَبْتُ بالقَلَمِ)،أَوْ جُملَتَينِ نَحْوُ:(إنْ جاءَنِى سَعِيدٌ فَأَكْرِمْهُ)،وَغَيرِ ذلِكَ مِنَ الفَوَائِدِ الَّتِى سَيأْتِى تَعْرِيفُهَا فى القِسْمِ الثّالِثِ إنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالى.

الفَصْلُ الثَّالِثُ:الكَلامُ

اشاره

الكَلامُ:لَفْظٌ تَضَمَّنَ الكَلِمَتَينِ بِالإسْنَادِ.وَالإسْنَادُ نِسْبَهُ إِحْدى الكَلِمَتَينِ إلى الأُخْرى،بِحَيثُ تُفيدُ المُخاطَبَ فَائِدَهً يصِحُّ السُّكُوتُ عَلَيهَا نَحْوُ:(قَامَ زَيدٌ).

فَعُلِمَ أَنَّ الكَلامَ لا يحْصُلُ إلّا مِنْ اسْمَينِ نَحْوُ:(زَيدٌ واقِفٌ)،وَيسمَّى جُمْلَةً اسْمِيهً،أَو فِعْلٍ وَاسْمٍ نَحْوُ:(جَلَسَ سَعِيدٌ)،ويسمَّى جُمْلَةً فِعليهً،إذْ لا يوجَدُ المُسْنَدُ و المُسْنَدُ إلَيهِ مَعاً فى غَيرِهِمَا،فَلا بُدَّ لِلكلامِ مِنْهُمَا.

فَإنْ قِيلَ:هذا ينْتَقِضُ بِالنِّداءِ نَحْوُ:(يا خَالِدُ)،قُلْنَا:حَرْفُ النِّداءِ قَائِمٌ مَقَامَ(أَدْعُو،وَأَطْلُبُ)وَهُوَ الفِعْلُ فَلا ينْتَقِضُ بِالنِّداءِ.

فَإذَا فَرَغْنا مِن المُقَدِّمَهِ فَلْنَشْرَعْ فى الأقسامِ الثّلاثهِ و اللّهُ المُوَفِّقُ المُعِينُ.

القِسْمُ الأَوَّلُ:فى الاسْمِ

اشاره

الاسْمُ ينْقَسِمُ إلى قِسْمَينِ:مُعْرَبٍ،وَمَبْنِى،وَنَذْكُرُ أَحْكَامَهُ فى بَابَينِ:

البَابُ الأَوَّلُ:فى الاسْمِ المُعرَبِ

وَفيهِ مُقَدِّمَهٌ،وَثَلاثَهُ مَقَاصِدَ،وخَاتِمَهٌ.أمّا الْمقَدِّمِهُ،فَفيهَا ثَلاثَهُ فُصُولٍ.

الفَصْلُ الأَوَّلُ:فى تَعريفِ الاسْمِ المُعْرَبِ

الاسمُ المُعْرَبُ:هُوَ كُلُّ اسْمٍ رُكِّبَ مَعَ غَيرِهِ ولا يشْبِهُ مَبْنِى الأَصْلِ،أعْنِى الحَرْفَ،وَالفِعْلَ المَاضِى و الأمْرَ الحَاضِرَ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)فى(جاءَ سَعِيدٌ)لا(سَعِيد)وَحْدَهُ،لِعَدَمِ التَّرْكِيبِ،ولا(هذا)فى(قامَ هذا)لِوُجودِ الشَّبَهِ بالحَرْفِ،ويسَمَّى(مُتَمَكِّناً)لِقَبُولِهِ التَنْوينَ،وَحُكْمُهُ أَنْ يخْتَلِفَ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ العَوامِلِ لَفْظاً نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ،ورَأَيتُ زَيداً،ومَرَرْتُ بِزَيدٍ)،أَوْ تَقْدِيراً نَحْوُ:(جَاءَنِى فَتًى،وَرَأَيتُ فَتًى،ومَرَرْتُ بِفَتًى).

وَالإعْرابُ:مَا بِهِ يخْتَلِفُ آخِرُ المُعْرَبِ كَالضَّمَّهِ،والفَتْحَهِ،وَالكَسْرَهِ،وَالوَاوِ،والياءِ،والألِفِ.

وَإعْرابُ الاسْمِ ثَلاثَهُ أَنواعٍ:رَفْعٌ،وَنَصْبٌ،وَجَرٌّ.

والْعامِلُ:مَا يحْصُلُ بِهِ الرَّفْعُ،والنَّصْبُ،وَالجَرُّ.وَمَحَلُّ الإعْرابِ مِنَ الاسْمِ هُوَ الحَرْفُ الآخِرُ نَحْوُ:(قَرَأَ خَالِدٌ)فَإنَّ(قَرَأَ)عَامِلٌ،وَ(خَالِدٌ)مَعْرَبٌ،والضَّمَّهُ إعْرابٌ،وَحَرْفُ الدَّالِ مِنْ(خَالِدٌ)مَحَلُّ الإعْرابِ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لا مُعْرَبَ فى كَلامِ العَرَبِ إلّا الاسْمُ المُتمكّنُ و الفِعلُ المُضارِعُ.وَسَيجِىءُ حُكْمُهُ فى القِسْمِ الثَّانِى إنْ شاءَ اللّهُ تعالى.

الفَصْلُ الثَّانی:فی أَصنَافِ إعْرابِ الاسْمِ

إعْرابُ الاسْمِ تِسْعَهُ أَصْنَافٍ:

الأوَّلُ:أنْ یکُونَ الرَّفْعُ بالضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَرُّ بالکَسْرَهِ،وَیخْتَصُّ بِمَا یلی:

أ)بِالاسْمِ المُفْرَدِ المُنْصَرِفِ الصَّحیحِ،وَهُوَ عِنْدَ النُّحَاهِ:مَا لا یکونُ آخِرُه حَرْفَ عِلَّهٍ نَحْوُ:(أَسَدٌ).

ب)بِالجَارِی مَجْرَی الصَّحیحِ،وَهُوَ:مَا یکُونُ آخِرُه واواً،أو یاءً مَا قَبْلَهَا سَاکِنٌ نَحْوُ:(دَلْوٌ،وَظَبْی).

ج)بالجَمْعِ المُکَسَّرِ المُنْصَرِفِ نَحْوُ:(رِجالٌ).

تَقُولُ:(هَاجَمَنِی أَسَدٌ،وَجَرْوٌ،وظَبْی،ورِجَالٌ،ورَأَیتُ أَسَداً،وَجَرْواً وظَبْیاً وَرِجَالاً،وَمَرَرْتُ بِأَسَدٍ،وَجَرْوٍ،وظَبْی،ورِجَالٍ).

الثَّانی:أنْ یکُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّهِ،والنَّصْبُ وَالجَرُّ بالکَسْرَهِ،وَیخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُؤَنَّثِ السَّالِمِ نَحْوُ:(مُسْلِمَاتٍ)،تَقُولُ:(جَاءَتنِی مُسْلِمَاتٌ،وَرأیتُ مُسْلِمَاتٍ،ومَرَرْتُ بِمُسْلِمَاتٍ).

الثَّالِثُ:أَنْ یکُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّهِ،والنَّصبُ وَالجَرُّ بالفَتْحَهِ،ویخْتَصُّ بِغَیرِ المُنْصَرِفِ نَحْوُ:(أحْمَد)،تَقُولُ:(جَاءَنِی أحْمَدُ،وَرَأیتُ أحْمَدَ،ومَرَرْتُ بِأحْمَدَ).

الرَّابِعُ:أَنْ یکونَ الرَّفْعُ بِالوَاوِ،وَالنَّصْبُ بِالألِفِ،وَالجَرُّ بالیاءِ،وَیخْتَصُّ بِالأسْمَاءِ السِّتَّهِ،مُکَبَّرَهً(غَیرَ مُصَغَّرَهٍ)مُفردَهً(غَیرَ مُثَنَّاهٍ وَلا جَمْعٍ)مُضَافَهً إلی غَیرِ یاءِ المُتَکَلِّمِ،وَهِی:أَخُوکَ،وأَبُوکَ،وَحَمُوکَ،وَفُوکَ،وَهَنُوکَ،وَذُو مَالٍ،تَقُولُ:(جَاءَنِی أَخُوکَ،وَرَأَیتُ أَخَاکَ،وَمَرَرْتُ بِأَخِیکَ)وَکَذا البَوَاقِی.

الخامِسُ:أنْ یکُونَ الرّفْعُ بالألِفِ،والنَّصْبُ وَالجَرُّ بِالیاءِ المَفْتُوحِ مَا قَبْلَهَا،وَیخْتَصُّ بالمُثَنَّی،وَ(کِلاَ)وَ(کِلْتَا))إذا کَانَا مُضَافَینِ إلی ضَمِیرٍ،وَ(اثْنَانِ وَاثْنَتَانِ)،تَقُولُ:(جَاءَنی الرَّجُلانِ کِلاهُمَا،وَاثْنَانِ،وَرَأَیتُ الرَّجُلَینِ کِلَیهِمَا،وَاثْنَینِ،وَمَرَرْتُ بِالرَّجُلَینِ کِلَیهِمَا وَاثْنَینِ).

السَّادِسُ:أَنْ یکُونَ الرَّفْعُ بِالوَاوِ المَضْمُوم مَا قَبْلَهَا،وَالنَّصْبُ و الجَرُّ بالیاءِ المَکْسُورِ مَا قَبْلَهَا،وَیخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُذَکَّرِ السَّالِمِ،(والمُلْحَقُ بِهِ)ک-أُوْلی،وَعِشْرِینَ وَأَخَوَاتِهَا،تَقُولُ:(جَاءَنِی مُسْلِمُونَ،وَعِشْرُونَ رَجُلاً،وَأُولُو مالٍ،وَرَأَیتُ مُسْلِمِینَ،وَعِشْرِینَ رَجُلاً،وَأُولی مَالٍ،وَمَرَرْتُ بِمُسْلِمِینَ،وَعِشْرِینَ رَجُلاً،وَأُولِی مَالٍ).

وَاعْلَمْ أَنَّ نُوْنَ التَّثْنِيهِ مَكْسُورَةٌ أَبَداً،وَنُوْنَ الجَمْعِ مَفْتُوحَةٌ أَبَداً،وَهُما يسْقُطَانِ عِنْدَ الإضَافَهِ نَحْوُ:(جَاءَنى غُلامَا زَيدٍ،وَمُسْلِمُو مِصْرَ).

السَّابِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَهِ،وَالنَّصْبُ بِتَقْدِير الفَتْحَهِ،وَالجَرُّ بِتَقْدِيرِ الكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِالمَقْصُورِ،وَهُوَ:مَا آخِرُهُ أَلِفٌ مَقْصُورَةٌ نَحْوُ:(مُوْسى)،وَبِالمُضَافِ إلى ياءِ المُتَكَلِّم غَيرَ التَّثْنِيهِ وَالجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ نَحْوُ:(غُلامِى)تَقُولُ:(جَاءَنى مُوْسَى وَغُلامِى،وَرَأَيتُ مُوْسَى وَغُلامِى،وَمَرَرْتُ بِمُوْسَى وَغُلامِى).

الثَّامِنُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّهِ،وَالنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَرُّ بِتَقْدِيرِ الكَسْرَهِ،وَيخْتَصُّ بِالمَنْقُوصِ،وَهُوَ:ما آخِرُهُ ياءٌ مَكْسُورٌ مَا قَبْلَهَا نَحْوُ:(القَاضِى)تَقُولُ:جَاءنِى القَاضِى،ورَأَيتُ القَاضِى،وَمَرَرْتُ بِالقَاضِى).

التَّاسِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الوَاو،وَالنَّصْبُ وَالجَرُّ بِالياءِ لَفْظاً،وَيخْتَصُّ بِالجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ مُضَافاً إلى ياءِ المُتَكَلِّمِ،تَقُولُ:(جَاءَنِى مُعلِّمى)،أَصْلُهُ مُعلِّمُوْى،اِجْتَمَعَتِ الوَاوُ وَالياءُ فى كَلِمهٍ وَاحِدَهٍ،وَالأُولى مِنْهُمَا سَاكِنَهٌ،فَقُلِبَتِ الوَاوُ ياءً،وأُدْغِمَتْ فى الياءِ وَأُبدِلَتِ الضَّمَّهُ بِالكَسْرَهِ،مُنَاسَبَهً لِلْياءِ،فَصَارَ مُعَلِّمِى تَقُولُ:(جَاءَنِى مُعلِّمِى،وَرَأَيتُ مُعلِّمِى،وَمَرَرْتُ بِمُعلِّمِى).

اَلفَصْلُ الثَّالِثُ:

الاسْمُ الْمُعرَبُ نَوعانِ:

أ)مُنْصَرِفٌ،وَهُوَ مَا ليسَ فِيهِ سَبَبَانِ مِنَ الأسْبَابِ التِّسْعَهِ الآتِيهِ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)،وَيسَمَّى مُتَمَكِّناً.

وَحُكْمُهُ أنْ تَدْخُلَهُ الحَرَكَاتُ الثَّلاثُ مَعَ التَّنْوِينِ مِثْلُ:أَنْ تَقُولَ:(جَاءَنِى سَعِيدٌ،ورَأيتُ سَعِيداً،ومَرَرْتُ بِسَعِيدٍ).

ب)غَيرُ مُنْصَرِفٍ،وَهُوَ مَا فيه سَبَبَانِ مِنَ الأسْبابِ التِّسْعَهِ،أَوْ واحِدٌ مِنْهَا يقوُمُ مَقَامَهُمَا.

وَحُكْمُهُ أَنْ لا تَدْخُلَهُ الكَسْرَهُ و التَّنْوِينُ،وَيكُونَ فى مَوْضِعِ الجَرِّ مَفْتُوحاً كَمَا مَرَّ.

والأَسْبَابُ التِّسْعَهُ هِى:

الْعَدْلُ،وَالوَصْفُ،والتَّأنِيثُ،والمَعْرِفَهُ،والعُجْمَهُ،والجَمْعُ،وَالتَّرَكِيبُ،وَوَزْنُ الفِعْلِ،وَالألِفُ و النُّونُ الزَّائِدَتَانِ.

وَتَفْصِيلُها كَما يلى:

١)العَدْلُ:وَهُوَ تَغْيِيرُ اللَفْظِ مِنْ صِيغَتِهِ الأصْلِيهِ إلى صِيغَةٍ أَخْرَى(بِلا تَغْيِيرٍ فى المَعْنَى)،وَهُوَ عَلَى قِسمَين:

أ)تَحْقِيقِى نَحْوُ:(مَثْنَى،ثُلاثَ)وَهُمَا مَعْدُولانِ حَقِيقَةً عَن(اثْنَينِ اثْنَينِ،وَثَلاثَهٍ ثَلاثَهٍ).

ب)تَقْدِيرى نَحْوُ:(عُمَرُ،زُفَرُ)حَيثُ قُدِّرَ فيهِمَا العُدُولُ عَن(عَامِرِ وَزَافِرِ)لِيوَجَّهَ بِهِ مَنْعُ الصَّرْفِ.

وَعُلِمَ مِنْ ذلِك أَنَّ العَدْلَ يجْتَمِعُ مَعَ الوَصْفِ فى الأوَّلِ،وَمَعَ العَلَمِيهِ فى الثَّانى،ولا يجْتَمِعُ مَعَ وَزْنِ الفِعْلِ أَصْلاً.

٢.اَلوَصْفُ:وَشَرْطُهُ أَنْ يكُونَ وَصْفاً فى أَصْلِ الوَضْعِ،فَإِنَّ(أَسْوَد،وَأَرْقَم)غَيرُ مُنْصَرفِينِ،وَإِنْ صَارا اسْمَينِ لِلحَيهِ،لأَصالَتِهِمَا فى الوَصْفيهِ.وَ(أَرْبَع)فى قَوْلِك:(مَرَرْتُ بِنِسْوَةٍ أرْبَعٍ)مُنْصَرِفٌ،مَعَ أَنَّ فيهِ وَصْفيهً وَوَزْنَ الفِعْلِ،لِعَدَمِ الأصلِيهِ فى الوَصْفِ،وَلا يجْتَمِعُ الوَصْفُ مَعَ العَلَمِيهِ أصْلاً.

٣.التَّأْنِيثُ بِالتَّاءِ:وَشَرْطُهُ أنْ يكُونَ عَلَماً نَحْوُ:(طَلْحه وفَاطِمَه)وَكَذا المَعْنوى وهُوَ مَا جُعِلَ عَلَماً دُونَ عَلامهِ تَأنِيثٍ،مِثْلُ:(زَينَب).

ثُمَّ المُؤنَّثُ المَعنَوى إنْ كَانَ ثُلاثِياً سَاكِنَ الوَسَطِ غَيرَ أَعْجَمِى يجُوزُ صَرْفُهُ مَعَ وُجُودِ السَّبَبَينِ نَحْوُ:(هِنْد)لأَجْلِ الخِفَّهِ،وَإلاّ وَجَبَ مَنْعُهُ نَحْوُ:(زَينَب،وسَقَر،ومَاه،وجَوْر).

وَالتَّأنِيثُ بِالألِفِ المَقْصُورَهِ نَحْوُ:(حُبْلَى)،وَالمَمْدُودَهِ نَحْوُ:(حَمْراء)مُمتَنِعٌ صَرْفُهُ أَلْبَتَّهَ،لأَنَّ الألِفَ قَائِمٌ مَقَامَ السَّبَبَينِ:التَّأْنِيثِ وَلُزُومِهِ،فَكَأَنَّهُ أُنِّثَ مَرَّتَينِ.

٤.المَعْرِفَهُ:وَلا يعْتَبَرُ فى مَنْعِ الصَّرْفِ بِها إلاّ العَلَمِيهُ وتَجْتَمِعُ مَعَ غَيرِ الوَصْفِ،مِثْلُ:إبْرَاهِيمَ وَأحْمَدَ.

٥.العُجْمَهُ:وَشَرْطُها أَنْ تَكُونَ عَلَماً فى العَجَميهِ(غَيرَ العَرَبِيهِ)،وَزائِداً عَلَى ثَلاثَهِ أحْرُفٍ نَحْوُ:(إبْرَاهِيم وَإسْمَاعِيل)،أَوْ ثُلاثِياً مُتَحَرِّكَ الوَسطِ نَحْوُ:(لَمَك).فَ(لِجَام)مُنْصَرِفٌ مَعَ كَوْنِهِ أَعْجَمِياً،لأَنَّهُ لَيسَ بِعَلَمٍ.وَ(نُوْح،وَلوْط)مُنْصَرِفَانِ،لِسُكُونِ الأوْسَطِ فيهِمَا.

٦.الجَمْعُ:وَشَرْطُهُ أَنْ يكُونَ عَلى صِيغَةِ مُنْتَهَى الجُمُوعِ وَهُوَ أَنْ يكُونَ بَعْدَ أَلِفِ الجَمْعِ حَرْفَانِ مُتَحَرِّكَانِ نَحْوُ:(مَسَاجِد،وَدَوَابّ)،أوْ ثَلاثَهُ أَحْرُفٍ أوْسَطُهَا سَاكِنٌ غَيرُ قابِلٍ لِلتَّاءِ نَحْوُ:(مَصَابِيح).وَإنَّ(صَياقِلَه وَفَرَازِنَه)مُنْصَرِفَانِ لِقَبُولِهِما التَّاءَ.

و هو أيضاً قائِمٌ مَقَامَ السَّبَبَينِ:الجَمْعِ وَامْتِنَاعِهِ مِنْ أنْ يجْمَعَ مَرَّةً أخْرى جَمْعَ التَكْسِيرِ،فَكَأَنَّهُ جُمِعَ مَرَّتَينِ.

۷.التَّرْكِيبُ:وَشَرْطُهُ أنْ يكُونَ عَلَماً بِلا إضَافَةٍ ولا إسْنَادٍ نَحْوُ:(بَعْلَبَكّ).و إنَّ(عَبْدالله)مُنْصَرِفٌ،لِلإضَافَهِ،و إنَّ(شَابَ قَرْنَاهَا)مَبْنِى للإسْنَادِ.

۸.الألِفُ وَالنُّونُ الزَّائِدَتان:وَشَرطُهُمَا-إنْ كَانَتَا فى اسْمٍ-أنْ يكُونَ الاسمُ عَلَماً نَحْوُ:(عِمْران،وَعُثْمَان).وَ(سَعْدَان)مُنْصَرِفٌ،لأنَّهُ اسْمُ نَبْتٍ،وَلَيسَ عَلَماً.وَإنْ كَانَتَا فى الصِّفَهِ فَشَرْطُهَا أنْ يكُونَ مُؤَنَّثُها فَعْلانَه نَحْوُ:(نَشْوان وَنَشْوَى)،وَ(نَدْمَانٌ)مُنْصَرِفٌ لِوُجُودِ(نَدْمَانَه).

۹.وَزْنُ الفِعْلِ:وَشَرْطُهُ أنْ يخْتَصَّ بِالفِعْلِ نَحْوُ:(ضُرِبَ،وَشَمَّرَ)،وَإنْ لَمْ يخْتَصَّ بِهِ فَيجِبُ أَنْ يكونَ فى أَوَّلِهِ إحْدَى حُرُوفِ المُضارَعَهِ،وَلا يدْخُلَهُ الهَاءُ نَحْوُ:(أحْمَدُ وَيشْكُرُ،وَتَغْلِبُ،وَنَرْجِسُ).وَ(يعْمَلٌ)مُنْصَرِفٌ،لِقَبُولِهِ التَّاءَ كَقَوْلِهِمْ(نَاقَةٌ يعْمَلَةٌ).

وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا يشْتَرَطُ فيهِ العَلَمِيهُ-وَهُوَ:التَّأْنِيثُ بِالتَّاءِ،وَالمعْنَوِى،وَالعُجْمَهُ،وَالتَّرْكِيبُ،والاسْمُ الَّذِى فيهِ الألِفُ وَالنُّونُ الزائدتان-وَمَا لَمْ يشْتَرَطْ فيهِ ذلِك وَلكِنِ اجْتَمَعَ مَعَ سَبَبٍ آخَرَ،فَقَط-وَهُوَ:العَدْلُ،وَوَزْنُ الفِعْلِ-إذا نَكَّرْتَهُ انْصَرَفَ.

أَمَّا فى القِسْمِ الأوَّلِ،فَلِبَقَاءِ الاسْمِ بِلا سَبَبٍ،وَأَمَّا فى القِسْمِ الثَّانِى فَلِبَقَائِهِ عَلَى سَبَبٍ وَاحِدٍ،تَقُولُ:(جَاءَ طَلْحَهُ وَطَلْحَهٌ آخَرَ،وقَامَ عُمَرُ وعُمَرٌ آخرُ،وَقَامَ أحْمَدُ وَأحْمَدٌ آخَرُ).

وَكُلُّ مَا لا ينْصَرِفُ إذا أُضِيفَ،أَو دَخَلَهُ اللاّمُ دَخَلَتْهُ الْكَسْرَهُ فى حَالَهِ الجَرِّ نَحْوُ:مَرَرْتُ بِأحْمَدِكُمْ وَبِالأحْمَدِ.

المَقْصَدُ الأوَّلُ:فى الأَسْمَاءِ المَرْفُوعَهِ

وَهِى ثَمَانِيهُ أَقْسَامٍ:الفَاعِلُ،والمَفْعُولُ الّذى لَمْ يسَمَّ فَاعِلُهُ،والمبتَدَأُ وَالخَبَرُ،خَبَرُ إنَّ وَأَخَوَاتِهَا،واسْمُ كَانَ وَأَخَوَاتِهَا،وَاسْمُ(مَا)وَ(لا)المُشَبَّهَتَينِ بِ(لَيسَ)،وخَبَرُ(لا)الَّتِى لِنَفْى الجَنْسِ.

القِسْمُ الأوَّلُ:الفَاعِلُ

وَهُوَ كُلُّ اسْمٍ قَبْلَهُ فِعْلٌ،أَو شِبْهُهُ يقُومُ بِهِ الفِعْلُ وَيسْنَدُ إلَيهِ نَحْوُ:(قَامَ خالِدٌ،خَالِدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ،مَا زارَ سَعيدٌ خَالِداً).

وَكُلُّ فِعْلٍ لا بُدَّ لَهُ مِنْ فَاعِلٍ مَرْفُوعٍ،مُظْهَراً كَانَ نَحْوُ:(ذَهَبَ سَعيدٌ)،أَوْ مُضْمَراً نَحْوُ:(سَعِيدٌ ذَهَبَ)،وَإنْ كَانَ مُتَعَدِّياً كَانَ لَهُ أيضاً مَفْعُولٌ بِهِ مَنْصُوبٌ نَحْوُ:(خَالِدٌ زَارَ سَعِيداً).

فَإنْ كَانَ الفَاعِلُ اسْماً ظَاهِراً،وُحِّدَ الفِعْلُ أَبَداً،نَحو:دَرَسَ زَيدٌ،وَدَرَسَ الزَّيدانِ وَدَرَسَ الزَّيدُونَ.وَإنْ كَانَ الفَاعِلُ مُضْمَراً،وُحِّدَ الفِعْلُ لِلفَاعِلِ الوَاحِدِ نَحْوُ:زَيدٌ دَرَسَ،وَيثَنَّى لِلمُثَنَّى نَحْوُ:الزَّيدَانِ دَرَسَا،ويجْمَعُ لِلجَمْعِ نَحْوُ:الزَّيدُون دَرَسُوا.

وَإنْ كَانَ الفَاعِلُ مَؤنَّثاً حَقِيقِياً-وَهُوَ مَا يوْجَدُ بإزائِهِ مُذَكَّرٌ مِنَ الحَيوَانَاتِ-أُنِّثَ الفِعْلُ أَبَداً إنْ لَمْ يقَع الفَصْلُ بَينَ الفِعْلِ وَالفَاعِلِ نَحْوُ:(قَامَتْ هِنْدٌ)،وَإنْ لَمْ يتَّصِلْ جَازَ التَّذْكِيرُ وَالتَّأنِيثُ نَحْوُ:(دَرَسَ اليوْمَ هِنْدٌ)،وإنْ شِئْتَ تَقُولُ:(دَرَسَتِ اليوْمَ هِنْدٌ)،وَكذلِك يجُوزُ التَّذْكِيرُ وَالتَّأْنِيثُ فى المُؤنَّثِ غَيرِ الحَقِيقِى نَحْوُ:(طَلَعَتِ الشَّمْسُ)وَإنْ شِئْتَ قُلْتَ(طَلَعَ الشَّمْسُ)،هذا إذا كَانَ الفِعْلُ مُقدَّماً عَلى الفاعِلِ،وَأَمَّا إذا كَانَ مُتَأَخِّراً أُنِّثَ الفِعْلُ نَحْوُ:(الشَّمْسُ طَلَعَتْ).

وَجَمْعُ التَّكْسِيرِ كَالمُؤنَّثِ غَيرِ الحَقِيقِى،تَقُولُ:(قَامَ الرِّجَالُ،وَقَامَتِ الرِّجَالُ).

وَيجِبُ تَقْدِيمُ الفَاعِلِ عَلَى المَفْعُولِ إذا كَانَا مَقْصُورَينِ،وَخِيفَ اللَبْسُ نَحْوُ:(نَصَرَ مُوْسَى عِيسَى)،وَيجُوزُ تَقْدِيمُ المَفْعُولِ عَلَى الفَاعِلِ إذا كَانَتْ قَرِينَةٌ تُوجِبُ عَدَمَ اللَبْسِ سَواءٌ كَانَا مَقْصُورَينِ أوْ لا نَحْوُ:(أَكَلَ الكُمَّثْرى يحْيى،وَنَصَرَ خَالداً سَعِيدٌ).

وَيجُوزُ حَذْفُ الفِعْلِ حَيثُ كَانَتْ قَرِينَةٌ نَحْوُ:(سَعِيدٌ)فى جَوابِ مَنْ قَالَ:(مَنْ جَاءَ؟)وَكَذا حَذْفُ الفَاعِلِ و الفِعْلِ مَعاً نَحْوُ:(نَعَمْ)فى جَوابِ مَنْ قَالَ:(أَقَامَ زَيدٌ؟).

القِسْمُ الثَّانى:مَفْعُولُ مَا لَمْ يسَمَّ فَاعِلُهُ

وَهُوَ كُلُّ مَفْعُولٍ حُذِفَ فَاعِلُهُ،وَأُقِيمَ المَفْعُولُ مَقَامَهُ وَيسَمَّى نَائِبَ الفَاعِلِ أَيضاً نَحْوُ:نُصِرَ سَعِيدٌ.

وحُكْمُهُ فى تَوْحِيدِ فِعْلِهِ،وَتَثْنِيتِه،وَجَمْعِهِ،وَتَذْكِيرِه،وَتَأْنِيثِهِ عَلَى قِياسِ مَا عَرَفْتَ فى الفَاعِلِ.

القِسْمُ الثَّالِثُ وَالرَّابِعُ:المبْتَدَأُ وَالخَبَرُ

وهُما اسْمَانِ مُجَرَّدانِ عَنِ العَوَامِلِ اللَفْظِيهِ،أَحَدُهُمَا مُسْنَدٌ إلَيهِ وَيسَمَّى المبتَدأَ،والثَّانِى مَسْنَدٌ بِهِ،وَيسَمَّى الخَبَرَ نَحْوُ:(سَعِيدٌ واقِفٌ)،وَعَامِلُ الرَّفْعِ فيهِمَا مَعْنَوى،وَهُوَ الابْتِداءُ.

وأَصْلُ المُبْتَدَأِ أنْ يكُونَ مَعْرِفَهً،وَأَصْلُ الخَبَرِ أَنْ يكونَ نَكِرَهً.وَالنَّكِرَهُ إذا وُصِفَتْ جَازَ أَنْ تَقَعَ مُبْتَدَأً نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ ،وكَذا إذا تَخَصَّصَتْ بِوَجْهٍ آخَرَ نَحْوُ:أَرَجُلٌ فى الدَّارِ أَم امْرَأَةٌ؟وَمَا أَحَدٌ خيراً مِنك،وَفَرَحٌ عَمَّ العَائِلَهَ،وَفى الدَّارِ رَجُلٌ،وَسَلامٌ عَلَيكَ.و إنْ كَانَ أَحَدُ الاسْمَينِ مَعْرِفَهً،وَالآخَرُ نَكِرَهً فَاجْعَلِ المَعْرِفَه مُبتَدأً،وَالنَّكِرَه خَبَراً،كَما

مَرَّ،و إنْ كَانَا مَعْرِفَتَينِ فَاجْعَلْ أَيهُما شِئْتَ مُبْتَدَأ و الآخَرَ خَبَراً،مِثْلُ:(اللهُ إلهُنا،وآدمُ أَبُونَا،وَمُحَمّدٌ نَبِيّنَا).

وَقَدْ يكُونُ الخَبَرُ جُمْلَةً اسْمِيةً نَحْوُ:(سَعِيدٌ أبُوهُ صَائِمٌ)،أوْ فِعْلِيةً نَحْوُ:(زَيدٌ قَامَ أَبُوهُ)،أوْ شَرْطِيةً نَحْوُ:(سَعِيدٌ إنْ جاءَنِى فَأكْرِمْهُ)،أَو ظَرفيةً نَحْوُ:(خالِدٌ خَلْفَكَ،وَسَعِيدٌ فى الدّارِ).وَالظّرْفُ يتَعَلّقُ بِجُمْلَةٍ عِنْدَ الأكْثَرِ،وَهِى:(اسْتَقَرَّ)،لأنَّ المُقَدَّرَ عَامِلٌ فى الظَّرْفِ وَالأصْلُ فى العَمَلِ الفِعْلُ،فَقَوْلُكَ(سَعِيدٌ فى الدّارِ)تَقْدِيرُهُ(سَعِيدٌ استَقَرَّ فى الدّارِ).

وَلا بُدَّ مِنْ ضَمِيرٍ فى الجُمْلَةِ لِيعُودَ إلى المُبْتَدَأ،كـ(الهَاءِ)فى مَا مَرَّ،وَيجُوزُ حَذْفُهُ عِنْدَ وُجُودِ قَرِينَةٍ نَحْوُ:(اللبَنُ الأوْقِيةُ بِدِرْهَمٍ،وَالحِنْطَةُ الكِيلُو بِثَلاثَةِ دَراهِمَ)،أى:مِنْهُ.

وَقَدْ يَتَقَدَّمُ الخَبَرُ عَلَى المُبتَدأِ إنْ كَانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(فى الدَّارِ حَمِيدٌ).

وَيجُوزُ أنْ يؤْتَى لِلمُبْتَدأِ الوَاحِدِ بِأَخْبَارٍ كَثِيرَةٍ نَحْوُ:(سَعِيدٌ فَاضِلٌ،عَالِمٌ،عَاقِلٌ).

واعْلَمْ أَنَّ لِلنُّحَاةِ قِسْماً آخَرَ مِنَ المُبْتَدَأِ لَيسَ بِمُسْنَدٍ إلَيه وَهُوَ صِفَةٌ وَقَعَتْ بَعْدَ حَرْفِ النفى نَحْوُ:(مَا رَاجِعٌ سَعِيدٌ)،أوْ بَعْدَ حَرْفِ الاسْتِفْهَام نَحْوُ:(أَقَادِمٌ خَالِدٌ؟وَهَلْ قَائِمٌ زَيدٌ؟)،وَشَرْطُهُ أَنْ تَرْفَعَ تِلْكَ الصِّفَةُ اسْماً ظَاهِراً بَعْدَهُ نَحْوُ:(مَا صَائِمٌ الرَّجُلانِ،وَأَصَائِمٌ الرَّجَلانِ؟)بِخِلافِ(أَصَائِمَانِ الرَّجُلانِ؟)،فَإنَّ الوَصْفَ لَمْ يرْفَعِ الاسْمَ الظَّاهِرَ بَعْدَهُ،وَإلاَّ لَمَا جَازَ تَثْنِيتُهُ.ف-(صَائِمَانِ)خَبَرٌ مُقَدَّمٌ وَ(الرَّجُلانِ)مُبْتَدَأٌ مؤَخَّرٌ.

القِسمُ الخَامِسُ:خَبَرُ إنَّ وَأَخَواتِهَا

وَهِى:(إنَّ،وَكَأَنَّ،وليَتَ،ولكِنَّ،ولَعَلَّ)،وَتُسَمَّى الحُرُوفَ المُشَبَّهَةَ بِالفِعْلِ.

وَهذِهِ الحُرُوفُ تَدْخُلُ عَلَى المُبْتَدَأ وَالخَبَرِ،فَتَنْصِبُ المُبْتَدَأَ،وَيكُونُ اسماً لَهَا وتَرْفَعُ الخَبَرَ،وَيكُونُ خَبَراً لَهَا نَحْوُ:(إنَّ حَمِيداً قَائِمٌ).وَحُكْمُ خَبَرِ(إنَّ)فى كَوْنِهِ مُفْرَداً أوْ جُمْلَةً،مَعْرِفَةً أوْ نَكِرَةً كَحُكْمِ خَبَرِ المُبْتَدَأِ،وَلا يجُوزُ تَقْدِيمُهُ عَلَى اسْمِهَا إلاّ إذا كَانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(إنَّ فى الدّارِ سَعِيداً).

القِسْمُ السَّادِسُ:اِسْمُ كَانَ وَأَخَواتِهَا

وَهِى:صَارَ،وأَصْبَحَ،وأَمْسَى وَأَضْحَى،وظَلَّ،وبَاتَ،وآضَ،وعَادَ،وغَدا،ورَاحَ،ومَا زالَ،ومَا فتِئَ ومَا انفَكَّ،ومَا دَامَ،ولَيسَ،ومَا بَرِحَ،وتُسَمَّى الأفْعَالَ النَّاقِصَةَ.

وهذِهِ الأفْعالُ النَّاقِصَهُ تَدْخُلُ عَلى المُبْتَدَأ وَالخَبَرِ،فَتَرْفَعُ المُبتدأ وَيكَونُ اسْماً لَهَا وَتَنْصِبُ الخَبَرَ،وَيكَونُ خَبَراً لَهَا نَحْوُ:(كَانَ خَالِدٌ قائماً).

وَيجُوزُ فى الكُلِّ تَقْدِيمُ أخْبَارِهَا عَلَى أَسْمائِهَا نَحْوُ:(كَانَ قَائِماً خَالِدٌ)،كَما يجُوزُ تَقَدُّمُ أَخْبَارِهَا عَلَى نَفْسِ الأفْعَالِ مِنْ(كَانَ)إلى(رَاحَ)نَحْوُ:(قَائِماً كَانَ سَعِيدٌ)،ولا يجُوزُ ذلِك فيمَا أوَّلُهُ(مَا)،فَلا يقَالُ:(قَائِماً مَا زالَ سَعيدٌ).وفى(لَيسَ)خِلافٌ.وَبَاقِى الكَلامِ فى هذِهِ الأَفْعَالِ يأتِى فى القِسْمِ الثَّانِى إنْ شَاءَ اللهُ تَعالى.

القِسْمُ السَّابِعُ:اِسْمُ(مَا،ولا)المُشَبَّهَتَينِ بِ(لَيسَ)

وَهُمَا تَدْخُلانِ عَلَى المُبْتَدَأِ وَالخَبَرِ،وَتَعْمَلانِ عَمَلَ(لَيسَ)نَحْوُ:(مَا زَيدٌ قَائِماً،لا رَجُلٌ أَفْضَلَ مَنْكَ).وَتَدْخُلُ(مَا)عَلَى المَعْرِفَهِ وَالنَّكِرَهِ،وَتَخْتَصُّ(لا)بِالنَّكِراتِ خَاصَّةً.

القِسْمُ الثَّامِنُ:خبَرُ(لا)النَّافِيهِ لِلْجِنْسِ

وهِى تَدُلُّ عَلَى نَفْى الخَبَرِ عَنْ الجِنْسِ الوَاقِعِ بَعْدَهَا عَلَى سَبِيلِ الاسْتِغراقِ نَحْوُ:(لا رَجُلَ قَائِمٌ).

المَقْصَدُ الثَّانِى:فى الأَسْمَاءِ المَنْصُوبَهِ

وَهِى اثْنَا عَشَرَ قِسْماً:المَفْعُولُ المُطْلَقُ،والمَفْعُولُ بِهِ،والمَفْعُولُ فيهِ،والمَفْعُولُ لَهُ،والمَفْعُولُ مَعَهُ،وَالحَالُ،والتَّمْييزُ،والمُسْتَثْنَى،وخَبَرُ كَانَ وَأَخَوَاتِهَا،وَاسْمُ إنَّ وَأَخَوَاتِهَا،والمَنْصُوبُ بِ-(لا)الَّتى لِنفى الجِنْسِ،وخَبَرُ(ما)وَ(لا)المشَبَّهَتَينِ بِ-(لَيسَ).

القِسْمُ الأَوَّلُ:المَفْعُولُ المُطْلَقُ

وَهُوَ مَصْدَرٌ بِمَعْنَى فِعْلٍ مَذْكُورٍ قَبْلَهُ،وَيذْكَرُ لِلتَّأْكِيدِ نَحْوُ: وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسى تَكْلِيماً ،وَلِبَيانِ النَّوعِ نَحْوُ: وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا ،ولِبَيانِ العَدَدِ نَحْوُ:(جَلَسْتُ جَلْسَةً أوْ جَلْسَتَينِ أوْ جَلَساتٍ).

وَقَدْ يكُونُ مِنْ غَيرِ لَفْظِ الفِعْلِ نَحْوُ:(قَعَدْتُ جُلُوساً)،وَقَدْ يحْذَفُ فِعْلُهُ لِقِيامِ قَرِينَهٍ جَوازاً،كَقَوْلِكَ لِلقَادِمِ:(خَيرَ مَقْدَمٍ)،أَى قَدِمْتَ قُدُوماً،ف-(خَيرَ)اسْمُ تَفْضِيلٍ،وَمَصْدَرِيتُهُ بِاعْتِبَارِ المَوصُوفِ أوِ المُضَافِ إلَيهِ،وهُوَ مَقْدَمٍ أوْ قُدُوماً.

ووُجوباً،وهُوَ سَمَاعِى نَحْوُ:(شُكْراً،وَسَقْياً).

القِسمُ الثّانِی:المَفْعُولُ بِهِ

وَهُوَ اسْمٌ يقَعُ عَلَيهِ فِعْلُ الفَاعِلِ نَحْوُ:(أَكْرَمْتُ زَيداً)،وَقَدْ يتَقَدَّمُ عَلَى الفَاعِلِ نَحْوُ:(نَصَرَ عَمْراً زَيدٌ)،وَقَدْ يحْذَفُ فِعْلُهُ لِقِيامِ قَرِينَةٍ عَلَيهِ:

أ)جوازاً،كَقَوْلِهِ تَعَالى:(خَيراً)فی الآيهِ الكَرِيمَهِ ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ ؟قالُوا:خَيْراً أی:أَنْزَلَ خَيراً.

ب)وُجُوباً،فی أَرْبَعَهِ مَواضِعَ:أَوَّلُهَا سَمَاعِی،وَالبَوَاقِی قِياسِيهٌ.

الأَوَّلُ:نَحْوُ:(امْرَأً وَنَفْسَهُ)،أَی دَعْهُ وَنَفْسَهُ،وَ انتهوا خير ای لكم أَی انْتَهُوا عَنِ التّثْلِيثِ،(وَوَحِّدُوا الإلهَ)وَاقْصِدُوا خَيراً لَكُم.وَ(أَهْلاً وسَهْلاً)أَی أَتَيتَ قَوْمَاً أَهْلاً،وَأَتَيتَ مَكاناً سَهْلاً،وَنحوُها مِمَّا اشْتُهِرَ بِحَذْفِ الفِعْلِ.

الثَّانِی:التَّحْذِيرُ مِثْلُ:إِياكَ وَالأَسَدَ،أَصْلُهُ:قِ نَفْسَكَ مِنَ الأَسَدِ،أوْ تَكْرارُ المُحَذَّرِ مِنْهُ نَحْوُ:(الطَّرِيقَ الطَّرِيقَ).فَالعَامِلُ فی بَابِ التَّحْذِير هُوَ الفِعْلُ المُقَدَّرُ مِثْلُ:(تَوَقَّ،وَاحْذَرْ،وَتَجَنَّبْ...الخ).

الثَّالِثُ:اسْمٌ أُضْمِرَ عَامِلُهُ بِشَرْطِ تَفْسِيرِهِ بِفِعْلٍ يذْكَرُ بَعْدَهُ،يشْتَغِلُ ذلِك الفِعْلُ عَنْ ذلِك الاسْمِ بِضَمِيرِهِ،بِحَيثُ لَوْ سُلِّطَ عَلَيهِ هُوَ او مُناسِبُهُ لَنَصَبَهُ نَحْوُ:(زَيداً أَكْرَمْتُهُ)،فَإِنَّ(زَيداً)مَنْصُوبٌ بِفِعْلٍ مَحْذُوفٍ،وهُوَ(أَكْرَمْتُ)وَيفَسِّرُهُ الفِعْلُ المَذْكُورُ بَعْدَهُ،وَهُوَ(أَكْرَمْتُهُ).وَلِهذا البابِ فُرُوعٌ كَثِيرهٌ.

الرَّابِعُ:المُنَادَی،وهُوَ اسْمٌ مَدْعُوٌّ بِإِحْدَی حُرُوفِ النِّداءِ التَّالِيهِ:(يا،وأَيا،وهَيا،وأَی،والهَمْزَهِ المَفْتُوحَهِ)نَحْوُ:(يا عَبْدَ اللهِ)،أی أَدْعُو عَبْدَ اللهِ.وحَرْفُ النِّداءِ قَائِمٌ مَقَامَ(أَدْعُو،وأَطْلُبُ).

وَقَدْ يحْذَفُ حَرْفُ النِّداءِ لَفْظاً نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِرِی لِذَنْبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخاطِئِينَ .

ينْقَسِمُ المُنَادَی إلى الأَقْسَامِ التَّالِيهِ:

١.المفْرَدُ المَعْرِفَهُ،وَيبْنَی عَلَى عَلامَهِ الرَّفْعِ،كَالضَّمَّهِ نَحْوُ:(يا زَيدُ)،وَالأَلِفِ نَحْوُ:(يا زَيدانِ)،والوَاوِ نَحْوُ:(يا زَيدُونَ)،وَيخْفَضُ بِلامِ الاسْتِغَاثَهِ نَحْوُ:(يا لَزَيدٍ)،وَيفتَحُ بِإِلْحاقِ أَلِفِهَا نَحْوُ:(يا زَيداه).

وَالمنادَى المَعرِفَهُ إنْ كانَ مُعرَّفاً بِاللاّم فُصِلَ بَينَ حَرفِ النِّداءِ بِ-(أَيها)للمُذَكَّرِ،وَ(أَيتُها)لِلمُؤَنَّثِ،فَتَقُولُ:(يا أَيها الرَّجُلُ)،وَ(يا أَيتُها الْمَرأَهُ).

۲.المُضَافُ،وَينْصَبُ نَحْوُ:(يا عَبْدَ اللهِ).

۳.المُشَابِهُ لِلمُضَافِ،وَهُوَ أَنْ يَتَّصِلَ بِهِ شَیءٌ لا يتِمُّ المَعْنَى إلاّ بِهِ كَمَا لا يتِمُّ المُضَافُ إلاّ بِالمُضاَفِ إلَيهِ،وحُكْمُهُ النَّصْبُ مِثْلُ:(يا حَسَناً أَدَبُهُ،يا طَالِعاً جَبَلاً).

۴.اَلنَّكِرَهُ غَيرُ المَقْصُودَهِ،وَحُكمُهُ النَّصْبُ أيضاً مِثْلُ:قَوْلِ الأعمَى:(يا رَجُلًا خُذْ بِيدِی).

وَيجُوزُ تَرْخِيمُ المُنَادَى،وَهُوَ حَذْفٌ فی آخِرِهِ لِلتَّخْفِيفِ بِشَرْطِ أنْ يكُونَ عَلَماً غَيرَ مُركَّبٍ بِالإضافهِ والاِسْنَادِ،وَزَائِداً عَلَى ثَلاثَهِ أَحْرُفٍ،أو مَخْتُوماً بِتَاءِ التَّأْنِيثِ،كَمَا تَقُولُ فِی يا مَالِك:يا مَالِ،وَفی يا مَنْصُورُ:يا مَنْصُ،وَفِی يا عُثْمَانُ:يا عُثْمَ،وفِی فاطِمَهَ:يا فاطِمَ.وَيجُوزُ فی آخِرِ المُرَخَّمِ الضَّمَّهُ أو بَقَاءُ الحَرَكَهِ الأَصْلِيهِ كَما تَقُولُ فِی يا حَارِثُ:(يا حَارِ،يا حَارُ).

وَاعْلَمْ أنَّ(يا)مِنْ حُرُوفِ النِّداءِ،وَقَدْ تُسْتَعْمَلُ فِی المَنْدُوبِ أَيضاً،وَهُوَ المُتَفَجَّعُ عَلَيهِ بِ(يا)أوْ(وا)،وَيقالُ(يا زَيداه،وَوا زَيداه)فَ(وا)تَخْتَصُّ بِالمَنْدُوبِ وَ(يا)مُشْتَرَكَهٌ بَينَ النِّداءِ وَالمَنْدُوبِ.

القِسمُ الثَّالِثُ:المَفْعُولُ فِيهِ

المَفْعُولُ فِيهِ:هُوَ الاسْمُ الّذِی يقَعُ فِيهِ مِنَ الزَّمانِ وَالمَكَانِ،وَيسَمَّى ظَرْفاً.

وَظَرْفُ الزَّمانِ عَلَى قِسْمَينِ:

۱.مُبْهَمٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ لَهُ حَدٌّ مُعَينٌ نَحْوُ:(دَهْرٌ،حِينٌ).

۲.مَحْدُودٌ،وَهُوَ مَا يكُونُ لَهُ حَدٌّ نَحْوُ:(يوْمٌ،وشَهْرٌ،وسَنَهٌ).

وَكُلُّهَا مَنْصُوبَهٌ عَلَى الظَّرْفِيهِ وَتَتَضَمَّنُ مَعْنَى(فِی)،تَقُولُ:صُمْتُ دَهْراً،وَسَافَرْتُ شَهْراً)أَی،فِی دَهْرٍ،وَفِی شَهْرٍ.

وَظرفُ المَكانِ-كذلِك-مُبْهَمٌ،وَهُوَ مَنْصُوبٌ-أيضاً مِثْلُ:(جَلَسْتُ خَلْفَكَ وَأَمامَک).وَمَحْدُودٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ مَنْصُوباً بِتَقْدِير(فِی)،بَلْ لا بُدَّ مِنْ ذِكرِ(فِی)مِثْلُ:(جَلَسَتُ فِی الدّارِ،وَفِی السُّوقِ،وفِی المَسْجِدِ).

ص:۱۹۶

القِسْمُ الرَّابِعُ:المفْعُولُ لَهُ

المفْعُولُ لَهُ:وَهُوَ اسْمٌ لأَجْلِهِ يقَعُ الفِعْلُ المَذْكُورُ قَبْلَهُ،وَينْصَبُ بِتَقْدِيرِ اللاّمِ نَحْوُ:(ضَرَبْتُهُ تَأْدِيباً)أَى:لِلتَّأْدِيبِ،وَ(قَعَدَ المُتَخَاذِلُ عَنِ الحَرْبِ جُبْناً)أَى:لِلجُبنِ.

القِسْمُ الخَامِسُ:المَفْعُولُ مَعَهُ

المَفْعُولُ مَعَهُ:مَا يذْكَرُ بَعْدَ(وَاو)بِمَعْنى(مَعَ)لِمُصاحَبَتِهِ مَعْمُولَ فِعْلٍ نَحْوُ:(جَاءَ البَرْدُ و المِعْطَفَ،وَجِئْتُ أَنَا وَسَعِيداً)أَى:مَعَ المِعْطَفِ،وَمَعَ سَعيدٍ.

فَإِنْ كَانَ الفِعْلُ لَفْظاً وَجَازَ العَطْفُ يجُوزُ فِيهِ الرَّفْعُ وَالنَّصْبُ نَحْوُ:(جِئْتُ أَنَا وَزَيدٌ وَزَيداً)وَإِنْ لَمْ يجُزِ العَطْفُ تَعَينَ النَّصْبُ نَحْوُ:(جِئْتُ وَزَيداً)،وَإِنْ كَانَ الفِعْلُ مَعْنىً وَجَازَ العَطْفُ تَعَينَ العَطْفُ نَحْوُ:(مَا لِسَعِيدٍ وَخالدٍ)؟وَإِنْ لَمْ يجُزِ العَطْفُ تَعَينَ النَّصْبُ،نحو(مَالَكَ وَسَعِيداً)وَ(مَا شَأْنُكَ وَعَمْراً)لأَنَّ الْمَعْنَى،ما تَصْنَعُ؟

القِسْمُ السَّادِسُ:الحَالُ

الحَالُ:لَفْظٌ يدُلُّ عَلَى بَيانِ هَيئَةِ الفَاعِلِ،أوِ المَفْعُولِ بِهِ،أوْ كِلَيهِمَا مِثْلُ:(جَاءَنِى حَمِيدٌ رَاكِباً،وَاسْتَقْبَلْتُ سَعِيداً فَارِساً،وَلَقِيتُ حَمِيداً رَاكِبين).وَالعَامِلُ فِى الحَالِ هُوَ فِعْلٌ لَفْظاً مِثْلُ:(رَأَيتُ سَعِيداً راكِباً)،أَوْ مَعْنىً مِثْلُ:(زيدٌ فِى الدّار قائماً)،فَإِنَّ مَعْنَاهُ أُنَبِّهُ وَأُشِيرُ إلى زَيدٍ حَالَ كَوْنِهِ قَائِماً.

وَقَدْ يحْذَفُ العَامِلُ لِقَرِينَةٍ كَمَا تَقُولُ لِلمُسَافِرِ:(سَالِماً غَانِماً)،أَى تَرْجِعُ سَالِماً غَانِماً.

وَالحَال نَكِرَةٌ أَبداً،وَذوُ الحَالِ مَعْرِفَةٌ غَالِباً،كَمَا رَأَيتَ فِى الأَمْثِلَهِ،فَإِنْ كَانَ ذُو الحَالِ نَكِرَةً وَجَبَ تَقْدِيمُ الحَالِ عَلَيهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى رَاكِباً رَجُلٌ)،لِئَلّا يلْتَبِسَ بِالصِّفهِ فِى حَالَهِ النَّصْبِ فِى قَوْلِكَ:(رَأَيتُ رَجُلاً رَاكِباً).

وَقَدْ يكُونُ الحَالُ جُمْلَةً خَبَرِيهً نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ وَغُلامُهُ رَاكِبٌ،ورَأَيتُ سَعِيداً يركَبُ فَرَسَهُ).

القِسْمُ السَّابِعُ:التَّمْييزُ

التَّمْييزُ:اِسْمٌ نَكِرَةٌ يذْكَرُ بَعْدَ مِقْدارٍ أَوْ كَيلٍ أَوْ وَزْنٍ أَوْ مسَاحهٍ أَوْ غَيرِ ذلِك مِمّا فِيهِ إبْهامٌ،لِيرْفَعَ

ذلِك الإبْهامَ مِثْلُ:(عِنْدِى عِشْرُون كتاباً،وَقفِيزانِ بُرّاً،وَمَنَوانِ سَمْناً،وَجَرِيبَانِ قُطْناً،وَمَا فِى السَّمَاءِ قَدَرُ رَاحَةٍ سَحَاباً،وعَلَى التَّمْرَهِ مِثْلُهَا زُبْداً).

وَقَدْ يكُونُ مِنْ غَيرِ مِقْدارٍ نَحْوُ:(عِنْدِى سِوارٌ ذَهَباً،وَهذا خاتَمٌ حَدِيداً)،وَالخَفْضُ فِيهِ أَكْثَرُ مِثْلُ:(خاتَمُ حَدِيدٍ).

وَقَدْ يقَعُ التَّمْييزُ بَعْدَ الجُمْلَهِ،لِيرْفَعَ الإبْهَامَ عَنْ نِسْبَتِها نَحْوُ:(طَابَ زَيدٌ عِلْماً،أَوْ أَباً،أَوْ خُلُقاً).

القِسْمُ الثَّامِنُ:المُسْتَثْنَى

المُسْتَثْنَى:لَفْظٌ يذْكَرُ بَعْدَ(إلّا)وَأَخَواتِهَا،لِيعْلَمَ أَنَّهُ لا ينْسَبُ إلَيهِ مَا ينْسَبُ إلى مَا قَبْلَهَا.

وَالمُسْتَثْنَى عَلَى قِسْمَينِ:

١.مُتَّصِلٌ،وَهُوَ مَا كَانَ مِنْ جِنْسِ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(جَاءَنى القَوْمُ إلّا زَيداً).

٢.مُنْقَطِعٌ،وَهُوَ مَا لا يكُونُ المُستَثنى مِنْ جِنْسِ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(جَاءَ المُسافِرُونَ إلّا أَمْتِعَتَهُمْ).

إعْرابُ المُسْتَثْنَى عَلَى أَنواعٍ:

أ)النَّصْبُ،وَيكُونُ فِى أَرْبَعَهِ مَواضِعَ كَمَا يلِى:

١.المُسْتَثْنَى المُتَّصِلُ التَّامُّ المُوجَبُ(أَى بِأَنْ لا يكُونَ فِى الكَلامِ نَفْى،ولا نَهْى،وَلا اسْتِفْهَامٌ)وَيكُونُ المُسْتَثْنَى مِنْهُ مَذْكُوراً مِثْلُ:(جَاءَ القَوْمُ إلّا سَعِيداً).

٢.المُسْتَثْنَى المُنْقَطِعُ مِثْلُ:(رَأَيتُ المُسَافِرِينَ إلّا أمْتِعَتَهُمْ).

٣.المُسْتَثْنَى المُتَقَدِّمُ عَلَى المُسْتَثْنَى مِنْهُ مِثْلُ:(مَا جَاءَنِى إلّا أَخَاكَ أَحَدٌ).

۴.المُسْتَثْنَى ب-(عَدَا،وَخَلاَ)عَلَى الأَكْثَرِ وَبِ-(مَا خَلا،ومَا عَدا،وَلَيس،وَلا يكُوْنُ)مِثْلُ:(كَتَبَ الطُّلاّبُ الدَّرْسَ عَدَا خَالِداً،وَمَا خَلا خالِداً).

ب)جَوازُ النَّصْبِ وَالإتْبَاعِ عَلى البَدَلِيه.

وَذلِكَ إذا كَانَ المُسْتَثْنَى فِى كَلامٍ غَيرِ مُوجَبٍ،وَالمُسْتَثْنى مِنْهُ مَذْكُوراً مَثْلُ:(مَا جَاءَ احدٌ إلّا سَعِيداً،وَإلّا سَعِيدٌ)فَيجُوزُ فِيهِ النَّصْبُ عَلَى الاسْتِثْنَاءِ و الإتْبَاعُ عَلَى البَدَلِيهِ.

ج)الإعْرابُ حَسْبَ العَوامِلِ.

وذلِكَ إذا كَانَ المُسْتَثْنَى مُفْرَّغاً،بِأَنْ يكُونَ بَعْدَ(إلّا)فِى كَلامٍ غَيرِ مُوجَبٍ،والمُسْتَثْنَى مِنهُ غَيرَ مَذْكورٍ،تَقُولُ:(مَا جَاءَنِى إلّا سَعِيدٌ،وَمَا

رَأيتُ إِلاّ سَعِيداً،وَمَا مَرَرْتُ إِلاّ بِسَعِيدٍ).

ص:۱۹۸

وَإنْ كَانَ المُسْتَثْنَى بَعْدَ(غَير،وَسِوى،وَسَواء،وَحَاشَا)كَانَ مَجْرُوراً عِنْدَ الجَمِيعِ فِى(غَيرِ وسِوى وَسَواء)وفِى(حَاشَا)عِنْدَ الأكْثَرِ نَحْوُ:جاءَنِى الْقَوْمُ غَيرَ مَجِيدٍ،وَسِوى مَجِيدٍ وَحَاشَا مَجيدٍ.

يعْرَبُ(غَير)إعْرابَ المُسْتَثْنى بِـ-(إلاّ)تَقُولُ:(جَاءَنِى القَومُ غَيرَ زَيدٍ،وَغَيرَ حِمَارٍ،وَمَا جَاءَنِى أَحَدٌ غَيرَ سَعِيدٍ،وَمَا رَأَيتُ غَيرَ سَعِيدٍ،وَمَا مَرَرْتُ بِغَيرِ(سَعِيدٍ).

وَلَفْظُ(غَير)مُوْضُوعٌ لِلصِّفَهِ،وَقَدْ يسْتَعْمَلُ لِلاسْتِثْناءِ،كَمَا أنَّ لَفْظَهَ(إلاّ)مُوْضُوعَهٌ لِلاسْتِثْنَاءِ،وَقَد تُسْتَعْمَلُ لِلصِّفَهِ،كَمَا فِى قَوْلِهِ تَعَالى: لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَهٌ إلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا ،أَى:غَيرُ اللهِ،كذلِك قَوْلُكَ:(لا إله إلاّ اللهُ).

القِسْمُ التَّاسِعُ:خَبَرُ(كَانَ)وَأخَواتِها

وحُكْمُهُ كَحُكْمِ خَبَرِ المُبْتَدأِ،نَحْوُ:(كَانَ سَعِيدٌ مُنْطَلِقاً)،إلاّ أنَّهُ يجُوزُ تَقْديمُهُ عَلَى اسْمِهَا مَعَ كَوْنِهِ مَعْرِفَهً بِخِلافِ خَبَرِ المُبْتَدأِ،نَحْوُ:و كان حقا على نانصر المؤمنين.

القِسْمُ العَاشِرُ:اِسْمُ(إنَّ)وَأخَواتِها

وَهُوَ المَسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِها نَحْوُ:(إنَّ زَيداً جَالِسٌ).

القِسْمُ الحَادِى عَشَرَ:المَنْصُوبُ بِـ-(لا)الَّتِى لِنَفْى الجِنْسِ

وَهُوَ المُسْنَدُ إليهِ بَعْدَ دُخُولِهَا.وَتَلِيهَا نَكِرَهٌ مُضَافَهٌ نَحْوُ:(لا غُلاَمَ رَجُلٍ فِى الدَّارِ)،أَوْ مُشَابِهٌ بِالمُضافِ نَحْوُ:(لا عِشْرِينَ دِرْهَماً فِى الكِيسِ).

وَإنْ كَانَ مَا بَعدَ(لا)نَكِرَهً مُفْرَدَهً يبْنى عَلَى الفَتْحِ نَحْوُ:(لا رَجُلَ فِى الدّارِ)،وَإنْ كَانَ مُفْرَداً مَعْرِفَهً أوْ نَكِرَهً مَفْصُولاً بَينَهُ وَبَينَ(لا)كَانَ مَرْفُوعاً لأنها تُلْغى عَنِ العَمَلِ،وَيجِبُ حِينَئِذٍ تَكْرِيرُ(لا)مَعَ الاسْمِ الآخَرِ،تَقُولَ:(لا حَمِيدٌ ولا مَجِيدٌ)وَ(لا فِيهَا رَجُلٌ ولا امْرأةٌ).

وَإذا تَكَرَّرَتْ(لا)عَلى سَبِيلِ العَطْفِ،وَجاءَ بَعْدَهَا نَكِرهٌ مُفْرَدَهٌ بِلا فَصْلٍ،مِثْلَ(لا حَولَ ولا قُوَّهَ إلاّ بِاللّهِ)يجُوزُ فِيهَا خَمْسَهُ أَوْجُهٍ:فَتْحُهُما،ورَفْعُهُمَا،وَفَتْحُ الأوَّلِ ونَصْبُ الثَّانِى،وَفَتْحُ الأوَّلِ وَرَفْعُ الثّانِى،وَرَفْعُ الأوَّلِ وَفَتْحُ الثّانِى.

وَقَدْ يحْذَفُ اسْمُ(لا)لِقَرينَهٍ نَحْوُ:(لا عَلَيكَ)أَى:لا بَأْسَ عَلَيكَ.

القِسمُ الثّانِی عَشَرَ:(مَا)وَ(لا)المُشْبَّهَتینِ بـ-(لَیسَ)

وهُوَ المُسْنَدُ بَعْدَ دُخُولِهِما نَحْوُ:(مَا سَعِیدٌ جَالِساً)وَ(لا رَجُلٌ حَاضِراً).

وتُلْغَیانِ عَنِ العَمَلِ فِی المَواضِعِ التَّالِیهِ:

١.إذا وَقَعَ الخَبَرُ بَعْدَ(إلّا)نَحْوُ:(مَا زَیدٌ إلّا قائِمٌ).

٢.إذا تَقَدَّمَ الخَبَرُ نَحْوُ:(مَا قَائِمٌ زَیدٌ).

٣.إذا زِیدَتْ(إنْ)بَعْدَ(مَا)نَحْوُ:(مَا إنْ خالِدٌ نازِلٌ).

هذِهِ لُغَهُ الحِجازِیینَ،وَدَلِیلُهُمْ قَوْلُهُ تَعالَی: ما هذا بَشَراً .

وَأَمَّا بَنُو تَمِیمٍ فَلا یعْمِلُونَهَا أَصْلاً کَقَوْلِ الشَّاعِرِ مِنْ بَنِی تَمِیمٍ:

وَمُهَفْهَفٍ کَالبَدْرِ قُلتُ لَهُ انْتَسِبْ.

فَأَجابَ مَا قَتْلُ المُحِبِّ علی المُحِبِّ حَرامُ

بِرَفْعِ(حَرامُ).

المَقْصَدُ الثَّالِثُ:فِی المَجْرُوراتِ

الأَسْمَاءُ المَجْرورهُ وهِی عَلی قِسْمَینِ:

١.المَجْرُورُ بِحَرْفِ الجَرِّ،وهُوَ کُلُّ اسْمٍ نُسِبَ إلیهِ شَیءٌ بِواسِطَهِ حَرفِ الجَرِّ لَفْظاً نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِزَیدٍ)،وَیعَبَّرُ عَنْ هذا التَّرْکِیبِ فِی الإِصْطِلاحِ بـ-(الجَارِّ و المَجْرُورِ).

٢.المضَافُ إلیهِ نَحْوُ:(غُلامُ زَیدٍ)،فَإِنَّهُ مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ مُقَدَّرٍ،وَیعَبَّرُ عَنْهُ فِی الإصْطِلاحِ بِأَنَّهُ مُضَافٌ وَمُضَافٌ إلیهِ.وَیجِبُ تَجْرِیدُ المُضَافِ عَنْ التَّنوِینِ،ومَا یقُومُ مَقَامَهُ نَحْوُ:(کِتَابِ سَعِیدٍ وَکتَابَی حَمِیدٍ،وَمُسْلِمِی مِصْرَ).

الإضَافَهُ عَلی قِسْمَینِ:

١.مَعْنَویهٌ،وَهِی أنْ لا یکُونَ المُضَافُ صِفَهً مُضَافَهً إلی مَعْمُولِهَا،وهِی إمَّا بِمَعْنَی(اللاَّمِ)نَحْوُ:(غُلاَمُ زَیدٍ)،أَوْ بِمَعنَی(مِنْ)کَ-(خَاتَمُ فِضَّهٍ)،أَوْ بِمَعْنَی(فی)نَحْوُ:(صَلاهُ اللَّیلِ).

وَفائِدَهُ هذِهِ الإِضَافَهِ تَعْرِیفُ المُضَافِ إنْ أُضِیفَ إلی مَعْرِفَهٍ-کَمَا مَرَّ-وتَخْصِیصُهُ إنْ أُضِیفَ إلی نَکِرَهٍ نَحْوُ:(غُلامُ رَجُلٍ).

٢.لَفْظِیهٌ:وَهِی أنْ یکُونَ المُضافُ صِفَهً مُضافَهً إلی مَعْمُولِهَا،وَهِی فِی تَقْدِیرِ الانْفِصَالِ فِی اللَّفْظِ نَحْوُ:(زَائِرُ سَعِیدٍ)-فَکَأَنَّ المُضافَ

مُنْفَصِلٌ عَنِ المُضَافِ إلَيهِ،وَفَائِدَتُهَا تَخْفِيفٌ فِی اللَّفْظِ فَقَطْ.

ص:۲۰۰

و إذا أَضِيفَ الاسْمُ الصَّحِيحُ،أوِ الجَارِى مَجرَى الصَّحِيحِ إلى(ياءِ)المُتَكَلِّم،كُسِرَ آخِرُهُ،وأَسْكِنَتِ الياءُ،أوْ فُتِحَتْ مِثْلُ:(غُلامِى وَدَلْوِى،وَظَبْيِى)وَإنْ كَانَ آخِرُ الاسْمِ ياءً مَكْسُوراً مَا قَبْلَهَا أُدْغِمَتِ الياءُ فِى الياءِ وفُتِحَتِ الياءُ الثَّانِيهُ لِئَلَّا يلْتَقِى السَّاكِنَانِ،كَمَا تَقُولُ فِى القَاضِى:(قَاضِى)،وفِى الرَّامِى:(رَامِى).

و إنْ كَانَتْ فِى آخِرِهِ(واوٌ)مُضْمُومٌ مَا قَبلَهَا قَلَبْتَهَا(ياءً)،وَعَمِلْتَ كَمَا مَرَّ،تَقولُ:(جاءَنِى مُعَلِّمِى).

وَتَقولُ فِى الأَسْماءِ السِّتَهِ:(أَبِى وَأَخِى،وَحَمِى،وهَنِى)وَ(فى)عِنْدَ قَومٍ وَ(ذُو)لا يضَافُ إلى مُضْمَرٍ أصْلًا وَقَوْلُ الشَّاعِرِ:

إنَّمَا يعْرِفُ ذا الفَضْلِ مِنَ النَّاسِ ذَوُوْهُ.

شَاذٌّ.

و إذا قُطِعَتْ هذِهِ الأسماءُ عَنِ الإضافَهِ قُلْتَ،(أَخٌ،وأَبٌ،وَحَمٌ،وَهَنٌ،وَفَمٌ)،وتَجُوزُ الحَركَاتُ الثَّلاثُ،وَ(ذُو)لا يقطَعُ عَنِ الإضَافَهِ أَصْلًا.هذا كُلُّهُ فِى المَجْرُورِ بِتَقْدِيرِ حَرْفِ الجَرِّ،أَمَّا مَا يذْكَرُ فِيهِ حَرْفُ الجَرِّ لَفْظاً فَسَيأْتِيكَ فِى القِسْمِ الثَّالِثِ إنْ شَاءَ اللّهُ تَعالى.

الخاتِمهُ:فِى التَّوَابِعِ

اعْلَمْ أنَّ الأسْمَاءَ المُعْرَبَه الَّتِى مَرَّ ذِكْرُهَا كَانَ إعْرَابُها بِالأصَالَهِ،بِأنْ دَخَلَتْها العَوَامِلُ،فَأوْجَبَتْ فِيها الرَّفْعَ،والنَّصْبَ،وَالجَرَّ بِلا واسِطَهٍ،وقَدْ يكُونُ إعْرابُ الاسْمِ بِتَبَعِيهِ مَا قَبْلَهُ،وَيسَمَّى(التَّابِعَ)لأَنَّهُ يتْبَعُ مَا قَبْلَهُ فِى الإعْرَابِ.

فَالتّابِعُ:كَلُّ ثانٍ مُعْرَبٍ بِإعْرَابِ سَابِقِهِ مِنْ جههٍ واحِدَهٍ.وَالتَّوَابِعُ خَمْسَهٌ:النَّعْتُ،والعَطْفُ بِالحُرُوفِ،والتَّأكِيدُ،وعَطْفُ البَيانِ،والبَدَلُ.

القِسْمُ الأَوَّلُ:النَّعْتُ(الصِّفه)

النَّعْتُ:تَابِعٌ يدُلُّ عَلَى مَعْنىً فِى مَتْبُوعِهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى رَجُلٌ عَالِمٌ)،وَيسَمَّى النَّعْتَ الحَقِيقِى،أوْ فِى مُتَعَلِّقٍ بِمَتْبُوعِهِ نَحْوُ:(جاءَنِى رَجُلٌ عَالِمٌ أَبُوهُ)،وَيسَمَّى النَّعْتَ السَّبَبِى.

وَالنَّعْتُ الحَقِيقِى إنَّمَا يتْبَعُ مَتْبُوعَهُ فِى أَربَعَهٍ مِنْ عَشَرَهِ أُمورٍ.

الأَوَّلُ و الثَّانِى وَالثَّالِثُ:فِى الإعْرَابِ الثَّلاثِ:الرَّفْعِ وَالنَّصْبِ وَالجَرِّ.

الرّابعُ و الخامِسُ:فِی التَّعْرِیفِ،والتَّنْکِیرِ.

السّادِسُ وَالسّابعُ وَالثَامِنُ:فِی الإفْرادِ،وَالتَّثْنِیهِ،وَالجَمْعِ.

التّاسِعُ و العاشِرُ:فِی التَّذْکِیرِ و التَّأنِیثِ.

نَحْوُ:(جاءَنِی رَجُلٌ عالِمٌ،وَامْرَأهٌ عالِمَهٌ وَرَجُلانِ عالِمانِ،وَامْرَأتانِ عَالِمَتَانِ،وَرِجَالٌ عُلَماءُ،وَنِسَاءٌ عَالِمَاتٌ،وَزَیدٌ العَالِمُ،وَالزَّیدانِ العَالِمانِ،وَالزَّیدُونَ العَالِمُونَ،وَرَأَیتُ رَجُلاً عَالِماً)،وَکذا البَوَاقِی.

وَالنّعْتُ السَّبَبِی إنّما یتْبَعُ مَتْبوعَهُ فِی الخَمْسَهِ الأُوَلِ،أَعْنِی حالاتِ الإعْرابِ الثَّلاثِ،والتَّعْرِیفِ،والتَّنْکِیرِ،نَحْوُ قَولِهِ تعالی: أَخْرِجْنا مِنْ هذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها .

وَفَائِدَهُ النَّعْتِ تَخْصِیصُ المَنْعُوتِ إنْ کَانَا نَکِرَتَینِ مِثْلُ:(جَاءَنِی رَجُلٌ عَالِمٌ)،وَتَوْضِیحُ مَنْعُوتِهِ إنْ کَانَا مَعْرِفَتَینِ مِثْلُ:(جَاءَنِی زَیدٌ الفَاضِلُ).

وَقَدْ یکُونُ لِلثَّنَاءِ وَالمَدْحِ نَحْوُ: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ ،وَقَدْ یکُونُ لِلتَّأْکِیدِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالَی: نَفْخَهٌ واحِدَهٌ .

وَقَدْ یکُونُ لِلذَّمِّ نَحْوُ:أَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ.

وَالنَّکِرَهُ تُوصَفُ بِالجُمْلَهِ الخَبَرِیهِ نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِرَجُلٍ أبُوهُ قَائِمٌ،أوْ قَامَ أَبُوهُ).

وَالضَّمِیرُ لا یوصَفُ،وَلا یوصَفُ بِهِ.

القِسْمُ الثَّانِی:العَطْفُ بِالحُرُوفِ

المَعْطُوفُ بِالحُرُوفِ،تَابِعٌ ینْسَبُ إلَیهِ مَا نُسِبَ إلی مَتْبُوعِهِ،وکِلاَهُمَا مَقْصُودَانِ بِتِلْکَ النِّسْبَهِ،ویسَمَّی(عَطْفَ النَّسَقِ)أیضاً،وشَرْطُهُ أنْ یتَوَسَّطَ بَینَهُ وبَینَ مَتْبُوعِهِ أَحَدُ حُرُوفِ العَطْفِ مِثْلُ:(قَامَ سَعْدٌ وخَالِدٌ).وَمِنْ حُرُوفِ العَطْفِ(الوَاو،والفَاء،ثُمَّ،وأَوْ)وسَیأْتِی ذِکْرُهَا فِی القِسْمِ الثَّالِثِ،إنْ شاءَ اللّهُ تَعالی.

وَإذا عُطِفَ عَلَی ضَمِیرٍ مَرْفُوعٍ مُتَّصِلٍ یجِبُ تَأْکِیدُهُ بِضَمِیرٍ مُنْفَصِلٍ نَحْوُ:(جَلَسْتُ أَنا وَسَعِیدٌ)إلاّ إذا فُصِلَ نَحْوُ:(کَتَبْتُ الیومَ وَخَالِدٌ).

و إذا عُطِفَ عَلَی الضَّمِیرِ المَجْرُورِ المُتَّصِلِ یجِبُ إعادَهُ حَرْفِ الجَرِّ فِی المَعْطُوفِ نَحْوُ:(مَرَرْتُ بِکَ وَبِسَعِیدٍ).

والمَعْطُوفُ فِی حُکْمِ المَعْطُوفِ عَلَیهِ،أَی إذا کَانَ الأَوَّلُ صِفَهً،أَوْ خَبَراً،أَوْ صِلَهً،أوْ حالاً،فالثَّانِی کَذلِک،وَالضَّابِطَهُ فِیهِ أَنَّهُ إذا جَازَ أنْ یقُومَ المَعْطُوفُ مَقَامَ المَعْطُوفِ عَلَیهِ،جَازَ العَطْفُ،وإلاّ فَلا.

والعَطْفُ عَلَى مَعْمُولَى عَامِلَينِ مُخْتَلِفَينِ جَائِزٌ إذا كَانَ المَعْطُوفُ عَلَيهِ مَجْرُوراً وَمُقَدَّماً عَلَى المَرْفُوعِ،والمَعْطُوفُ كَذلِك،أَى:مَجْرُورٌ نَحْوُ:(فِى الدَّار زَيدٌ و الحُجْرَهِ عَمْرٌو).

القِسْمُ الثَّالِثُ:التَّأْكِيدُ

التَّأكِيدُ:هُوَ تَابِعٌ يدُلُّ عَلَى تَقْرِيرِ المَتْبُوعِ فِيمَا نُسِبَ إلَيهِ نَحْوُ:(جاءَنِى زَيدٌ نَفْسُهُ)أَوْ يدُلُّ عَلى شُمُولِ الحُكْمِ لِكُلِّ أَفْرَادِ المَتْبُوعِ مِثْلُ: فَسَجَدَ الْمَلائِكَهُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ .

والتَّأْكِيدُ عَلى قِسْمَينِ:

أ)لَفْظِى،وهُوَ تَكْرِيرُ اللَّفْظِ الأوَّلِ بِعَينِهِ نَحْوُ:(جَاءَنِى زَيدٌ زَيدٌ،جَاءَنِى جَاءَنِى زَيدٌ،قامَ قامَ زَيدٌ)،وَيجُوزُ فِى الحُرُوفِ أَيضاً،نَحْوُ:(إنَّ إنَّ زَيداً قائِمٌ).

ب)مَعْنَوِى:وهُوَ بِأَلفَاظٍ مَعْدُودَهٍ،وهِى كِما يلِى:

١.(النَّفْسُ وَالعَينُ)وهُمَا لِلوَاحِدِ،والمُثَنَّى،والمَجْمُوعِ بِاخْتِلافِ الصِّيغَهِ وَالضَّمِيرِ،مِثْلُ:(جاءَنِى زَيدٌ نَفْسُهُ،والزَّيدانِ انْفُسُهُما،أَوْ نَفْساهُما وَالزَّيدُونَ أَنْفُسُهُمْ)،وكذلِك(عَينُهُ،وَأَعْينُهُما،أَوْ عَينَاهُمَا،وأعْينُهُمْ)،ولِلمُؤَنَّثِ نَحْوُ:(جَاءَتْنِى هِنْدٌ نَفْسُها،والهِنْدَانِ أَنْفُسُهُمَا أَوْ نَفْسَاهُمَا،والهِنْداتُ أنْفُسُهُنَّ)،وكَذا(عَينُها،وَأَعْينُهُما،أوْ عَيناهُمَا،وَأَعْينُهُنَّ).

٢.(كِلَا وَكِلْتا)وَهُمَا لِلمُثَنَّى خَاصَّهً نَحْوُ:(قَامَ الرَّجُلانِ كِلَاهُمَا،وقَامَتِ المَرْأَتانِ كِلْتاهُمَا).

٣.(كُلُّ،وَأَجْمَعُ،وَأَكْتَعُ،وأَبْتَعُ،وأَبْصَعُ)وهِى لِغَيرِ المُثَنَّى بِاخْتِلافِ الضَّمِيرِ فِى(كُلٍّ)،تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البُسْتَانَ كُلَّهُ،وَجَاءَنِى القَوْمُ كُلُّهُمْ،واشْتَرَيتُ الحَدِيقَهَ كُلَّها،وَجَاءَتِ النِّسَاءُ كُلُّهُنَّ)وبِاخْتِلافِ الصِّيغَهِ فِى البِواقِى،وهِى(أَجْمَعُ...إلخ)تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البُسْتَانَ كُلَّهُ أَجْمَعَ أَكْتَعَ أَبْتَعَ أَبْصَعَ،وَجَاءَنِى القَوْمُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ أَكْتَعُونَ أَبْتَعُونَ أَبْصَعُونَ،واشْتَرَيتُ الحَدِيقَهَ كُلَّها جَمْعَاءَ كَتْعَاءَ بَتْعَاءَ بَصْعَاءَ،وقَامَتِ النِّساءُ كُلُّهُنَّ جُمَعُ كُتَعُ بُتَعُ بُصَعُ).

وَإذا أَرَدْتَ تَأْكِيدَ الضَّمِيرِ(المَرْفُوعِ)المُتَّصِلِ ب(النَّفْسِ وَالعَينِ)يجِبُ تَأكِيدُهُ بِضَمِيرٍ مَرْفُوعٍ مُنْفَصِلٍ،تَقُولُ:(ضَرَبْتَ أَنْتَ نَفْسُک).

وَلاَ يؤَكَّدُ ب(كُلٍّ وَأَجْمَعَ)إلاّ مَا لَهُ أَجْزاءٌ وَأَبْعاضٌ يصِحُّ افْتِراقُها حِسًّا نَحْوُ:(القَوْم)فِى جاءَنِى القَومُ كُلُّهُم أَجْمَعُونَ،أَوْ حُكْماً،كَما تَقُولُ:(اشْتَرَيتُ البَيتَ كُلَّهُ)،وَلاَ تَقُولُ:(أَكْرَمْتُ الضَّيفَ كُلَّهُ).

وَاعْلَمْ أنَّ(أَكْتَعَ)وَأَخَوَاتِها أَتْبَاعٌ ل(أَجْمَعَ)إذْ لَيسَ لَهَا مَعْنى دُونَهَا وَلاَ يجُوزُ تَقْدِيمُهَا عَلَى(أَجْمَعَ)ولا يجُوزُ ذِكْرُهَا دُونَهَا.

القِسْمُ الرّابِعُ:البَدَلُ

البَدَلُ:تَابِعٌ نُسِبَ إلَيهِ مَا نُسِبَ إلى مَتْبُوعِهِ وهُوَ المَقْصُودُ بِالنِّسْبَهِ دُونَ مَتْبُوعِهِ.وأقْسامُ البَدَلِ أَرْبَعَهٌ:

١.بَدَلُ الكُلِّ مِنَ الكُلِّ،وَهُوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ تَمامَ مَدْلُولِ المَتْبُوعِ،نَحْوُ:(جَاءَنِی صَالِحٌ أخُوکَ).

٢.بَدَلُ البَعْضِ مِنَ الكُلِّ،وهُوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ جُزءَ مَدلولِ المَتْبُوعِ،نَحْوُ:(قَرَأْتَ الكِتابَ اوَّلَهُ).

٣.بَدَلُ الاشتِمالِ،و هوَ مَا كَانَ مَدْلُولُهُ مُتَعَلِّقاً بِالمَتْبُوعِ،نَحْوُ:(سُلِبَ زَيدٌ ثَوْبُهُ،وأَعْجَبَنِی عَلِی عِلْمُهُ).

۴.بَدَلُ الغَلَطِ،وهُوَ مَا يذْكَرُ بَعْدَ الغَلَطِ نحْوُ:(جَاءَنِی زَيدٌ جَعْفَرٌ،ورَأَيتُ بَغلًا حِماراً).

والبَدَلُ إنْ كانَ نَكِرَهً مِنْ مَعْرِفَهٍ يجِبُ نَعْتُهُ كَقَوْلِهِ تَعَالی: لَنَسْفَعاً بِالنّاصِيَه. ناصِيَهٍ كاذِبَهٍ خاطِئَهٍ ،ولا يجِبُ ذلِک فِی عَكْسِهِ نَحْوُ قَولِهِ تعالی: إلی صِراطٍ مُسْتَقِيم، صِراطِ اللّهِ وَلاـ فِی المُتَجانِسَينِ مِنْ حَيثُ التَّعْرِيفُ و التَّنْكِيرُ،نَحْوُ قَوْلِهِ تَعالی: اِهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صِراطَ الَّذِينَ... ،وَجَاءَنی رَجُلٌ غُلامٌ.

القِسْمُ الخامِسُ:عَطْفُ البَيانِ

عَطْفُ البَيانِ:تَابِعٌ غَيرُ صِفَهٍ يوَضِّحُ مَتْبُوعَهُ،وَهُوَ أَشْهَرُ اسْمَی شَیءٍ،نَحْوُ:(قَالَ أَبُو عَبْدِ اللّهِ الصَّادِقُ،أخْبَرَنَا أَمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلِی عليه السلام).

البَابُ الثّانِی:فِی الاسْمِ المَبْنِی

الاسْمُ المَبْنِی:مَا لا يخْتَلِفُ آخِرُهُ بِاخْتِلافِ العَوامِلِ،ويكُونُ ذلِک فِی المَوارِدِ التَّالِيهِ:

أ)مَا وَقَعَ غَيرَ مُرَكَّبٍ مَعَ غَيرِهِ مِثْلُ:(الفْ،باءْ،تاءْ،ثاءْ...الخ)

وَمِثْلُ(أَحد،اِثْنانِ،ثَلاثَهٌ)،ومِثْلُ لَفْظِ(زَيد)قَبْلَ التَّرکِيبِ فَإِنَّهُ مَبْنِی بِالفِعْلِ عَلی السُّكونِ ومُعْرَبٌ بِالقُوَّهِ.

ب)مَا شَابَهَ مَبْنِی الأصْلِ بِأَنْ يكُونَ فِی الدَّلالَهِ عَلی مَعْنَاهُ مُحْتاجَاً إلی قَرِينَهٍ كَأَسْماءِ الإشارَهِ وَالمَوصُولاتِ نَحْوُ:(هؤُلاءِ،مَنْ).

ج)مَا كَانَ عَلى أَقَلَّ مِنْ ثَلاثَهِ أَحْرُفٍ مِثْلُ:ضَمِيرِ(نا)فِي(جِئْتَنا).

د)مَا تَضَمَّنَ مَعْنى مِنْ مَعانِي الحُرُوفِ مِثْلُ:(هذا)ومِنْ(أَحَدَ عَشَرَ إلى تِسْعَهَ عَشَرَ).

وَحَرَكاتُ الاسْمِ المَبْنِي تُسَمَّى ضَماًّ،وَفَتْحاً،وَكَسْراً،وَسُكُونُهُ وقْفاً.

وبناءً عَلى مَا ذَكَرْنا ينْقَسِمُ الاسْمُ المَبْنِي إلى الأَقْسامِ التَّاليهِ:

١.المُضْمَراتُ.

٢.أَسْماءُ الإشارَهِ.

٣.المَوصُولاتُ.

۴.أَسْماءُ الأَفْعالِ.

۵.أسْماءُ الأَصْواتِ.

۶.المُرَكَّباتُ.

٧.اَلكِنايَاتُ.

٨.بَعْضُ الظُّرُوفِ.

النَّوْعُ الأَوَّلُ:المضْمَراتُ

الضَّمِيرُ:هُوَ اسْمُ ما وُضِعَ لِيدُلَّ عَلى مُتَكَلِّمٍ،أَوْ مُخاطَبٍ،أَوْ غَائِبٍ تَقدَّمَ ذِكْرُهُ.

وَلا بُدَّ لِضَمِيرِ الغائِبِ مِنْ مَرْجعٍ يرجِعُ إلَيهِ،وهُوَ مَذْكُورٌ قَبْلَهُ لَفْظاً نَحْوُ:(سَلِيمٌ حَضَرَ أَخُوهُ)،أَوْ مَعْنىً نَحْوُ: اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ،أوْ حُكْماً نَحْوُ: وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ ،فَالضَّمِيرُ فِي(اسْتَوَتْ)يعُودُ إِلى سَفِينَهِ نُوحٍ المَعلُومَهِ مِنَ السِّياقِ.

الضَّمِيرُ عَلى قِسْمَينِ:

١.مُتَّصِلٌ:وهُوَ مَا لا يسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ،وهُوَ إمّا مَرْفُوعٌ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ...إلى ضَرَبْنَ)،أَوْ مَنصُوبٌ نَحْوُ:(ضَرَبَنِي...إلى ضَرَبَهُنَّ)،أَوْ مَجْرُورٌ نَحْوُ:(غُلامِي،ولِي...إلى غُلامِهِنَّ ولَهُنَّ).

٢.مُنْفَصِلٌ،وهُوَ مَا يسْتَعْمَلُ وَحْدَهُ،وهُوَ أيضاً إمّا مَرْفُوعٌ،مِثْلُ:(أَنا...إلى هُنَّ)،و إمّا مَنْصُوبٌ مِثْلُ:(إياى...إلى إياهُنَّ)،فذلِكَ سَبْعُونَ ضَمِيراً.

والضَّمِيرُ المَرْفُوعُ المُتَّصِلُ يكُونُ مُسْتَتِراً فِي مَا يلِي:

١.المَاضِى الغائِبُ و الغائِبَهُ نَحْوُ:(عَلَى نَصَرَ الإسْلامَ،وَفَاطِمَهُ أَعَزَّتِ النِّسَاءَ)أى:(نَصَرَ هُوَ،وأَعَزَّتْ هِى).

ص:٢٠٥

٢.المُضَارِعُ المُتَكَلِّمُ،مِثْلُ:(أَنْصُرُ وَنَنْصُرُ).

٣.المُضَارِعُ المُخاطَبُ،مِثْلُ:(تَأْكُلُ).

٤.الغائِبُ وَالغائِبَهُ،مِثْلُ:(يَنْصُرُ وتَنْصُرُ).

٥.اِسْمُ الفاعِلِ وَالمَفْعُولِ(الصِّفَه).

ولا يجُوزُ اسْتِعْمالُ المُنْفَصِلِ إلاّ عِنْدَ تَعَذُّرِ المُتَّصِلِ،نَحْوُ: إيّاكَ نَعْبُدُ ،وَ(مَا نَصَرَكَ إلاّ أَنَا).

واعْلَمْ أنَّ لَهُمْ ضَمِيراً غائِباً تَأْتِي بَعْدَهُ جُمِلَهٌ تُفَسِّرُهُ،ويسَمَّى(ضَمِيرَ الشَّأْنِ)فِي المُذكَّرِ،وَ(ضَمِيرَ القِصَّهِ)فِي المُؤَنَّثِ،مِثْلُ: قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ،و(هِي هِنْدٌ مَلِيحَهٌ،وإِنَّها زَينَبُ قائِمَهٌ).

وقَدْ يدْخُلُ بَينَ المُبْتَدأ و الخَبَرِ ضَمِيرٌ مَرْفُوعٌ مُنْفصِلٌ مُطابِقٌ لِلمُبْتَدَأ،إذا كَانَ الخَبَرُ مَعْرِفَهً،أوْ أَفْعَلُ مِنْ كذا،ويسَمَّى(فصلًا)لأَنَّهُ يفْصُلُ بَينَ المُبْتَدأ وَالخَبَرِ لِيرْفَعَ اشتِباهَ الخَبَرِ بِالصِّفَهِ،وَيفِيدُ التَّأْكِيدَ أيضاً،نَحوُ:(سَمِيرٌ هُوَ القَادِمُ،كَانَ قَاسمٌ هُوَ الزَائِرَ،ومَجِيدٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حامِدٍ)وقَالَ اللّهُ تَعالى: كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ .

النَّوعُ الثَّانِي:أَسْماءُ الإشارَاتِ

اسْمُ الإشَارَهِ:مَا وُضِعَ لِيدُلَّ عَلى مُشارٍ إلَيهِ.وَلَهُ خَمْسَهُ أَلفاظٍ لِسِتَّهِ مَعانٍ.

١.(ذا)لِلمُذَكَّرِ الواحِدِ.

٢.(ذانِ،وذَينِ)لِلمُثَنّى المُذَكَّرِ.

٣.(تا،وتِي،وذِي،وتِهْ،وذِهْ،وتِهي،وذِهي)لِلمُفْرَدِ المُؤنَّثِ.

٤.(تانِ،وتَينِ)لِلمُثَنّى المُؤَنَّثِ.

٥.(أُولاءِ)بِالمَدِّ و القَصْرِ لِلجَمْعِ المُذَكَّرِ و المُؤَنَّثِ.

وَقَدْ تَلْحَقُ بِأَوائِلِها(هَاء)التَّنْبِيه مِثْلُ:(هذا،هؤُلاءِ).

وقَدْ يتَّصِلُ بِأَوَاخِرِها حَرْفُ الخِطابِ،وَهِي خَمْسَهُ أَلفاظٍ(كَ،كُما،كُمْ،كِ،كُنَّ)فذلِك خَمْسَهٌ وَعِشْرُونَ الحاصِلُ مِنْ ضَرْبِ خَمْسَهٍ فِي خَمْسَهٍ وهِي(ذاكَ...إلى ذاكُنَّ،وذَانِكَ...إلى ذانِكُنَّ)وَكَذا البَواقِي.

ويسْتَعْمَلُ(ذا)لِلقَرِيبِ،وَ(ذاك)لِلمُتَوسِّطِ،وَ(ذلِك)لِلبَعيدِ.

النَّوْعُ الثّالِثُ:الاسْمُ المَوْصُولُ

المَوْصُولُ:اِسْمٌ لا يصْلُحُ أنْ يكونَ جُزءاً تامّاً مِنْ جُمْلَةٍ إلاّ بِصِلَةٍ بَعدَهُ،وَهِی جُمَلَةٌ خَبَرِيةٌ،وَلا بُدَّ مِنْ عائِدٍ فِيها يعُودُ إلی المَوْصُولِ مِثْلُ:(الَّذِی)فِی قَوْلِنا:(جَاءَنِی الَّذِی أبُوهُ عَالِمٌ،أوْ قَامَ أبُوهُ).

الأسْماءُ المَوْصُولَةُ هِی:

١.(الَّذِی)لِلمُذَكَّرِ.

٢.(الَّتِی)لِلمُؤَنَّثِ.

٣.(اللَّذانِ،واللَّذَينِ،واللَّتانِ،واللَّتَينِ)لِمُثَنّاهُما،بِالألِفِ فِی حَالَةِ الرَّفْعِ،وبِالياءِ فِی حَالَتَی النَّصْبِ و الجَرِّ.

۴.(الألی،والَّذِينَ)لِجَمْعِ المُذَكَّرِ.

۵.(اللاَّتِی،واللَّواتِی،وَاللاَّئِی)لِجَمْعِ المُؤَنَّثِ.

۶ و٧.(مَنْ ومَا)ويكُوْنَانِ لِلجَمِيعِ.

٨.(أی وَأَيةٌ).

٩.(ذُوْ)بِمَعْنی(الَّذِی)فِی لُغَةِ بَنِی طَی كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

فَإِنَّ الماءَ ماءُ أَبِی وَجَدِّی

وَبِئْرِی ذُو حَفَرْتُ وَذُو طَوَيتُ

أَی الَّذِی حَفَرْتُ و الَّذِی طَوَيتُ.

١٠.اَلأِلفُ وَاللامُ بِمَعْنی(الَّذِی)وصِلَتُهُ اسمُ الفاعِلِ أَوِ المَفْعُولِ نَحْوُ:(الآكِلُ أَبُو بَكْرٍ)أی الَّذِی أكَلَ أَبُو بَكْرٍ،وَ(المَأْكُولُ تُفَّاحٌ)أی:الّذِی أُكِلَ تُفَّاحٌ.

وَيجُوزُ حَذفُ العَائِدِ مِنَ اللَفْظِ انْ كَانَ مَفْعُولاً نَحْوُ:(قَامَ الّذِی أَكْرَمْتُ)أَی:الّذِی أَكْرَمْتُهُ:

واعلَمْ أَنَّ(أياً وَأَيةً)مُعْرَبانِ إلاّ إذا حُذِفَ صَدْرُ صِلَتِهما،كَقَوْلِهِ تَعالَی: ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمنِ عِتِيًّا ،أَی:أَيهُم هُوَ أَشَدُّ.

النَّوعُ الرَّابِعُ:أَسْماءُ الأفْعالِ

اسْمُ الفِعْلِ:كُلُّ اسْمٍ يكُونُ بِمَعْنی الأمْرِ و المَاضِی،مِثْلُ:(رُوَيدَ زَيداً)أی أَمْهِلْهُ،و(هَيهاتَ زَيدٌ)أی:بَعُدَ،وَ(هَاؤُمْ)أی:خُذُوا،(حَی)أی:أَقْبِلْ

وَعَجِّلْ،وَ(مَكَانَكَ)أی:اُثْبُتْ،وَ(عَلَیکَ)أی:اِلزَمْ.

ص:۲۰۷

ولَهُ وَزْنٌ قِياسِي،وهُوَ(فَعالِ)بِمَعْنَى الأمْرِ مِنَ الثُّلاثِي،مِثْلُ:(نَزالِ)بِمَعْنى انْزِلْ،وَ(تَراكِ)بِمَعْنى اتْرُكْ.

وقَدْ يلْحَقُ بِهِ(فَعالِ)مَصْدراً معرفَةً نَحْوُ:(فَجارِ)بِمَعْنى الفُجورِ،أوْ صِفَةً للمُؤَنَّثِ نَحْوُ:(يا فَسَاقِ)بِمَعْنى فاسِقَه،و(يا لَكاعِ)بِمَعْنى لاكِعَه أوْ عَلَماً للأعْيانِ المُؤنَّثَه،كَقَطامِ وَغَلابِ وحَضارِ.وهذِهِ الثَّلاثَهُ الأخِيرهُ لَيسَتْ مِنْ أسْماءِ الأفْعَالِ،و إنَّما ذُكِرَتْ هٰهُنا لِلمُنَاسَبَهِ.

النَّوعُ الخامِسُ:أَسْمَاءُ الأصْوَاتِ

اسْمُ الصَّوتِ:كُلُّ اسْمٍ حُكِي بِهِ صَوْتٌ مِثْلُ:(غاقِ)لِصَوتِ الغُرابِ،و(طَاقْ)لِحِكايهِ الضَّربِ،و(طَقْ)لِحِكايهِ وَقْعِ الحِجارَهِ بَعْضِها عَلِى بَعْضٍ،أوْ لِصَوتٍ يصَوَّتُ بِهِ لِلبَهائمِ كَ(نِخْ)لإناخَهِ البَعِيرِ.

النَّوعُ السَّادِسُ:المُرَكَّباتُ

المُرَكَّبُ:كُلُّ اسْمٍ رُكِّبَ مِنْ كَلِمَتَينِ لَيسَ بَينَهُما نِسْبَهٌ،أي:لَيسَ بَينَهُما النِّسبَهُ الإضافِيهُ أوِ الإسْنَادِيهُ.

فَإنْ تَضَمَّنَ الجُزءُ الثّانِي مِنَ المُرَكَّبِ حَرْفاً فَيجِبُ بِنَاؤُهُما عَلى الفَتْحِ مِثْلُ:(أحَدَ عَشَرَ...إلى تِسعَهَ عَشَرَ)إلّا(اثْنَى عَشَرَ)فَإنَّهُ مُعْرَبٌ كَالمُثَنَّى،و إنْ لمْ يتَضَمَّنِ الثَّانِي حَرْفاً فَفِيها ثَلاثُ لُغَاتٍ أفْصَحُها بِناءُ الأوَّلِ عَلَى الفَتْحِ،وإعْرَابُ الثّانِي إعْرَابَ غَيرِ المُنْصَرِفِ مِثْلُ: (بَعْلَبَكَّ وَمَعْدِي كَرِب).

النَّوعُ السّابِعُ:الكِنَاياتُ

الكِناياتُ:هِي أسْماءٌ وُضِعَتْ لِتَدُلَّ عَلى عَدَدٍ مُبْهَمٍ مِثْلُ:(كَمْ وَكَذَا)أوْ حَديثٍ مُبْهَمٍ،مِثْلُ:(كَيتَ وَذَيتَ).

وَ(كَمْ)عَلى قِسْمَينِ:

١.اِسْتِفْهامِيهٌ،وهِي مَا يأْتِي بَعْدَها مُفْرَدٌ مَنْصُوبٌ عَلى التَّمِييزِ مِثْلُ:(كَمْ كِتاباً عِنْدَكَ).

٢.خَبَرِيهٌ،وهِي مَا يأْتِي بَعْدَها مُفْرَدٌ مَجْرُورٌ مِثْلُ:(كَمْ مَالٍ أَنْفَقْتُهُ)،أوْ مَجْمُوعٌ مَجْرُورٌ،نَحْوُ:(كَمْ رِجالٍ لَقِيتُهُمْ)،وَمَعْنَاهُ التَّكْثِيرُ.

وقَدْ تَأْتِي(مِنْ)بَعْدها،تَقُولُ:(كَمْ مِنْ رَجُلٍ لَقِيتَهُ؟وَكَمْ مِنْ مَالٍ أَنْفَقْتُهُ).

وَقَدْ يحْذَفُ مُمَييزُ(كَمْ)لِقِيامِ قَرينهِ،مِثْلُ:(كَمْ مَالكَ؟)أى كَمْ دِيناراً مالُكَ؟وَ(كَمْ ضَرَبتَ؟)أى:كَمْ رَجُلًا ضَرَبْتَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ كَمْ فِى الوَجْهَين يقَعُ مَنْصُوباً إذا كَانَ بَعْدَهُ فِعْلٌ غَيرُ مُشْتَغِلٍ عَنْهُ بِضَمِيرِهِ،فَإنْ كَانَ مُمَيزُ(كَمْ)اسماً،يكُونُ مَفْعُولاً بِهِ مِثْلُ:(كَمْ رَجُلاً أكْرَمتَ؟وَكَمْ غُلامٍ مَلَكْتُ؟)،و إن كَانَ مَصْدَراً فَإنَّه مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ نَحْوُ:(كَمْ زِيارَةً زُرْتَ؟)،ومَفْعُولاً فِيهِ إنْ كانَ ظَرْفاً نَحْوُ:(كَمْ يومٍ سِرْتُ؟وَكَمْ يوْماً صُمْتَ؟).

وَتَقَعُ مَجْرُورَةً إذا كَانَ مَا قَبْلَها حَرْفَ جَرٍّ،أو مُضافاً نَحْوُ:(بِكَمْ رَجُلٍ مَرَرْتُ؟وَعَلى كَمْ رَجُلٍ حَكَمْتَ؟وغُلامَ كَمْ رَجُلٍ احْتَرَمْتُ؟ومَالَ كَمْ رَجُلٍ صُنْتُ؟).

وتَقَعُ مَرْفُوعَةً إذا لَمْ يكُنْ شَيءٌ مِنَ الأمْرَينِ،فَتَكُونُ مُبْتَدأً إذا لمَ يكُنْ تَمْييزُها ظَرْفاً،نَحوُ:(كَمْ رَجُلاً إخْوَتُكَ؟وكَمْ رَجُلٍ أكْرَمْتُهُ؟)،وخَبَراً إنْ كَانَ ظَرفاً،نَحْوُ:(كَمْ يوماً سَفَرُكَ؟وكَمْ شَهْرٍ صَوْمِى؟).

النَّوعُ الثَّامِنُ:الظُّرُوفُ المَبْنِيهُ

وهِى عَلَى أَقْسامٍ،نَذْكُرُهَا فِيما يلِى:

١.مَا قُطِعَ عَنِ الإضافَهِ بِأَنْ حُذِفَ المُضافُ إلَيهِ مِثْلُ:(قَبْلُ،وبَعْدُ،وفَوقُ،وَتَحْتُ)،قَالَ تَعالى: لِلّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ،أَى مِنْ قَبْلِ كُلِّ شَيءٍ ومِنْ بَعْدِهِ،وَيسَمَّى(الغَاياتِ).هذا اذا كانَ المَحْذُوفُ مَنْوِياً لِلْمُتَكَلِّمِ وإلاّ كانَتْ مُعْرَبَهً،وعَلى هذا قُرِئَ(لِلّهِ الأمْرُ مِنْ قَبْلٍ ومِنْ بَعْدٍ).

٢.(حيثُ)وإنَّما بُنِيتْ تَشْبِيهاً بِالغَاياتِ لِمُلازَمَتِها الإضافَهَ،وشَرْطُها أنْ تُضَافَ إلى الجُمْلَهِ مِثْلُ:(إجْلِسْ حيثُ زَيدٌ جَالِسٌ)،وقَالَ اللّهُ تَعالى: سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيثُ لا يَعْلَمُونَ .وقَدْ تُضَافُ إلى المُفْرَدِ كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

أما تَرَى حَيثُ سُهَيلٍ طَالِعاً نجمٌ يضِىءُ كالشِّهابِ لامِعاً

أى:مَكِانِ سُهَيلٍ ف(حَيثُ)هُنَا بِمَعْنَى مَكانٍ.

٣.(إذا)وهِى للمُسْتَقْبَلِ،و إنْ دَخَلَتْ عَلى المَاضِى صَارَ مُسْتَقْبَلًا نَحْوُ قَوْلِهِ تَعالى: إذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ ،وفِيها مَعْنَى الشَّرْطِ غالِباً.

ويجُوزُ أَنْ تَقَعَ بَعْدَها الجُمْلَهُ الاسْمِيهُ نَحْوُ:(أَتَيتُكَ إذا الشَّمْسُ طالِعَهٌ).والمُخْتارُ الفِعْلِيهُ،نَحْوُ:(أَتَيتُكَ إذا طَلَعَتِ الشَّمْسُ).

وقَدْ تَكونُ للمُفاجَأهِ،فَيَخْتَارُ بَعْدَهَا المُبَتَدَأ نَحْوُ:(خَرَجْتُ فَإذا السَّبُعُ واقِفٌ).

۴.(إذ)وهِى لِلمَاضِى نَحْوُ:(جِئْتُك إذْ طَلَعَتِ الشَّمسُ،وإذِ الشَّمْسُ طَالِعَةٌ).

۵.(أَينَ،وَأَنَّى)لِلمَكانِ بِمَعْنى الاسْتِفْهامِ نَحْوُ:(أينَ تَمْشِى؟وأنَّى تَقْعُدُ؟)،وبِمَعْنى الشَّرْطِ نَحْوُ:(أينَ تَجْلِسْ أَجْلِسْ،وأنَّى تَقُمْ أَقُمْ).

۶.(مَتى)لِلزَّمانِ شَرْطاً نَحْوُ:(متى تُسَافِرْ أُسافِرْ،ومَتى تَقْعُدْ أَقْعُدْ)واسْتِفْهاماً مِثْلُ:(مَتَى تَذْهَبُ إلى السُّوقِ؟ومَتى يأتِى أَخُوْكَ؟).

۷.(كَيفَ)لِلاسْتِفْهامِ حَالاً نَحْوُ:كَيفَ جاءَ خَالِدٌ،أوْ خَبَراً نَحْوُ:(كَيفَ أَنْتَ؟)أى:فِى أى حَالٍ؟

۸.(أَيانَ)لِلزَّمانِ اسْتِفْهَاماً نَحْوُ: أَيّانَ يَوْمُ الدِّينِ .

۹.(مُذْ،وَمُنْذُ)بِمَعْنى أَوَّلِ المُدَّهِ جَواباً كـ(مَتى)،نَحْوُ:(مَا رَأيتُ زَيداً مُذْ يومُ الجُمْعَهِ)فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(مَتَى مَا رَأيتَ؟)أَى أوَّلُ مَدَّهٍ انْقَطَعَتْ رُؤيتِى إياهُ يومُ الجُمُعَهِ،وبِمَعْنى جَمِيعِ المُدَّهِ إنْ صَلُحَ جَوَاباً كـ(كَمْ)نَحْوُ:(مَا رَأَيتُهُ مُذْ يومَانِ)فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(كَمْ مُدَّهً مَا رَأيتَ زَيداً؟)،أَى جَمِيعُ مُدَّهٍ مَا رَأَيتُهُ فِيها يوْمانِ.

۱۰.(لَدَى،ولَدُنْ)بِمَعْنى(عِنْدَ)نَحْوُ:(المَالُ لَدَيكَ)،والفَرْقُ بَينَهُما أنَّ(عِنْدَ)للمَكانِ،ولا يشْتَرَطُ فِيهِ الحُضُورُ،ويشْتَرَطُ ذلِك فِى(لَدَى،ولَدُنْ)وفِيهِ لُغاتٌ(لَدَنْ،لَدُنْ،لَدِنْ،لَدْ،لُدْ،لِدْ).

۱۱.(قَطُّ)للمَاضِى المَنْفِى نَحْوُ:(مَا رَأَيتُهُ قَطُّ).

۱۲.(عَوْضُ)لِلمُسْتَقْبَلِ المَنْفِى نَحْوُ:(لا أَضْرِبُهُ عَوْضُ)أى:أَبَداً.

وَاعْلَمْ أنّه إذا أُضِيفَتِ الظُّرُوفُ إلى جُمْلَهٍ جَازَ بناؤُها عَلى الفَتْحِ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالى: هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ،وهكذا(يوْمَئِذٍ وَحِينَئِذٍ).

كذلِكَ(مِثْل،وغَير)مَعَ(مَا وأنْ وَأَنَّ)تَقولُ:(ضَرَبْتُ مِثْلَ مَا ضَرَبَ زَيدٌ،وضَرَبْتُهُ غَيرَ أنْ ضَرَبَ زَيدٌ،وقِيامِى مِثْلَ أَنَّكَ تَقُومُ).

الخَاتِمَهُ

فِى سائِرِ أحْكامِ الاسْمِ ولَواحِقِهِ–غَيرِ الإعْرابِ و البِناءِ،وَفِيهِ فُصُولٌ:

(الفصل الاول:) الاسْمُ عَلى قِسْمَين:مَعْرِفَهٍ ونَكِرَهٍ.

أ)المَعْرِفَهُ،وهِى اسْمٌ يدُلُّ عَلى شىءٍ مُعَينٍ،وتَنْقَسِمُ إلى سِتَّهِ أقْسامٍ:

۱.المُضْمَراتُ.

۲.الأعْلامُ.

۳.المُبْهَماتُ،أَعْنِى أَسْماءَ الإشاراتِ و المَوْصُولاتِ.

۴.المُعَرَّفُ بِاللَّامِ.

۵.المُضَافُ إلى أَحَدِها.

۶.المُعَرَّفُ بِالنِّداءِ.

وأَعْرَفُ المَعارِفِ المُضْمَرُ المُتِكَلِّمُ نَحْوُ:(أَنَا،ونَحْنُ)،ثُمَّ المُخاطَبُ نَحْوُ:(أَنْتَ)،ثُمَّ الغائِبُ،نَحْوُ:(هُوَ)،ثُمَّ العَلَمُ،وهُوَ مَا وُضِعَ لِشَیءٍ مُعَینٍ بِحَيثُ لا يَتَناوَلُ غَيرَهُ بِوَضْعٍ واحِدٍ،نَحْوُ:(زَيد)،ثُمَّ المُبْهَماتُ،مِثلُ(هذا،الَّذِی)ونَحْوُهُما،ثُمّ المُعرَّف باللامِ،مِثْلُ:(الرّجُل)،ثُمّ المُضَافُ إلى أَحَدِها إضَافَةً مَعْنَوِيهً،مِثْلُ:(كتابُ سَعِيدٍ)،وهُوَ فِی قُوَّهِ المُضَافِ إليهِ،ثُمّ المعرَّفُ بالنِّداءِ مثل:يا رَجُلُ.

ب)النَّكِرَهُ،مَا وُضِعَ لِشَیءٍ غَيرِ مُعَينٍ نَحْوُ:(رَجُلٌ وَفَرَسٌ).

الفَصْلُ الثّانِی:فِی أَسْماءِ الأَعْدادِ

اسْمُ العَدَدِ:مَا وُضِعَ لِيدُلَّ عَلی كَمِّيهِ آحادِ الأَشْياءِ.

وأُصُوْلُ أَسْماءِ العَدَدِ اثْنَتا عَشْرَهَ كَلِمَهً(واحِدٌ...إلى عَشَرَهٍ،ومِائَهٌ وأَلْفٌ)،واسْتِعْمَالُهُ فِی واحِدٍ وَاثْنَينِ عَلى القِياسِ،أَعْنِی يكُونُ المُذَكَّرُ بِدُون التَّاءِ و المُؤنَّثُ بِالتَّاءِ تَقُولُ فِی رَجُلٍ:وَاحِداً،وفِی رَجُلَينِ:اثْنَينِ،وَفِی امْرَأهٍ:وَاحِدهً وفِی امْرَأتَينِ:اثْنَتَينِ،وثِنْتَينِ.

ومِنْ ثَلاثَهٍ إلى عَشَرهٍ عَلى خِلافِ القِياسِ،أَعِنْی لِلمُذَكَّرِ بِالتَّاءِ،تَقُولُ:ثَلاثَهَ رِجالٍ إلى عَشَرهِ رِجَالٍ،ولِلمُؤَنَّثِ بِدُونِهَا تَقُوْلُ:ثَلاثَ نِسْوَهٍ إلى عَشْرِ نِسْوَهٍ.

وبَعْدَ العَشْرِ تَقُولُ:أَحَدَ عَشَرَ رَجُلًا،اِثْنَی عَشَرَ رَجُلًا،وإحْدى عَشَرَهَ امْرَأَهً،واثْنَتَی عشْرَهَ امْرَأَهً،وثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلًا،وثَلاثَ عَشْرَهَ امْرَأَهً إلى تِسْعَهَ عَشَرَ رَجُلًا وإلى تِسْعَ عَشْرَهَ امْرَأَهً.

ص:۲۱۱

وبَعْدَ ذلِك تَقُولُ:عِشْـرُونَ رَجُلًا،وعِشْـرُونَ امْرَأَةً،بِلا فَرْقٍ إلى:تِسْعِينَ رَجُلًا وامْرَأَةً،وواحِدٌ وَعِشْرُونَ رَجُلًا،وإحْدى وعِشْرُونَ امْرَأَةً إلى تِسْعَةٍ وتِسعِينَ رجلًا،،وتِسْعٍ وتِسعِينَ امْرَأَةً.

تَقُولُ:(مِـائَهُ رَجُـلٍ،ومِـائَهُ امْرَأَةٍ،وأَلْفُ رَجُـلٍ،وأَلْفُ امْرَأَةٍ،وَمِائَتـا رَجُـلٍ ومِائَتـا امْرأَةٍ،وأَلفـا رَجُـلٍ،وأَلفـا امْرَأَةٍ)،بِلاـ فَرْقٍ بَينَ المُـذَكَّرِ و المُؤَنَّثِ،فَإذا زادَ على الألفِ و المِائَهِ يسْتَعْمَلُ عَلَى قِياسِ مَا عَرَفْتَ.

وتُقَدَّمُ الألفُ عَلى المِائَهِ و الآحَادُ عَلى العَشَـراتِ،تَقُولُ:(عِنْدِى ألفٌ ومِائَهٌ وواحِدٌ وعِشْرُونَ رَجُلًا،وألفَانِ وثَلاثُ مِائَهٍ واثْنانِ وعِشْرُونَ رَجُلًا،وأَرْبَعَهُ آلافٍ وسَبْعُ مِائَهٍ وخَمْسَهٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلًا)،وَعَلى ذلِك القِياسِ.

وَاعْلَمْ انَّ الواحِـدَ وَالاـثْنَينَ لاـ مُمَيزَ لَهُمـا لأـنَّ لَفْظَ المُمَيزِ مُسْتَغْنٍ عَنْ ذِكْرِ العَـدَدِ فِيهِما،كَما تَقُولُ:(عِنـدِى رَجُلٌ،ورَجُلانِ)،وأَمَّا سَائِرُ الأعْدادِ فَلا بدَّ لَها مَنْ مُمَيزٍ.

ومُمَيزُ الثَّلاـثَهِ إلى العَشَـرَهِ مَخْفُوضٌ وَمَجْمُوعٌ،تَقُولُ:ثَلاـثَهُ رِجَـالٍ وثَلاثُ نِسْوَهٍ،إلّا إذا كَانَ المُمَيزُ لَفْظَ المِائَهِ فَحِينَئِـذٍ يكُونُ مَخْفُوضـاً مُفْرَداً،تَقُولُ:(ثَلاثُ مِائَهٍ)،والقِياسُ ثَلاثُ مِئاتٍ أوْ مِئِينَ.

وَمُمَيزُ أَحَدَ عَشَـرَ إلى تِسْعٍ وتِسْـعِينَ،مَنْصُوبٌ مُفْرَدٌ،تَقُولُ:أَحَدَ عَشَـرَ رَجُلًا،وإحْدَى عَشْـرَهَ امْرَأَةً،وتِسْـعَهٌ وتِسْعُونَ رَجُلًا،وتِسْعٌ وتِسْعُونَ امْرَأَةً.

ومُميزُ مِـائهٍ وأَلْفٍ وتَثْنِيتِهِمـا وجَمْعِ الأـلفِ مَخْفوضٌ مُفْرَدٌ تَقُولُ:مِـائَهُ رَجُـلٍ،ومِائَتَـا رَجُـلٍ،ومِـائَهُ امْرَأَةٍ،وَمِائَتَـا امْرَأَةٍ،وَأَلْفُ رَجُلٍ،وأَلْفَا رَجُلٍ،وألفا رَجُلٍ،وأَلفُ امرَأَةٍ،وألفا امرَأَةٍ،وثَلاثَهُ آلافِ رَجُلٍ،وَثَلاثَهُ آلافِ امْرَأَةٍ،وقِسْ عَلى ذلِك.

الفَصْلُ الثَّالِثُ:التَّذْكِيرُ و التَّأنِيثُ

الاسْمُ إمَّا مُذْكَّرٌ و إمّا مُؤَنَّثٌ.والمُؤَنَّثُ مَا فِيهِ عَلامَهُ التَّأنِيثِ لَفظاً أوْ تَقْدِيراً.والمُذَكَّرِ بِخِلافِهِ.

وعَلاماتُ التَّأنِيثِ هِى:

١.التَّاءُ نَحْوُ:فَاطِمَهَ.

٢.الألِفُ المَقْصُورَهُ نَحْوُ:حُبْلَى.

٣.الألِفُ المَمْدُودَهُ نَحْوُ:حَمْرَاءَ وصَفْرَاءَ.

وَلا يقَدَّرُ مِنْ عَلامَاتِ التَّأنِيثِ إلّا التَّاءُ،ودَلِيلُ كَوْنِ التَّاءِ مُقَدَّرَهً هُوَ رُجُوعُهَا فِى التَّصْغِيرِ نَحْوُ:(أَرْض)–أُرَيضَه،(دَار)–دُوَيرَه.

والمُؤَنَّثُ إمّا حَقِيقِى وهُوَ ما كانَ بِإزَائِهِ ذَكَرٌ فِى الحَيوَانِ،ك–(امْرَأَه وناقَه)وإلّا فَهُوَ

مَجازِی بِخِلافِ الحَقِیقِی نَحْوُ:(ظُلْمَه وَعَین).

وَقَدْ عَرَفْتَ احْكامَ الفِعْلِ إذا اسْنِدَ إلی المُؤنَّثِ فَلا نُعِیدُها.

الفَصْلُ الرَّابِعُ:المُثَنی

المُثَنّی:اِسْمٌ أُلْحِقَ بِآخِرِهِ أَلِفٌ أوْ یاءٌ مَفْتُوحٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَكْسُورةٌ،لِیدُلَّ عَلی مُفْرَدَینِ اتَّفَقا لَفْظاً وَمَعْنی نَحْوُ:(رَجُلانِ)رَفْعاً وَ(رَجُلَینِ)نَصْباً وَجَرّاً.هذا فِی الصَّحِیحِ.

أَمَّا فِی المَقْصُورِ،فَإنْ كانَ(الأَلِفُ)مُنْقَلِباً عَنِ(الواو)فِی الثُّلاثِی،رُدَّ إلی أصْلِهِ،نَحْوُ:(عَصَوَانِ)فِی(عَصا)،و إنْ كانَ مُنْقَلِباً عَنْ(یاء)أو عَنْ(واو)فِی الأكْثَرِ مِنَ الثُّلاثِی،أوْ لَمْ یكُنْ مُنْقَلِباً عَنْ شَیءٍ،یقْلَبُ(یاءً)،نَحْوُ:(رَحیانِ،ومَلْهَیانِ،وحُبارَیانِ).

و أمّا الاسْمُ المَمْدُودُ،فَإنْ كانَتْ هَمْزَتُهُ أَصْلِیهً،نَحْوُ:(قَرّاء)تَثْبُتُ،نَحْوُ:(قَرّاءَانِ)،و إنْ كانَتْ لِلتَّأْنِیثِ تُقْلَبُ واواً،نَحْوُ:(حَمْرَاوَانِ)،و إنْ كَانَتْ بَدَلاً مِنْ(واو)أوْ(یاء)مِنَ الأصْلِ جَازَ فِیهِ الوَجْهانِ،نَحْوُ:(كَسَاوَانِ،كَسَاءَانِ وَرِدَاوَانِ،رِدَاءَانِ).

ویجِبُ حَذْفُ نُونِ التَّثْنِیهِ عِنْدَ الإضافَهِ،تَقُولُ:(جَاءَ غُلامَا زَیدِ)وتُحْذَفُ تَاءُ التَّأْنِیثِ فِی الخُصْیهِ و الإلْیهِ خَاصَّهً،تَقُولُ:(خُصْیانِ وإلْیانِ)لأنَّهُما مُتَلازِمانِ،فَكَأنَّهُما تَثْنِیهُ شَیءٍ واحِدٍ لا زَوْجٍ.

و إذا أُرِیدَ إضَافَهُ المُثَنّی إلی المُثَنّی،یعَبِّرُ عَنِ الأوَّلِ بِلَفْظِ الجَمْعِ كَقَوْلِهِ تَعالی: وَ السّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقْطَعُوا أَیدِیهُما .وذلِك لِكَرَاهَهِ اجْتِمَاعِ التَّثْنِیتَینِ فِیما یكُونُ اتِّصالُهُما لَفْظاً ومَعْنیً.

الفَصْلُ الخامِسُ:المَجْمُوعُ

المَجْمُوعُ:اِسمٌ یدُلُّ عَلی ثَلاثَهٍ فَأَكْثَرَ مِنَ الآحادِ بِتَغْییرٍ فِی مُفْرَدِهِ،والتَّغْییرُ إمَّا لَفْظِی أوْ مَعْنَوِی:

١.اللَّفْظِی نَحْوُ:رِجالٍ جَمْعُ رَجُلٍ،ومُسْلِمُونَ جَمْعُ مُسْلِمٍ.

٢.التَّقْدِیری نَحْوُ:(فُلْك)عَلی وَزنِ(أُسْد)فَإنَّ مُفْرَدَهُ أَیضاً(فُلْك)لِكنَّهُ عَلی وَزْنِ(قُفْل)،أَی إنَّ الجَمْعَ فِی(فُلْك)عَلی وَزْنِ مُفْرَدِهِ،لكنَّ الضَّمَّهَ و السُّكُونَ فِی المُفْرَدِ اصْلِیانِ كَ-(قُفْل)،وفِی الجمع عَرَضِیانِ.وعَلَیهِ فَمِثْلُ القَوْمِ لا یكُونُ جَمْعاً لِعَدَمِ وُجُودِ مُفْرَدٍ لَهُ.

ثُمَّ الجَمْعُ عَلی قِسْمَینِ:

أ)مُصَحَّحٌ،وهُوَ ما لا یتَغَیرُ بِناءُ مُفْرَدِهِ نَحْوُ:(مُسْلِمُونَ).

ب)مُكَسَّرٌ،وهُوَ مَا تَغيرَ بِناءُ مُفْرَدِهِ نَحْوُ:(رِجال).

والمُصَحَّحُ عَلى قِسْمَينِ:مُذَكَّرٍ سالِمٍ ومُؤَنَّثٍ سالِمٍ.

١.المُذَكَّرُ السَّالِمُ،وهُوَ ما لَحِقَ بِآخِرِهِ(واو)مُضْمُومٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَفْتُوحَةٌ نَحْوُ:(مُسْلِمُونَ)،أوْ(ياء)مَكْسُورٌ مَا قَبْلَها،ونُونٌ مَفْتُوحَةٌ نَحْوُ:(مُسْلِمينَ).

وَأمّا قَوْلُهُمْ(سِنُونَ،وَأَرَضُونَ،وثُبُونَ،وقُلُوْنَ)بِالواوِ و النُّوْنِ فَشاذٌّ.

وَيشْتَرَطُ فِى الجَمْعِ المُذَكَّرِ السَّالِمِ-إنْ كَانَ اسماً-أَنْ يكُونَ عَلَماً لِمُذَكَّرٍ عَاقِلٍ خالٍ مِنَ التّاءِ.

و إنْ كَانَ صِفَةً يشْتَرطُ فِيهِ-إضافَةً إلى مَا ذُكِرَ-أَنْ لا يكُونَ مِنْ بَابِ أفعَل فَعْلاء نَحْوُ:(أَحْمَر)مُؤَنَّثُهُ(حَمراء)،وَلا(فَعْلان فَعْلى)،نَحْوُ:(سَكْرَان)مُؤَنَّثُهُ(سَكْرى)،ولا مِمّا يسْتَوِى فِيهِ المُذَكَّرُ و المُؤنَّثُ،نَحْوُ:(صَبُوْر وجَريح)،ويجِبُ حَذْفُ نُونِهِ بِالإضافَهِ،نَحْوُ:(مُسْلِمُو مِصْرَ).هذا فِى الصَّحيحِ.

أمّا المَنْقُوصُ فَتُحذَفُ ياؤُهُ نَحْوُ:(قاضُوْنَ،وراعُوْنَ)،والمَقْصُورُ تُحذَفُ أَلِفُهُ،وَيبْقى ما قَبْلَها مَفْتُوحاً،لِيدُلَّ عَلى الألِفِ المَحْذُوفِ مِثْلُ:(مُصْطَفَونَ).

٢.المُؤَنَّثُ السّالِمُ،وهُوَ مَا أُلْحِقَ بآخِرِهِ أَلِفٌ وتاءٌ،وشَرْطُهُ-إنْ كَانَ صِفَةً ولَهُ مُذَكَّرٌ-أنْ يكُونَ مُذَكَّرُهُ قَدْ جُمِعَ بِالوَاوِ و النُّونِ نحْوُ(مُسْلِمات)و إنْ لمْ يكُنْ لَهُ مُذّكَّرٌ فَشَرْطُهُ أنْ لا يكُونَ مُؤَنَّثاً مُجَرَّداً مِنَ التّاءِ نَحْوُ:(الحَائِضِ،والحَامِلِ)،و إنْ كَانَ اسْماً فَإنَّهُ يجْمَعُ بِالألِفِ و التّاءِ بِلا شَرْطٍ نَحْوُ:(هِنْدَات).

وَأمّا الجَمْعُ المُكَسَّرُ فَصِيغَتُهُ فِى الثُّلاثِى كَثِيرةٌ غَيرُ مَضْبُوطَهٍ،تُعْرَفُ بِالسَّماعِ نَحْوُ:(أَرْجُل،وأَضْراس،وَقُلُوب)،وفِى غَيرِ الثُّلاثِى عَلَى وَزْنِ(فَعَالِل)نَحْوُ:(جَعَافِرِ،وجَداوِل)جَمْعُ(جَعْفَر وجَدْوَل)قِياساً،كَما عَرَفْتَ فِى التَّصْريفِ.

واعْلَمْ أَنَّ الجَمْعَ المُكَسَّرَ أَيضاً عَلى قِسْمَينِ:

١.جَمْعُ قِلَّهٍ،وهُوَ ما يطْلَقُ عَلى العَشرَهِ فَمَا دُوْنَها.وأَبْنِيهُ جَمْعِ القِلَّه:(أَفْعُلٌ،وأَفْعالٌ،وفِعْلَهٌ،وأَفْعِلَهٌ)نَحْوُ:(أَشْهُر و أعْمال،وفِتْيه،وأَعْمِدَه).

٢.جَمْعُ كَثْرَهٍ وهُوَ مَا يطْلَقُ عَلى مَا فَوْقَ العَشرَهِ،وأَبْنِيتُهُ مَا عَدا هذِهِ الأَرْبَعَه.ويسْتَعْمَلُ كُلٌّ مِنْهُما فِى مَوْضِعِ الآخَرِ مَعَ قَرِينَهٍ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعالى: وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ مَعَ وُجُودِأَقْراء".

الفَصْلُ السّادِسُ:المَصْدَرُ

المَصْدَرُ:اِسمٌ يدُلُّ عَلى الحدَثِ فَقَطْ،ويشتَقُّ مِنْهُ الأفْعالُ نَحْوُ:(الضَّرْب و النَّصْر)مَثَلًا.

وَأَبْنِيَتُهُ مِنَ الثُّلاثِى المُجَّردِ غَيرُ مَضْبُوطَهٍ تُعْرَفُ بِالسَّمَاعِ.وَمِنْ غَيرِ الثُّلاثِى قِياسِيهٌ نَحْوُ:(الإفْعال،وَالانْفِعَال،وَالاسْتِفْعال وَالفَعْلَله...)

والمَصْدَرُ إنْ لَمْ يكُنْ مَفْعُولاً مُطْلَقاً يعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ،أعْنِى يرْفَعُ فاعِلًا إنْ كَانَ لازماً نَحْوُ:(أعْجَبَنى قِيامُ زَيدٍ)وينْصِبُ مَفْعُولاً بِهِ أَيضاً إنْ كَانَ مُتَعَدِّياً،نَحْوُ:(نَصْرُ سَعِيدٍ عَلِياً فَضِيلَهٌ).

ولا يجُوزُ تَقْدِيمُ مَعْمُولِ المَصْدَرِ عَلى المَصْدَرِ،فَلا يقالُ:(أَعْجَبَنِى زَيداً ضَرْبُ عَمْروٍ).

و إنْ كَانَ مَفْعُولاً مُطْلَقاً،فَالعَمَلُ لِلْفعلِ الّذِى قَبْلَهُ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ ضَرْباً عَمْراً)،فإنَّ(عَمْراً)مَنْصوبٌ ب-(ضَرَبْتُ)لا ب-(ضَرْباً).

الفَصلُ السّابِعُ:اِسْمُ الفاعِلِ وَاسْمُ المَفْعُولِ

اسمُ الفاعِلِ:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنْ(يفْعلُ)لِيدُلَّ على مَنْ قامَ بِهِ الفِعْلُ بِمَعْنى الحُدوثِ،أى:حُدُوثِ الفِعْلِ مِنْهُ.وصِيغَتُهُ مِنَ المُجرَّدِ الثُّلاثِى عَلى وَزْنِ الفاعِلِ،نَحْوُ:(قائِم،وناصِر)،ومِنْ غَيرِهِ عَلى وَزْنِ صِيغَهِ المُضارِعِ مِنْ ذلِك الفِعْلِ بِميمٍ مَضْمُومَهٍ مَكانَ حَرْفِ المُضارَعَهِ،وكَسْرِ مَا قَبْلَ الآخِرِ نَحْوُ:(مُدْخِل،ومُسْتَخْرِج).

ويعْمَلُ عَمَلَ الفِعْلِ إنْ كَانَ فِيهِ مَعْنَى الحالِ والاسْتِقبالِ وَمُعْتَمِداً عَلى المُبْتَدأ نَحْوُ:(سَعِيدٌ قَائِمٌ أَبُوهُ)،أوْ ذِى الحالِ،نَحْوُ:(جَاءَنِى سَعِيدٌ ناصِراً أَبُوهُ عَلِياً)،أوْ هَمْزَهِ الاسْتِفْهامِ،نَحْوُ:(أَقائِمٌ سَعِيدٌ؟)،أوْ حَرْفِ النَّفْى،نَحْوُ:(مَا قَائِمٌ سَعِيدٌ الآنَ أوْ غَداً)،أوْ مَوصُوفٍ،نَحْوُ:(عِنْدِى رَجُلٌ ناصِرٌ أَبُوهُ عَلِياً).

فَإنْ كَانَ فِيهِ مَعْنى الماضِى وَجَبَتِ الإضافَهُ،نَحْوُ:(زَيدٌ نَاصِرُ سَعِيدٍ أَمْسِ)،هذا إذا كَانَ مُنَكَّراً.

أمّا إذا كَانَ مُعَرَّفاً بِاللّامِ فَيسْتَوِى فِيهِ جَميعُ الأَزْمِنَهِ،نَحْوُ:(سَعِيدٌ النَّاصِرُ أَبُوهُ عَلِياً الآنَ أوْ غَداً أوْ أَمْسِ)فَيعْمَلُ فِى الجَمِيعِ.

اسْمُ المَفْعُولِ:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنَ الفِعْلِ المُضارِعِ المَجْهُولِ المُتَعَدِّى لِيدُلَّ عَلى مَنْ وَقَعَ عَلَيهِ الفِعْلُ.

وَصِيغَتُهُ مِنَ الثُّلاثِي المُجَرَّدِ عَلى وَزْنِ(مَفْعول)لَفْظاً نَحْوُ:(مَضْرُوب)أوْ تَقْدِيراً نَحْوُ:(مَقُول،وَمَرْمِى)وَمِنْ غِيرِهِ كَاسْمِ الفاعِلِ مِنَ المُضارِعِ بِفَتْحِ مَا قَبْلَ الآخِرِ نَحْوُ:(مُدْخَل،ومُسْتَخْرَج).

وَيعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِهِ المَجْهُولِ بِالشَّرائِطِ المَذْكُورَهِ فِی اسْمِ الفاعِلِ نَحْوُ:(سَعِيدٌ مَنْصُورٌ أَبُوهُ الآنَ اوْ غَداً).

الفَصْلُ الثّامِنُ:الصِّفَهُ المُشَبَّهَهُ واسْمُ التَّفْضِيلِ

الصِّفهُ المُشَبَّهَهُ:اسْمٌ مَشْتَقٌّ مِنْ فِعْلٍ لازِمٍ،لِيدُلَّ عَلى مَنْ قامَ بِهِ الفِعْلُ بِمَعْنى الثُّبوتِ.

وصِيغَتُها-عَلى خِلافِ صِيغَهِ اسْمِ الفاعِلِ و المَفْعُولِ-تُعْرَفُ بِالسَّماعِ نَحْوُ:(حَسَن،وصَعْب،وشُجاع،وَشَرِيف،وَذَلُول).

وهِی تَعْمَلُ عَمَلَ فِعْلِها مُطْلَقاً بِشَرْطِ الاعْتِمادِ المَذْكُورِ فِی اسْمِ الفاعِلِ.

ومَتَى رَفَعْتَ بِها مَعمُولَها فَلا ضَمِيرَ فِی الصِّفَهِ،ومَتَى نَصَبْتَ أوْ جَرَرْتَ فَفِيها ضَمِيرُ المَوْصُوفِ،مِثْلُ(عَلِی،حَسَنٌ خُلُقُهُ،عَلی حَسَنٌ خُلُقاً،علی حَسَنُ الخُلُقِ).

اسمُ التَّفْضِيل:اِسْمٌ يشْتَقُّ مِنْ فِعْلٍ لِيدُلَّ عَلى المَوْصُوفِ بِزِيادَهٍ عَلى غَيرِهِ.

وصِيغَتُهُ(أَفْعَلُ)غالِباً،فَلا يبْنى إلاّ مِنْ ثُلاثِی مُجَرَّدٍ لَيسَ بِلَوْنٍ ولا عَيبٍ،نَحْوُ:(عَلِی أَفْضَلُ النّاسِ).

فَإنْ كانَ زائِداً عَلى الثَّلاثَهِ،أوْ كانَ لَوْناً أوْ عَيباً وَجَبَ أنْ يبْنَى مِنَ الثُّلاثِی المُجَرّدِ ما يدُلُّ عَلى المُبالَغَهِ و الشِّدَّهِ أَوِ الكَثْرَهِ أَوّلاً،ثُمَّ يذْكَرُ بَعْدَهُ مَصْدرُ ذلِكَ الفِعْلِ مَنصُوباً عَلى التَمْييزِ،كَمَا تَقُولُ:(هُوَ أَشَدُّ اسْتِخْراجاً،وأَقْوَى حُمْرَهً،وَأَقْبَحُ عَرْجاً،وأَكْثَرُ اضْطِراباً مِنْ زَيدٍ).

وقِياسُهُ أنْ يكُونَ للفَاعِلِ كَمَا مَرَّ،وقَدْ جاءَ لِلمَفْعُولِ نَحْوُ:أَنْدَرُ أَشْغَلُ واَشْهَرُ.

واسْتِعْمالُهُ عَلى ثَلاثَهِ أوْجُهٍ:

١.أَنْ يكُونَ مُضافاً نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ القوْمِ)ونَحْوُ:(فاطِمَهُ أَفْضلُ امْرَأهٍ).

٢.أَنْ يكُونَ مُعَرَّفاً بِاللّامِ نَحْوُ:(زَيدٌ الأفْضَلُ).

٣.أَنْ تَأتِی بَعْدَهُ(مِنْ)نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ مِنْ عَمْروٍ).

ويجُوزُ فِی الأوَّلِ إنْ كانَ المُضافُ إلَيهِ مُعرَّفاً بِاللّامِ الإفرادُ و التذكِيرُ،كَمَا تَجُوزُ مُطابَقَهُ اسْمِ التَّفْضِيلِ لِلمَوصُوفِ نَحْوُ:(زَيدٌ أَفْضَلُ القَوْمِ،

والزَّيـدانِ أَفْضَـلا القَوْمِ،وأَفْضَلُ القَوْمِ،والزَّيـدُونَ أَفْضَـلُو القَوْمِ وَأَفْضَلُ القَوْمِ،وهِنْـدٌ فُضْـلى القَوْمِ وَأفْضَلُ القَومِ،والهِنْـدانِ فُضْـلَيا القَوْمِ وَافْضَلُ القَوْمِ،وَالهِنْداتُ فَضْلَياتُ القَوْمِ وأَفْضَلُ القَوْمِ).و إنْ كَانَ نَكِرةً فَيجِبُ الإفرادُ و التَّذكِيرُ نَحْوُ:هذانِ أَفْضَلُ رَجُلَينِ وهؤُلاءِ أَفْضَلُ رِجالٍ.

وَفِى الثّانِى تَجِبُ المُطابَقَةُ نَحْوُ:(زَيدٌ الأفْضَلُ،والزَّيدانِ الأفْضَلانِ،وَالزَّيدُونَ الأفْضَلونَ).

وَفِى الثّـالِثِ يجِـبُ كَـوْنُهُ مُفْرَداً مُـذَكَّراً أَبـداً نَحْوُ:(زَيـدٌ أَفْضَـلُ مِـنْ عَمْرٍو،والزَّيـدَانِ أَفْضَـلُ مِـنْ عَمْرٍو،والزَّيـدونَ أَفْضَـلُ مِنْ عَمْرٍو.وهِنْدٌ،والهِنْدانِ و الهِنْداتُ أَفْضَلُ مِنْ عَمْرٍو).

وعَلى الأوْجُهِ الثّلاثَهِ يضْـمَرُ فِيهِ الفَاعِلُ،واسْمُ التَّفْضِـيلِ يعْمَلُ فِى ذلِك المُضْـمَرُ،ولا يعْمَلُ فِى الاسْمِ الظّاهِرِ أَصْـلًا إلّا إذا صَـلُحَ وُقُوعُ فِعْـلٍ بِمَعْنَى اسْمِ التَّفضِـيلِ مَوْقِعَهُ فِى مِثْلِ قَوْلِهِم:(مَـا رَأَيتُ رَجُلاً أَحْسَنَ فِى عَينِهِ الكُحْـلُ مِنْهُ فِى عَينِ زَيـدٍ)،فَـإنَّ الكُحْـلَ فاعـلٌ لـ-(أَحْسَن)إذْ يصِحُّ أَنْ يقالَ:(ما رَأَيتُ رَجُلًا يحْسُنُ فِى عَينِهِ الكُحْلُ كَما يحْسُنُ فِى عَينِ زَيدٍ).

القِسْمُ الثّانِى:فِى الفِعْلِ

اشاره

وقَدْ سَبَقَ تَعْرِيفُهُ،وأَقْسامُهُ ثَلاثَةٌ:

١.الماضِى.

٢.المُضارِعُ.

٣.الأمْرُ.

الفِعْلُ الماضِـى:فِعْلٌ يدُلُّ عَلى زَمانٍ قَبْلَ زَمانِ الخَبَرِيهِ،وهُوَ مَبْنِى عَلى الفَتْحِ،إنْ لَمْ يكُنْ مَعَهُ ضَمِيرٌ مَرْفُوعٌ مُتَحَرِّكٌ،وإلّا فَهُو مَبْنِى عَلى السُّكُونِ نَحْوُ:(ضَرَبْتُ)أوْ عَلى الضَّمِّ إنْ كَانَ مَعَ الوَاوِ نَحْوُ:(ضَرَبُوا).

الفِعْلُ المُضارِعُ:فِعْلٌ يشْبِهُ الاسْمَ بِأَحَدِ حُرُوفِ(أَتَينَ)فِى أَولِهِ لَفْظاً فِى:

١.اتِّفَاقِ حَرَكاتِهِما وَسَكَناتِهِما نَحْوُ:(يضْرِبُ،وَيسْتَخْرِجُ)،فَهُوَ نَحْوُ:(ضارِب،ومُسْتخْرِج).

٢.دُخُولِ لامِ التَّأكِيدِ فِى أوَّلِهِما،تَقُولُ:(إنَّ زَيداً لَيقُومُ)،كَما تَقُولُ:(إنَّ زَيداً لَقائِمٌ).

٣.تَساوِيهِما فِى عَدَدِ الحُرُوفِ.

كَما يشْبِهُ الاسْمَ مَعْنىً فِى أَنَّهُ مُشْتَرَكٌ بينَ الحَالِ والاسْتِقْبالِ كَاسْمِ الفاعِلِ.ولِذلِك سَمَّوْهُ مُضارِعاً أَى مُشابِهاً لاسْمِ الفاعِلِ.

ص:٢١٧

(والسّينُ،وسَوْفَ)يخَصِّصانِ المُضارِعَ بِالاسْتِقْبالِ،نحْوُ(سَيضْرِبُ)،واللَّامُ المَفْتُوحَهُ تُخَصِّصُهُ بِالحالِ،نَحْوُ:(لَيضْرِبُ).

وحُرُوفُ المُضارَعَهِ مَضْمُومَهٌ فِى الرُّباعِى،أَى:فِيما كانَ ماضِيهِ عَلى أَرْبَعَهِ أَحْرُفٍ،نَحْوُ:(يدَحرِجُ)،وَمَفْتُوحَهٌ فِيما عَداهُ،نَحْوُ:(يضْرِبُ،ويسْتَخْرِجُ).

وإعْرابُهُ-مَعَ أَنَّ الأَصْلَ فِى الفِعْلِ البناءُ-لِمُشابَهَتِهِ الاسْمَ،والأَصْلُ فِى الاسْمِ الإعْرابُ،وذلِك إذا لمْ تتَّصِلْ بِهِ نُونُ التَّأكيدِ،ولا نُونُ جَمْعِ المُؤَنَّثِ.

وأَنْواعُ إعْرابِ المُضارِعِ ثَلاثَهٌ:رَفْعٌ،ونَصْبٌ،وجزْمٌ،نَحْوُ:(ينْصُرُ،وَأَنْ ينْصُرَ،ولَمْ ينْصُرْ).

أَصْنافُ إعْرابِ الفِعْلِ المُضارِعِ

إعْرابُ الفِعْلِ المُضارِعِ عَلى أَرْبَعَهِ أَوجُهٍ:

الأَوَّلُ:أنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِالضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَزْمُ بِالسُّكُونِ،ويخْتَصُّ بِالمُفْرَدِ الصَّحيحِ غَيرِ المُخَاطَبَهِ نَحْوُ:(يكْتُبُ وأَنْ يكْتُبَ،ولَمْ يكْتُبْ).

الثّانِى:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِثُبُوتِ النَّونِ،والنَّصْبُ و الجَزْمُ بِحَذْفِها،ويخْتَصُّ بِالتَّثْنِيهِ،والجَمْعِ المُذَكَّرِ،والمُفْرَدَهِ المُخاطَبَهِ صَحِيحاً أَوْ غَيرَهُ،تَقُولُ:(هُما يفْعَلانِ،وهُمْ يفْعَلُونَ،وأَنْتِ تَفْعَلِينَ،ولَنْ تَفْعَلا،ولَنْ تَفْعَلُوا،ولَنْ تَفْعَلِى،ولَمْ تَفْعَلا،ولَمْ تَفْعَلُوا،ولَمْ تَفْعَلِى).

الثّالِثُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِالفَتْحَهِ،والجَزْمُ بِحْذفِ لامِ الفِعلِ،ويخْتَصُّ بِالنّاقِص اليائِى و الواوِى،غَيرِ التَّثْنِيهِ و الجَمْعِ و المُخاطَبِهِ،تَقُولُ:(هُوَ يرْمِى ويغْزُو،ولَنْ يرْمِى،ولَنْ يغْزُوَ،ولَمْ يرْمِ،ولَمْ يغْزُ).

الرّابِعُ:أَنْ يكُونَ الرَّفْعُ بِتَقْدِيرِ الضَّمَّهِ،والنَّصْبُ بِتَقْدِيرِ الفَتْحَهِ،والجَزْمُ بِحَذْفِ اللاَّمِ،ويخْتَصُّ بِالنّاقِصِ الأَلِفِى غَيرِ التَّثْنِيهِ و الجَمْعِ و المُخاطَبِهِ نَحْوُ:(هُوَ يسْعَى،ولَنْ يسْعَى،ولَمْ يسْعَ).

المُضارِعُ المَرْفُوعُ

العامِلُ فِى المُضارِعِ المَرْفُوعِ مَعْنَوِى،وهُوَ تَجْريدُهُ عَنِ النّاصِبِ و الجازِمِ نَحْوُ:(هُوَ يسافِرُ،وهُوَ يغْزُو،وهُوَ يرْمِى،وهُوَ يسْعَى).

المُضارِعُ المَنْصُوبُ

والعامِلُ فِى المضارِعِ المَنْصُوبِ أَحَدُ الأَحْرُفِ الخَمْسَهِ:أَنْ،ولَنْ،وكَى وإذَنْ نَحْوُ:(اريدُ أَنْ

يحْسِنَ أَخِی إلَی،وأَنـا لَنْ أضْـرِبَکَ،وأَسْـلَمْتُ کَی أدْخُلَ الجَنَّهَ،وإذَنْ يغْفِرَ اللّهُ لَک).وَبِتَقْـدِير(أَنْ)فِی سَـبْعَه عَشَـرَ مَوْضِـعاً مُلَخَّصَهً فِی سَبْعَهِ أقْسَامٍ:

۱.بَعْدَ حَتَّی مِثْلُ:أسْلَمْتُ حَتَّی أَدْخُلَ الْجَنَّهَ.

۲.بَعْدَ(لامِ)کَی نَحْوُ:قَام زَيدٌ لِيصَلِّی.

۳.بَعْدَ(لامِ)الجُحُودِ نَحْوُ:قَوْلِهِ تَعَالی: وَ ما کانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ .

۴.بَعْدَ الفَاءِ الوَاقِعَهِ فِی جَوابِ الأمْرِ،نَحْوُ:(أَسْلِمْ فَتَسْلَمَ)،والنَّهْی نَحْوُ:(لا تَعْصِ فَتُعَذَّبَ)،والاسْتِفْهَام نَحْوُ:(هَلْ تَعْلَمُ فَتَنْجُوَ؟)،والنَفْی نَحْوُ:(مَا تَزُورُنَا فَنُکْرِمَکَ)،والتَّمَنِّی نَحْوُ:(لَيتَ لِی مَالاً فَأُنْفِقَهُ)،والعَرْضِ،نَحْوُ:(أَلاَ تَنْزِلُ فَتُصِيبَ خَيراً).

۵.بَعْدَ الوَاوِ الوَاقِعَهِ کَذلِک فِی جَوَابِ المُتَقَدِّمهِ فِی القِسْمِ الرَّابعِ،نَحْوُ:(أَسْلِمْ وتَسْلَمَ...)إلی آخِرِ الأمْثِلَهِ.

۶.بَعْدَ(أوْ)بِمَعْنَی(إلی)،نَحْوُ:(جِئْتُکَ أوْ تُعْطِينِی حَقِّی).

۷.بَعْدَ وَاوِ العَطْفِ إذا کَانَ المَعْطُوفُ اسْماً صَرِيحاً،نَحْوُ:(أَعْجَبَنِی قِيامُکَ وتَخْرُجَ).

ويجُوْزُ إظْهَارُ(أَنْ)مَعَ(لامِ)کَی،نَحْوُ:(أَسْلَمْتُ لِأَنْ أَدْخُلَ الجَنَّهَ)،ومَعَ وَاوِ العَطْفِ،نَحْوُ:(أَعْجَبَنِی قِيامُکَ وأَنْ تَخْرُجَ).

ويجِبُ إظْهَارُها مَعَ لا النَّافِيهِ،وَ(لامِ)کَی إذا اجْتَمَعَتا،نَحْوُ:(لِئَلّا يعْلَمَ).

واعْلَمْ أَنَّ(أَنْ)الواقِعَهَ بَعْـدَ العِلْمِ لَيسَتْ هِی النَّاصِـبَهَ لِلْمُضَـارعِ،بَلْ إنَّما هِی المُخَفَّفَهُ مِنَ المُثَقَّلَهِ نَحْوُ قَوْلِهِ تَعَالی: عَلِمَ أَنْ سَـيَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضی ،و أمّا الواقِعَهُ بَعْدَ الظَّنِّ فَيجُوزُ فِيها الوَجْهانِ:أَنْ تَنْصِبَ بِها،وأَنْ تَجْعَلَها کَالوَاقِعَهِ بَعْدَ العِلْمِ،نَحْوُ:(أَظُنُّ أَنْ سَينْصُرُهُ).

المُضارِعُ المَجْزُومُ

والعَامِلُ فِی المُضَارِعِ المَجْزُومِ أَحَدُ الحُرُوفِ التّالِيهِ:

لَـمْ،ولَمّا،وَ(لِ)لامُ الأمْرِ،وَ(لاـ)النَّاهِيه،وکَلِمُ المُجـازاهِ،وَهِی:إنْ ومَهْمـا،وإذ مـا،وأَينَ،وحَيثُمـا،ومَنْ،وأی،وأَنَّی،و إنْ المُقَـدَّرَهُ نَحْـوُ:(لَمْ يسَافِرْ،وَلَمّا يعْصِ،ولِينْفِقْ،ولا تَضْرِبْ،و إنْ تَحْتَرِمْ احتَرِمْ...إلی آخِرِها).

وَاعْلَمْ أَنَّ(لَمْ)تَقْلِبُ المضارِعَ ماضِياً،وَ(لَمّا)کَذلِک إلّا انَّ فِيها تَوَقُّعاً بَعْدَهُ وَدَواماً قَبْلَهُ.

ويجُوزُ حَذْفُ الفِعْلِ بَعدَ(لَمّا)،تَقولُ:(نَدِمَ زَيدٌ ولَمّا)،أَى:لَمَّا ينْفَعْهُ النَّدَمُ،ولا تَقُولُ:(نَدِمَ زَيدٌ ولَمْ).

و أمّا كَلِمَهُ المُجازاهِ-حَرْفاً كانَتْ أو اسْماً تَدْخُلُ عَلى جُمْلَتَينِ لِتَدُلَّ على أَنَّ الأُولى سَبَبٌ للثّانِيهِ،وتُسَمَّى الأُولى شَرْطاً،والثّانِيهُ جَزاءً.

ثُمَّ إنْ كانَ الشَّرْطُ و الجَزاءُ مُضارِعَينِ يجِبُ الجَزْمُ فِيهِما،نَحْوُ:(إنْ تُكْرِمْنِى أُكْرِمْكَ)،و إنْ كانا ماضِيينِ لَمْ يعْمَلْ فِيهِما لَفْظاً،نَحْوُ(إنْ ضَرَبْتَ ضَرَبْتُ)،و إنْ كانَ الجَزاءُ وَحْدَهُ ماضِياً،يجِبُ الجَزْمُ فِى الشَّرْطِ،نَحْوُ:(إنْ تَضْرِبْنِى ضَرَبْتُكَ)،و إنْ كانَ الشَّرْطُ وَحْدَهُ ماضِياً،جازَ فِى الجَزاءِ الوَجهانِ،نَحْوُ:(إنْ جِئْتَنِى أُكرِمْكَ،و إنْ أَكْرَمْتَنِى أُكْرِمُكَ).

وَاعْلَمْ أَنَّهُ إذا كانَ الجَزاءُ ماضِياً بَغَيرِ(قَدْ)لَمْ يجُزِ الفَاءُ فِيهِ،نَحْوُ:(إنْ أَكْرَمْتَنِى أَكْرَمْتُكَ)وقَوْلِهِ تَعالى:(وَمَنْ دخَلَهُ كانَ آمِناً)،و إنْ كانَ مُضارِعاً مُثبَتاً أَوْ مَنْفِياً بِ-(لا)جازَ فِيهِ الوَجْهانِ،نَحْوُ:(إنْ تَحْتَرِمْنِى أَحْتَرِمْكَ أوْ فَأَحْتَرِمُكَ،و إنْ تَشْتُمْنِى لا أضْرِبْكَ أوْ فَلا أَضْرِبُكَ).

و إنْ لَمْ يكُنِ الجَزاءُ أَحَدَ القِسْمَينِ المَذْكُورَينِ يجِبُ فِيهِ الفاءُ،وذلِك فِى أَرْبَعَهِ مَواضِعَ:

الأوَّلُ:أَنْ يكُونَ الجَزاءُ مَاضِياً مَعَ(قَدْ)كَقَوْلِهِ تعالى: إنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ .

الثّانِى:أَنْ يكُونَ الجَزاءُ مُضارِعاً مَنْفِياً بَغَيرِ(لا)نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ .

الثّالِثُ:أَنْ يكُونَ جُمْلَهً اسْمِيهً كَقَوْلِهِ تعالى: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها .

الرّابِعُ:أَنْ يكُونَ جُمْلَهً إنْشائِيهً،إمّا أَمْراً كَقَوْلِهِ تعالى: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى ،وإمَّا نَهْياً،كَقَوْلِهِ تعالى: فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِناتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفّارِ ،أَوِ اسْتِفهاماً كَقَوْلِكَ:(إنْ تَرَكْتَنا فَمَنْ يرْحَمُنا)أوْ دُعاءً،كَقَوْلِكَ:(إنْ أكْرَمْتَنا فَيرْحَمُكَ اللّهُ).

وَقَدْ تَقَعُ(إذا)مَعَ الجُمْلَهِ الاسْمِيهِ مَوضِعَ الفاءِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ .

وإنَّما تُقَدَّرُ(إنْ)بَعْدَ الأفعالِ التّالِيهِ:

١.الأمرُ نَحْوُ:(تَعَلَّمْ تَنْجَحْ).

٢.النَّهى نَحْوُ:(لا تَكْذِبْ يكُنْ خَيراً).

٣.الاسْتِفْهامُ نَحْوُ:(هَلْ تَزُورُنا نُكْرِمْكَ).

۴.التَّمَنِّی،نَحو(لَیتَکَ عِنْدِی أَخْدِمْکَ).

۵.العَرْضُ نَحْوُ:(ألا تَنْزِلُ بِنا تُصِبْ خَیراً).

کُلُّ ذلِکَ إذا قُصِدَ أَنَّ الأَوَّلَ سَبَبٌ لِلثّانی کَما رَأَیتَ فِی الأَمْثِلَهِ،فَإِنَّ مَعْنی قَوْلِکَ:(تَعَلَّمْ تَنْجَحْ)هُوَ:إِنْ تَتَعَلَّمْ تَنْجَحْ،وکَذلِک البَواقِی.فلِذلِک امْتَنَعَ قَوْلُکَ:(لا تَکْفُرْ تَدْخُلِ النّارَ)لامْتِنَاعِ السَّبَبِیهِ،إذ لا یصِّحُ أنْ یقالَ:(إنْ لا تَکفُرْ تَدْخُلِ النّارَ).

فِعْلُ الأمْرِ

فِعْلُ الأمْرِ:کَلِمَهٌ تَدُلُّ عَلَی طَلَبِ الفِعْلِ مِنَ الفاعِلِ المُخاطَبِ،نَحْوُ:(اضْرِبْ،واغْزُ،وارْم)،وصیغَتُهُ أَنْ یحْذَفَ مِنَ المُضارِعِ حَرْفُ المُضارَعهِ ثُمَّ ینْظَرُ،فَإِن کَانَ مَا بَعْدَ حَرْفِ المُضارَعهِ سَاکِناً،زِیدَتْ هَمَزَهُ الوَصْلِ مَضْمُومَهً إنِ انْضَمَّ ثالِثُهُ،نَحْوُ:(انْصُرْ)،ومَکْسورَهً إنِ انْفَتَحَ أوِ انکَسَرَ ثالِثُهُ،نَحْوُ:(اعْلَمْ،اِضْرِبْ،واسْتَخرِجْ)،و إنْ کَانَ مُتَحَرِّکاً فَلا حاجَهَ إلی الهَمْزَهِ نَحْوُ:(عِدْ وحَاسِبْ)،ومِنْهُ بَابُ الإفْعالِ.

وفِعْلُ الأمْرِ مَبْنِی عَلی عَلامَهِ الجَزْمِ کما فِی مُضارِعِهِ،نَحْوُ:(اضْرِبْ،اُغْزُ،اِسْعَ،اِضْرِبا،اِضْرِبُوا،دَحْرَجْ).

الفِعْلُ المَجْهُولُ

الفِعْلُ المَجْهُولُ:فِعْلٌ لَمْ یسْمَّ فَاعِلُهُ،هُوَ فِعْلٌ حُذِفَ فاعِلُهُ وَأُقِیمَ المَفْعُولُ بِهِ مَقامَهُ،ویخْتَصَّ بِالمُتَعَدِّی.

وعَلامَتُهُ فِی الماضِی أَنْ یکُونَ الحَرْفُ الأَوَّلُ مَضْمُوماً فَقَطْ،وما قَبْلَ آخِرِهِ مَکْسوراً فِی الأبْوابِ الّتِی لَیسَتْ فِی أَوائِلِها هَمْزَهُ وَصْلٍ،ولا تاءٌ زَائِدَهٌ نَحْوُ:(ضُرِبَ،ودُحْرِجَ).

وأَنْ یکُونَ أَوَّلُهُ مَضْمُوماً وما قَبْلَ آخِرِهِ مَکْسُوراً فِیما أوَّلُهُ تاءٌ زائِدَهٌ نَحْوُ:(تُفُضِّلَ،وتُقُوِّی).

وَأنْ یکُونَ أَوَّلَ حَرْفٍ مُتَحَرِّکٍ مِنْهُ مَضْمُوماً وما قَبْلَ آخِرِه مَکْسُوراً فِیما أَوَّلُهُ هَمْزَهُ وَصْلٍ نَحْوُ:(اسْتُخْرِجَ،اقْتُدِرَ).والهَمْزَهُ تَتْبَعُ المَضْمُومَ إنْ لَمْ تُدْرَجْ.

وعَلامَهُ الفِعْلِ المَجْهُولِ فِی المُضارِعِ أنْ يكَونَ حَرْفُ المُضارَعِهِ مَضْمُوماً،ومَا قَبْلَ آخِرِهِ مَفْتُوحاً نَحْوُ:(يضْرَبُ،ويسْتَخْرَجُ)،إلاّ فِی بابِ المُفاعَلَهِ وَالإفْعالِ،والتَّفْعِيلِ،والفَعْلَلَهِ،ومُلْحَقاتِها فَإنَّ العَلامَهَ فِيها فَتْحُ ما قَبلَ الآخِرِ فَقَطْ نَحْوُ:(يحاسَبُ،وَيدَحْرَجُ).

وعَلامَتُهُ فِی الأجْوَفِ أنْ يكُونَ فَاء الفِعْلِ مِنْ مَاضِيهِ مَكْسُوراً نَحْوُ:(قِيلَ وبِيعَ).

وتُقْلَبُ العَينُ فِی المُضارِعِ الأجْوَفِ أَلِفاً نَحْوُ:(يقالُ،ويباعُ)كما تُقْلَبُ الألفُ فِی الماضِی المَجْهُولِ واواً مِنْ بَابِ:المُفاعَلَه و التَفاعُل نَحْوُ:(قُوتِلَ وتُعُوهِدَ)كَما عَرَفْتَ فِی التَّصرِيفِ.

الفِعْلُ اللاَّزِمُ و المُتَعَدِّی

ينْقِسِمْ الفِعْلُ إلی قِسْمَينِ:

١.الفِعْلُ اللاَّزِمُ،وهُوَ ما يدُلُّ عَلی مُجَرَّدِ وُقُوعِ الفِعْلِ مِنْ دُونِ التَّعَدِّی إلی المَفْعُولِ مِثْلُ:(ذَهَبَ سَعِيدٌ).

٢.الفِعْلُ المُتَعَدِّی،وهُوَ ما يتَعدَّی إلی المَفْعُولِ لِيدُلَّ عَلی وُقُوعِ الفِعْلِ عَلَيهِ.

فَيتَعَدَّی إلی:

١.مَفْعُولٍ واحِدٍ نَحْوُ:(نَصَرَ سَعِيدٌ جَعْفَراً).

٢.مَفْعُولَينِ،نَحْوُ:(أَعْطی سَعِيدٌ جَعْفَراً دِرْهَماً)،ويجُوزُ فِيهِ الاقْتِصارُ علی أَحَدِ مَفْعُولَيهِ،نَحْوُ:(أَعطَيتُ زَيداً وأعْطَيتُ دِرْهماً)بِخِلافِ بابِ(عَلِمْتَ).

٣.ثَلاثَهِ مَفاعِيلَ،نَحْوُ:(أَعْلَمَ اللّهُ رَسُولَهُ عَلِياً عليه السلام إماماً)،ومِنْهُ(أَرَی،وأَخْبَرَ،وخَبَّرَ،وحَدَّثَ).

والمَفْعُولُ الأوَّلُ و الأخيرُ فِی هذهِ الأفْعالِ السِّتَّهِ كَمَفْعُولَی(أعْطَيتُ)فِی جَوازِ الاقْتِصارِ عَلی أحدِهِمَا نَحْوُ:(أَعْلَمَ اللّهُ سَعِيداً)،والثَّانِی مَعَ الثَّالِثِ كَمَفْعُولَی(عَلِمْتَ)فِی عَدَمِ جَوازِ الإقْتِصارِ عَلی أَحَدِهِما،فَلا يقالُ:(أَعْلَمْتُ سَعِيداً خَيرَ النَّاسِ)،بَلْ يقَالُ:(أَعْلَمْتُ سَعِيداً عَلِياً خَيرَ النَّاسِ).

أَفْعالُ القُلُوبِ

وهِی أفْعالٌ تُفِيدُ اليقِينَ أَوِ الرُّجْحَانَ وهِی سَبْعَهٌ:عَلِمْتُ،وظَنَنْتُ،وحَسِبْتُ،وخِلْتُ،ورَأَيتُ،وزَعَمْتُ،ووَجَدْتُ.

وهِی تَدْخُلُ عَلی المُبْتَدَأِ و الخَبَرِ فَتَنْصِبُهُما عَلی المَفْعُولِيهِ،نَحْوُ:(عَلِمْتُ زَيداً فاضِلاً،عَمْراً عالِماً).

ولِهذِه الأفْعالِ خَواصٌّ،نَذْكُرُ أَهَمَّها فِيما يأتِی:

١.إنَّهُ لا يقْتَصَرُ عَلی أحَدِ مَفْعُولَيها بِخِلافِ بَابِ(أَعطَيتُ)،فَلا تَقُولُ:(عَلِمْتُ زَيداً).

٢.يجوزُ إلغاؤُها إذا تَوَسَّطَتْ نَحْوُ:(سَعيدٌ ظَنَنْتُ عالِمٌ)،أو تَأَخَّرَتْ نَحْوُ:(سَعِيدٌ قَائِمٌ ظَنَنْتُ).

ص:٢٢٢

۳.إنَّها تُعَلِّقُ عَنِ العَمَلِ إذا وَقَعَتْ قَبْلَ الاسْتِفْهَام،نَحْوُ:(عَلِمْتُ أَسَعِيدٌ عِنْدَكَ أمْ جَعْفَرٌ؟)،أوْ قَبْلَ النَّفى،نَحْوُ:(عَلِمْتُ ما سَعِيدٌ فِى الدَّارِ)،أوْ قَبْلَ لامِ الابْتِداءِ نَحْوُ:(عَلِمْتُ لَسَعِيدٌ مُنْطَلِقٌ).

ومَعْنى التَّعْلِيقِ أَنَّهُ لا تَعْمَلُ لَفْظاً،بَلْ تَعْمَلُ مَعْنى.

۴.يجُوزُ أنْ يكونَ فاعِلُها ومَفْعُولُها ضَمِيرَينِ مَتَّصِلَينِ مِنَ الشَّىءِ الواحِدِ نَحْوُ:عَلِمْتَنِى مُنْطَلِقاً وظَنَنْتُكَ فاضِلًا.

وقَدْ يكُونُ(ظَنَنْتُ)بِمَعْنى(اتَّهَمْتُ)،وَ(عَلِمْتُ)بِمَعْنى(عَرَفْتُ)،وَ(رَأيتُ)بِمَعْنى(أَبْصَرْتُ)،وَ(وَجَدْتُ)بِمَعنى(أَصَبْتُ الضَّالَّه)،فَتَنْصِبُ مَفْعولاً واحِداً فَقَطْ،فَلا تَكُونُ حِينَئِذٍ مَنْ أفْعالِ القُلُوبِ مِثْلُ:(وَجَدْتُ الكِتابَ).

الأَفْعَالُ النَّاقِصَهُ وأَفْعَالُ المُقارَبَهِ.

أ)الأَفْعالُ النّاقِصَهُ:أَفْعالٌ وُضِعَتْ لِتَقْرِيرِ الفاعِلِ عَلى صِفَهٍ غَيرِ صِفَهِ مَصْدَرِها،وهِى(كَانَ،وصارَ،وأَصْبَحَ،وأمْسَى...إلخ)،وتَدْخُلُ عَلى المُبْتَدأِ و الخَبَرِ فَتَرْفَعُ الأَوَّلَ اسْماً لَها وتَنْصِبُ الثّانِى خَبَراً لَها،فَتَقُولُ:كَانَ سَعِيدٌ قَائِماً.

و(كَانَ)عَلى ثَلاثَهِ أقْسامٍ:

۱.نَاقِصَهٌ،وهِى تَدُلُّ عَلى ثُبُوتِ خَبَرِها لِفاعِلِها فِى الماضِى،إمّا دائِماً،نَحْوُ: وَ كانَ اللّهُ عَلِيماً حَكِيماً ،أوْ مُنْقَطِعاً نَحْوُ:(كَانَ زَيدٌ شابّاً).

۲.تَامَّهٌ،وهِى بِمَعْنى(ثَبتَ،وحَصَلَ)نَحْوُ:(كَانَ القِتالُ)،أى:حَصَلَ القِتالُ،فَهِى هُنا تُفيدُ مَعْناها اللُّغَوى.

۳.زَائِدَهٌ،وهُوَ ما لا يتَغَيرُ المَعْنى بِحَذْفِها،كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

جِيادُ بَنِى أَبِى بَكْرٍ تَسامى عَلى كَانَ المُسَوَّمَهِ العِرابِ

و(صَارَ)للانْتِقَالِ،نحو:(صَارَ زيدٌ غَنِياً).

و(أَصْبَحَ)و(أَمْسَى)وَ(أَضْحى)،تَدُلُّ عَلى اقْتِرَانَ مَعْنَى الجُمْلَهِ بِتِلْكَ الأوْقَاتِ،نحو:(أَصْبَحَ زَيدٌ ذاكِراً)،أى،كَانَ ذَاكِراً فِى وَقْتِ الصُّبْحِ،وبِمَعْنَى دَخَلَ فِى الصَّباحِ،مِثْلُ: حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ .

وكَذلِكَ(ظَلَّ وبَاتَ)يدُلّانِ عَلى اقْتِرانِ مَعْنَى الجُمْلَهِ بِوَقْتِهِما،وقَدْ يأتِى بِمَعْنى(صَارَ)،نحو: وَ إذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا .

و(مازَالَ،وما بَرِحَ،ومَا فَتِئَ،ومَا انْفَکّ)تَدُلَّ عَلی ثُبوتِ خَبَرِهَا لِفاعِلِها،ویلْزَمُها حَرْفُ النَّفی،نحو:(ما زَالَ زَیدٌ أَمِیراً).

و(مَا دَامَ)تَدُلُّ عَلی تَوْقِیتِ أَمْرٍ بِمُدَّهِ ثُبوتِ خَبَرِهَا لِفاعِلِها،نحو:(أَقُومُ مَادَامَ الأمِیرُ جَالِساً).

و(لَیسَ)تَدُلُّ عَلی نَفْی الجُمْلَهِ حالاً،وقِیلَ مُطْلَقاً،نحو:(لَیسَ زَیدٌ قائِماً)،وقَدْ عَرَفْتَ بَقِیهَ أَحْکَامِها فِی القِسْمِ الأوَّلِ فَلا نُعِیدُها.

ب)أفْعَالُ المُقَارَبَهِ:أَفْعالٌ وُضِعَتْ لِلدَّلالَهِ عَلی دُنُوِّ الخَبَرِ لِفاعِلِها،وَهِی عَلی ثَلاثَهِ أَقْسامٍ:

الأوَّلُ:مَا یدُلُّ عَلی الرَّجاءِ،وهُوَ(عَسی)ولا یسْتَعْمَلُ مِنْهُ غَیرُ الماضِی لِکَوْنِهِ فِعْلًا جَامِداً وهُوَ فِی العَمَلِ مِثْلُ کَانَ،نحو:(عَسی زَیدٌ أَنْ یقُومَ)،إلاّ أَنَّ خَبَرَهُ فِعْلُ المُضارِعِ مَعَ(أَنْ)،نحو:(عسی زَیدٌ أَنْ یخْرُجَ)،وَیجُوزُ تَقْدِیمُهُ،نحو:(عَسی أَنْ یخْرُجَ زَیدٌ)،وقَدْ تُحْذَفُ(أَنْ)،نحو:(عَسی زَیدٌ یقُومُ).

الثّانِی:مَا یدُلُّ عَلی الحُصُولِ،وهُوَ(کَادَ)وخَبَرُهُ مُضارِعٌ دُونَ(أنْ)،نحو:(کَادَ زَیدٌ یقُومُ)،وقَدْ تَدْخُلُ(أَنْ)عَلی خَبِرِهِ،نحو:(کَادَ زَیدٌ أنْ یخْرُجَ).

الثَّالِثُ:ما یدُلُّ عَلی الأخْذِ و الشُّروعِ فِی الفِعْلِ،وهُوَ(طَفِقَ،وجَعَلَ،وکَرَبَ،وأَخَذَ)واسْتِعْمَالُها مِثْلُ(کَادَ)،نحو:(طَفِقَ زَیدٌ یکْتُبُ...إلخ)،و(اوْشَکَ)واسْتِعْمَالُهُ مِثْلُ(عَسی،وکَادَ).

فِعْلُ التَّعَجُبِ وأفْعالُ المَدْحِ و الذَّمِّ

أ)فِعْلُ التّعَجُّبِ:مَا وُضِعَ لإنْشَاءِ التَّعْجُّبِ،ولَهُ صیغَتَانِ.

١.مَا أَفْعَلَهُ،نحو:(مَا أَحْسَنَ سَعِیداً)،أَی:أَی شَیءٍ أَحْسَنَ سَعِیداً،وفِی(أَحْسَنَ)ضَمِیرٌ مُسْتَتِرٌ،وهُوَ فَاعِلُهُ.

٢.أَفْعِلْ بِهِ،نحو:(أَحْسِنْ بِزَیدٍ).

ولا یبْنَیانِ إلاّ مِمّا یبْنی مِنْهُ أفْعَلُ التَّفْضِیلِ بِأَنْ یکُونَ فِعْلًا ثُلاثِیاً مُتَصَرِّفاً قابلًا لِلتَّفاضُلِ،ویتَوَصَّلُ فِی الفاقِدِ لِلشَّرائِطِ بِمِثْلِ(ما أَشَدّ)کَما عَرَفْتَ.

ولا یجُوزُ التَّصْرِیفُ فِیهِ،ولا التَّقْدِیمُ،ولا التَّأخِیرُ،ولا الفَصْلُ،وأَجازَ المازِنی الفَصْلَ بِالظَّرْفِ،نحو:(مَا أَحْسَنَ الیوْمَ زَیداً).

ب)فِعْلُ المَدْحِ و الذَّمِ:ما وُضِعَ لإنْشاءِ مَدْحٍ أَوْ ذَمٍّ.وَلِلْمَدْحِ فِعْلانِ:

١.مُضافٌ إلى المَعَرَّفِ بِالَّلامِ،نحو:(نِعْمَ غُلامُ الرَّجُلِ حَميدٌ)،وقَدْ يكَونُ فَاعِلُهُ مُضْمَراً،فَيجِبُ تَمْييزُهُ بِنَكِرَهٍ مَنْصُوبَهٍ،نحو:(نِعْمَ رَجُلًا حَمِيدٌ)،أوْ بِ‌-(ما)نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: فَنِعِمّا هِيَ ،أى نِعْمَ ما هِی،وَ(حَمِيد)يسَمَّی المَخْصوصَ بِالمَدْحِ.

٢.(حَبَّذا)،نحو:(حَبَّذا رَجُلًا سَعِيدٌ)،فَإنَّ(حَبَّ)فِعْلُ المَدْحِ وفَاعِلُهُ(ذَا)وَ(رَجُلًا)تَمْييزٌ وَالمَخْصُوصُ(سَعِيد).

ويجُوزُ أَنْ يقَعَ قَبْلَ مَخْصُوصِ(حَبَّذا)أوْ بَعْدَهُ تَمْييزٌ،نحو:(حَبَّذا رَجُلًا سَعِيدٌ،وحَبَّذا سَعِيدٌ رَجلًا)،أو حَالٌ،نحو:(حَبَّذا رَاكِباً جَعْفَرٌ،وحَبَّذا جَعْفَرٌ راكِباً).

ولِلذَّمِّ أيضاً فِعْلانِ:

١.(بِئْسَ)،نحو:(بِئْسَ الرَّجُلُ زَيدٌ،وبِئْسَ غُلامُ الرَّجُلِ زَيدٌ،وبِئْسَ رَجُلًا زَيدٌ).

٢.(ساءَ)،نحو:(سَاءَ الرَّجُلُ خَالِدٌ،وسَاءَ غُلامُ الرَّجُلِ خَالِدٌ،وسَاءَ رَجُلًا خَالِدٌ).و(ساءَ)مثل(بِئْسَ).

القِسْمُ الثّالِثُ:فِی الحَرْفِ

اشاره

وقَدْ مَضی تَعْرِيفُهُ،وأَقسامُهُ سَبْعَهَ عَشَرَ:

١.حُرُوفُ الجَرِّ.

٢.الحُرُوفُ المُشَبَّهَهُ بِالفِعْلِ.

٣.حَرُوفُ العَطْفِ.

۴.حُرُوفُ التَّنْبيه.

۵.حُرُوفُ النِّداءِ.

۶.حُرُوفُ الإيجابِ.

٧.حُرُوفُ الزِّيادَهِ.

٨.حَرْفا التَّفْسِيرِ.

٩.حُرُوفُ المَصْدَرِ.

١٠.حُرُوفُ التَّحْضِيض.

١١.حَرفُ التَّوَقُّعِ.

١٢.حُرُوفُ الاسْتِفْهام.

ص:٢٢٥

١٣.حُرُوفُ الشَّرْطِ.

١٤.حَرْفُ الرَّدْعِ.

١٥.تَاءُ التَّأنِيثِ.

١٦.نُونُ التَّنْوينِ.

١٧.نُونُ التَّأكِيدِ.

ونَشْرَحُها بِالتَّرْتِيبِ كَما يأتِى:

حُرُوفُ الجَرِّ

حُرُوفُ الجَرِّ:حُرُوفٌ وُضِعَتْ لإيصالِ فِعْلٍ وشِبْهِهِ أوْ مَعْناهُ إلى الاسْمِ الَّذى يلِيهِ،مِثْلُ:(مَرَرْتُ بِزَيدٍ وأنا مارٌّ بزيدٍ)،ومِثْلُ(هذا فِى الدّارِ أَبُوكَ)،أَى:الَّذِى أُشِيرُ إِلَيهِ فِى الدّارِ.فَفِيهِ مَعْنَى الفِعْلِ.

وهِى تِسْعَهَ عَشَرَ حَرْفاً كَمَا يلِى:

١.(مِنْ)وتُسْتَعْمَلُ:

أ)لابْتداءِ الغَايهِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ تَقَابُلُهُ لِلانْتِهاءِ،نحو:(سِرْتُ مِنَ البَصْرَهِ إلى الكُوفَهِ).

ب)لِلْتَّبْيينِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ وَضْعُ(الّذِى هُوَ)مَكانَهَ كَقَوْلِهِ تعالى: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ ،أَى:الرِّجسَ الَّذِى هُوَ الأوْثانِ.

ج)لِلتَّبْعيضِ،وعَلامَتُهُ أَنْ يصِحَّ وَضْعُ(بَعْض)مَكانَهُ،نحو:(أَخَذْتُ مِنَ الدَّراهِمِ)أَى:بَعْضَ الدَّراهِمِ.

د)زائِدَهً،وَعَلامَتُهُ أَنْ لا يخْتَلَّ المَعْنى بِحَذْفِهِ،نحو:(مَا جاءَنِى مِنْ أَحَدٍ)،ولا تُزادُ فِى الكَلامِ المُوجَبِ خِلافاً لِلْكُوفِيينَ.

٢.(إلى)وَهِى لانْتِهاءِ الغَايهِ كَمَا مَرَّ،وبِمَعْنى(مَعَ)قَلِيلًا،كَقَوْلِهِ تعالى: فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ ،أى:مَعَ المَرافِق.

٣.(حَتى)وهِى مِثْلُ:(إلى)،نحو:(نِمْتُ البَارِحَهَ حَتّى الصَّباحِ)،وبِمَعْنى(مَعَ)كَثِيراً،نحو:(قَدِمَ الحَاجُّ حَتّى المُشَاهِ)ولا تَدْخُلُ على الضَّمِيرِ،فَلا يقَالُ:(حَتّاهُ)خِلافاً لِلمُبَرِّدِ.وأَمَّا قَوْلُ الشَّاعِرِ:

فَلا وَاللّهِ لا يبْقى أُناسٌ فَتًى حَتّاكَ يا ابن أَبِى زِيادٍ

فشاذٌ.

۴.(فِی)لِلْظَّرْفِیهِ،نحو:(سَعِیدٌ فِی الدّارُ،والماءُ فِی الکَوزِ)،وبِمَعْنَی(عَلی)قَلِیلاً کَقَوْلِهِ تعالی: وَ لَأُصَلِّبَنَّکَمْ فِی جُذُوعِ النَّخْلِ .

۵.(الباءُ)وهِی:

أ)لِلإلْصاقِ:

حَقِیقَةً،نحو:بِهِ دَاءٌ.

أوْ مَجازاً،نحو:(مَرَرْتُ بِسَعِیدٍ)إذا قَرُبَ مُرُورُکَ مِنْ سَعِیدٍ.

ب)لِلاِسْتِعانَهِ،نحو:(کَتَبْتُ بِالقَلَمِ).

ج)لِلتَّعْدِیهِ،نحو:(ذَهَبْتُ بزَیدٍ).

د)لِلظَّرْفِیهِ،نحو:(جَلَسْتُ بِالمَسْجِدِ).

ه)لِلمُصاحَبَهِ،نحو:(اشْتَرَیتُ الفَرَسَ بِسَرْجِهِ).

و)لِلمُقابَلَهِ،نحو:(بِعْتُ هذا بِهذا).

ز)زائِدةٌ قِیاساً فِی الخَبَرِ المَنْفِی،نحو:(مَا زَیدٌ بِقَائِمٍ)،وفِی الاسْتِفْهامِ،نحو:(هَلْ زَیدٌ بِقائِمٍ)،وسَمَاعاً فِی المَرْفُوعِ،نحو:(بِحَسْبِکَ دِرْهَمٌ)، وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً ،وفِی المَنْصُوبِ،نحو:(أَلْقی بِیدِهِ).

۶.(الّلامُ)،وهِی:

أ)لِلاخْتِصَاصِ،نحو:(الجُلُّ لِلفَرَسِ،والمالُ لِزَیدٍ).

ب)لِلتَعْلِیلِ،نحو:(ضَرَبْتُهُ لِلتَّأْدِیبِ).

ج)زائِدَةٌ کَقَوْلِهِ تعالی: رَدِفَ لَکُمْ ،أی:رَدِفَکُم.

د)بِمَعْنی(عَنْ)إذا اسْتُعْمِلَ مَعَ القَوْلِ کَقَولِهِ تعالی: وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا لَوْ کانَ خَیْراً ما سَبَقُونا إِلَیْهِ ،وفِیهِ نَظَرٌ.

ه)بِمَعْنی(الواوِ)فِی القَسَمِ لِلتَّعَجُّبِ،نحو:(لِلّهِ لا یؤَخَّرُ الأجَلُ).

۷.(رُبَّ)وهِی لِلتَّقْلِیلِ کَمَا أَنَّ(کَمْ)الخَبَرِیهَ للتَّکْثِیرِ،وتَسْتَحِقُّ(رُبَّ)صَدْرَ الکَلامِ،ولا تَدْخُلُ إلاّ علی النَّکِرَهِ،نحو:(رُبَّ رَجُلٍ لَقِیتُهُ)،أَوْ مُضْمَرٍ مُبْهَمٍ مُفْرَدٍ مُذَکَّرٍ مُمَیزٍ بِنَکِرَهٍ مَنْصُوبَهٍ،نحو:(رُبَّهُ رَجُلاً،ورُبَّهُ رَجُلَینِ،ورُبَّهُ إمرَأَةً،ورُبَّهُ امْرَأَتَینِ)،وعِنْدَ الکُوفِیینَ تَجِبُ المُطَابَقَهُ،نحو:(رُبَّهُما رَجُلَینِ،ورُبَّهُمَا امْرَأَتَینِ).

وقَدْ تَلْحَقُها(ما)الكَافَّهُ فَتَكَفُّها عَنِ العَمَلِ وتَدْخُلُ على الجُمْلَهِ،نحو:(رُبَّما قَامَ زَيدٌ،ورُبَّما زَيدٌ قائِمٌ).

ولابُدَّ لَها مِنْ فِعْلٍ مَاضٍ،لِأنَّ التَّقْلِيلَ يتَحَقَّقُ فِيهِ،ويحْذَفُ ذلِك الفِعْلُ غالِباً،كَقَوْلِهِ:(رُبَّ رَجُلٍ أكْرَمَنِى)فِى جوابِ مَنْ قَالَ:(هَلْ رَأيتَ مَنْ أكْرَمَكَ؟)،أى(رُبَّ رَجُلٍ أكْرَمَنِى لَقِيتُهُ)،فإنَّ(أكَرمَنِى)صِفَهٌ ل-(رَجُلٍ)وَ(لَقِيتُ)فِعْلُها وهُوَ مَحذوفٌ.

٨.واوُ(رُبَّ)وهِى الواوُ الّتِى يبْتَدَأُ بِها فِى أوَّلِ الكَلامِ،كَقَوْلِ الشّاعِرِ:

وبَلْدَهٍ لَيسَ بِها أنِيسُ إلّا اليعَافِيرُ وإلّا العِيسُ

٩.(واوُ)القَسَمِ،وهِى مُخْتَصَّهٌ بِالإسْمِ الظّاهِرِ،ولا تَدْخُلُ على الضَّمِيرِ،فَلا يقالُ:(وَكَ)ويقالُ:(واللّهِ،والشَّمْسِ).

١٠.(تاءُ)القَسَمِ،وهِى مُخْتَصَّهٌ بِلَفْظِ الجَلالَهِ(اللّه)وحْدَهُ،فَلا يقالُ:(تَالرَّحمنِ)،وقَوْلُهُمْ:(تَرَبِّ الكَعْبَهِ)شَاذٌّ.

١١.(باءُ)القَسَمِ،وهِى تَدْخُلُ على الظَّاهِرِ و المُضْمَرِ،نحو:(بِاللّهِ،وبِالرَّحمنِ،وبِكَ).

وَلابُدَّ لِلقَسَمِ مِنْ جَوابٍ أوْ جَزاءٍ،وهِى الجُمْلَهُ الّتِى يقْسَمُ عَلَيها،فَإنْ كَانَتْ مُوجَبَهً يجِبُ دُخُولُ اللّامِ فِى الاسْمِيهِ و الفِعْلِيهِ،نحو:(وَاللّهِ لَزَيدٌ عَادِلٌ،وَواللّهِ لأفعَلَنَّ كذا)كما يأتِى(إنَّ)فِى الجُمْلَهِ الاسْمِيهِ المُجابِ بِها القَسَمُ،نحو:(واللّهِ إنَّ زَيداً لَعادِلٌ).

وَإنْ كانَتْ مَنْفِيهً يجِبُ دُخُولُ(ما)أوْ(لا)عَلَيها،نحو:(وَاللّهِ ما زَيدٌ عادِلٌ،وَاللّهِ لا يقُومُ زَيدٌ).وَقَدْ يحْذَفُ حَرْفُ النَّفْى لِوُجُودِ القَرِينَهِ،كَقَوْلِهِ تعالى: تَاللّهِ تَفْتَؤُا تَذْكُرُ يُوسُفَ ،أى لا تَفْتَوءُ.

وقَدْ يحْذَفُ جَوابُ القَسْمِ إنْ تَقَدَّمَ ما يدُلُّ عَلَيهِ،نحو:(زَيدٌ عَادِلٌ وَاللّهِ)،أوْ تَوَسَّطَ القَسَمُ بَينَ جُزْئَى الجَوابِ،نحو:(زَيدٌ و اللّهِ عَادِلٌ).

١٢.(عَنْ)وهِى للمُجاوَزَهِ،نحو:(رَمَيتُ السَّهْمَ عَنِ القَوسِ).

١٣.(عَلى)وهِى للإسْتِعْلاءِ،نحو:(زَيدٌ على السَّطْحِ).

وقَدْ يكُونُ(عَنْ وعَلى)اسْمَينِ،وذلِك إذا دَخَلَ عَلَيهِما(مِنْ)،فَيكُونُ(عَنْ)بِمَعْنى الجانِبِ مِثْلُ:(جَلَسْتُ مِنْ عَنْ يمِينِه).ويكُونُ(عَلى)بِمَعْنى فَوْقَ،مِثْلُ:(نَزَلْتُ مِنْ على الفَرَسِ).

ص:٢٢٨

۱۴.(الکافُ)وهِی لِلتَّشْبِیهِ،نحو:(زَیدُ کَعَمْرٍو)،وزائِدَهٌ،کَقَوْلِهِ تعالی: لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ .

وقَدْ یکُونُ اسماً کَقَوْل الشّاعِرِ:

یضْحَکْنَ عَنْ کَالبَرَدِ المُنْهَمِّ تَحْتَ عَواصِیفِ الأُنوفِ الشُّمِّ

۱۵ و۱۶.(مُذْ ومُنْذُ)وهُمَا لِإبتِداءِ الزَّمانِ فِی الماضِی،کَما تَقُولُ فِی شَعْبانَ:(ما رَأَیتُهُ مُذْ رَجَبٍ).ولِلظَّرْفِیهِ فِی الحاضِرِ،نحو:(ما رَأَیتُهُ مُذْ شَهْرِنا،ومُنْذُ یوْمِنا)،أی،فِی شَهْرِنا وفِی یوْمِنا.

۱۸،۱۷ و۱۹.(حَاشَا وعَدا وخَلا)وهِی للاسْتِثْناءِ،نحو:(جاءَنِی القومُ خَلا زَیدٍ،وعَدا عَمْرٍو،وحَاشا شاکرٍ).

الحُرُوفُ المُشَبَّهَهُ بِالفِعْلِ

الحُرُوفُ المُشَبَّهَهُ بِالفِعْلِ:حُرُوفٌ تَدْخُلُ علی الجُمْلَهِ الاسْمِیهِ،فَتَنْصِبُ الاسْمَ وتَرْفَعُ الخَبَرَ کَما عَرَفْتَ،وهِی سِتَّهٌ:إنَّ،وأَنَّ،وکَأَنَّ،ولَیتَ،وَلکنَّ،ولَعَلَّ.

وقَدْ تَلْحَقُها(ما)الکافَّهُ،فَتَکُفُّها عَنِ العَمَلِ،وحینَئِذٍ تَدْخُلُ علی الأَفْعَال،تَقُولُ:(إنّما قَامَ زَیدٌ).

وَاعْلَمْ أَنَّ(إنَّ)المَکسورهَ لا تُغَیرُ مَعْنی الجُمْلَهِ بَلْ تُؤَکِّدُها.

و(أَنَّ)المَفْتُوحَهَ مَعَ الاسْمِ و الخَبَرِ فِی حُکْمِ المُفْرَدِ،ولِذلِک یجِبُ کَسْرُ(إنَّ)فِیما یأتِی:

۱.إذا کَانَتْ فِی ابْتِداءِ الکَلامِ،نحو:(إنَّ زَیداً قَائِمٌ).

۲.بَعْدَ القَولِ کَقَوْلِهِ تعالی: یَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ .

۳.بَعْدَ المَوْصُولِ،نحو:(جَاءَ الّذی إنَّهُ مُجتَهِدٌ).

۴.إذا کَانَتْ فِی خَبَرها الّلامُ،نحو:(إنَّ زَیداً لقَائِمٌ).

ویجِبُ فَتْحُ هَمْزَهِ(إنَّ)فِیما یأتِی:

۱.إذا وَقَعَتْ فَاعِلاً،نحو:(بَلَغَنِی أَنَّ زَیداً عَالِمٌ).

۲.إذا وَقَعَتْ مَفْعُولاً،نحو:(کَرِهْتُ أَنَّکَ قائِمٌ).

۳.إذا وَقَعَتْ مُضَافاً إلَیهِ،نحو:(أَعْجَبَنِی اشْتِهارُ أَنَّکَ فَاضِلٌ).

۴.إذا وَقَعَتْ مُبْتَدأً،نحو:(عِنْدِی أَنَّکَ قَائِمٌ).

۵.إذا وَقَعَتْ مَجْرُورَةً،نحو:(عَجِبْتُ مِنْ أنَّ زَيداً قائِمٌ).

۶.بَعْدَ(لَوْ)،نحو:(لَوْ أنَّكَ عِنْدَنا لَأخْدِمُكَ).

٧.بَعْدَ(لَوْلا)،نحو:(لَوْلا أنَّهُ حاضِرٌ لَأعْلَمْتُكَ).

ص:٢٢٩

ويجُوزُ العَطْفُ على اسْمِ(إنَّ)المَكْسُورَهِ بِالرَّفْعِ و النَّصْبِ،بِاعتِبارِ المَحَلِّ و اللَّفْظِ،نحو:(إنَّ سَعِيداً صَائِمٌ،وجَعْفَرٌ،وجَعْفَراً).

قَدْ تُخَفَّفُ(إنَّ)المَكْسُورَهُ،ويلْزَمُ الّلامُ حينَئِذٍ فِى خَبَرِها فَرْقاً بَينَها وبَينَ(إنْ)النّافِيهِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنَّ كُلاًّ لَمّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّكَ أَعْمالَهُمْ إِنَّهُ بِما يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ،وحِينَئِذٍ يجُوزُ إلغاؤُها كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ كُلٌّ لَمّا جَمِيعٌ لَدَيْنا مُحْضَرُونَ .

وتَدْخُلُ على الأفْعالِ النّاسِخَهِ غالِباً كَقَوْلِهِ تعالى: وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ ،وَ وَ إِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكاذِبِينَ .

وكذا المَفْتُوحَهُ قَدْ تُخَفَّفُ ويجِبُ إعْمالُها فِى ضَمِيرِ شَأنٍ مُقَدَّرٍ،فَتَدْخُلُ على الجُمْلَهِ،اسْمِيهً كانَتْ،نحو:(بَلَغَنِى أَنْ زَيدٌ عالِمٌ)،أوْ فِعليهً،ويجِبُ دُخولُ(السِّينِ)أوْ(سَوفَ)أوْ(قَدْ)أوْ حَرْفِ النَّفى على الفِعْلِ كَقَوْلِهِ تعالى: عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضى ،فَالضَّمِيرُ المُسْتَتِرُ اسمُ(أَنْ)والجُمْلَهُ خَبَرُها.

و(كَأَنَّ)لِلتَّشْبِيهِ،نحو:(كَأَنَّ زَيداً أَسَدٌ)قِيلَ:وهِى مُرَكَّبهٌ مِنْ كافِ التَّشْبِيهِ وَ(إنَّ)المَكْسورَهِ،وإنَّما فُتِحَتْ لِتَقْدِيمِ الكافِ عَلَيها،وتَقْدِيرُهَا(إنَّ زَيداً كالأسَدِ).

وقَدْ تُخَفَّفُ،فَتُلْغَى عَنِ العَمَلِ،مِثلُ:(كَأَنْ زَيدٌ أَسَدٌ).

و(لكِنَّ)لِلاسْتِدْراكِ،وتَتَوَسَّطُ بَينَ كَلامَينِ مُتَغَايرَينِ فِى اللَّفْظِ وَالمَعْنى،نحو:(مَا جَاءَنِى سَعِيدٌ لكِنَّ خالداً جَاءَ،وغَابَ حَمِيدٌ ولكِنَّ مَحْمُوداً حَاضِرٌ).ويجُوزُ مَعَها الواوُ،نحو:(قَامَ أحْمَدُ ولكِنَّ حَمِيداً قَاعِدٌ)وتُخَفَّفُ فَتُلْغَى،نحو:(ذَهَبَ أَحْمَدُ ولكِنْ حَمِيدٌ عِنْدَنا).

و(لَيتَ)لِلتَّمَنِّى،نحو:(لَيتَ خَالِداً يؤْمِنُ بِاللهِ)بِمَعْنى أَتَمَنّى.

و(لَعَلَّ)للتَرَجِّى،نحو:قَوْلِ الشَّاعِرِ:

احِبُّ الصَّالِحِينَ ولَسْتُ مِنْهُم لَعَلَّ اللهَ يرْزُقُنِى صَلاحا

وشَذَّ الجَرُّ بِهَا،نحو:(لَعَلَّ زَيدٍ قَائِمٌ).

وفِى(لَعَلَّ)لُغَاتٌ:(عَلَّ وعَنَّ وأَنَّ ولَأَنَّ ولَعَنَّ)وعِندَ المُبَرِّدِ أَصْلُها(عَلَّ)زِيدَتْ فِيها الّلامُ و البَواقِى فُرُوعٌ.

حُرُوفُ العَطْفِ

حُرُوفُ العَطْفِ عَشَرَهٌ:الواوُ،والفاءُ،وثُمَّ،وحَتّى،وَأوْ،و إمّا،وأَمْ،ولا،وبَلْ،ولكِنْ.

ف-(الواوُ)لِلجَمْعِ مُطْلَقاً،نحو:(جاءَ سَعِيدٌ وحَميدٌ)،سَواء كَانَ سَعيدٌ مُقَدَّماً فِى المَجِيءِ،أمْ حَمِيدٌ.

و(الفَاءُ)لِلتَّرْتِيبِ بِمُهْلَةٍ،نحو:(قَامَ سَعِيدٌ فَحَمِيدٌ)إذا كَانَ سَعِيدٌ مُقَدَّماً بِلا مُهْلَةٍ.

و(ثُمَّ)لِلتَّرْتِيبِ بِلا مُهْلَةٍ،نحو:(دَخَلَ زَيدٌ ثُمَّ خَالِدٌ)،إذا كَانَ زَيدٌ مُقَدَّماً بِالدُّخُولِ وَبَينَهُما مُهْلَةٌ.

وَ(حَتّى)مِثْلُ:(ثُمَّ)فِى التَّرْتِيبِ و المُهْلَةِ إلاّ أَنَّ مُهْلَتَها أَقَلُّ مِنْ مُهْلَةِ(ثُمَّ).ويشْتَرَطُ أَنْ يكُونَ مَعْطُوفُها داخِلاً فِى المَعْطوفِ عَلَيهِ.وهِى تُفِيدُ قُوَّةَ المَعْطُوفِ،نحو:(مَاتَ النّاسُ حَتّى الأنْبياءُ)،أوْ ضَعْفَهُ،نحو:(قَدِمَ الحاجُّ حَتَّى المُشاةُ).

و(أوْ و إمّـا وأَم)لِثُبُـوتِ الحُكْـمِ لِأحَـدِ الأمْرَينِ لاـ بِعَينِـهِ،(مَرَرْتُ بِرَجُـلٍ أَو امْرَأَةٍ).وَ(إمّـا)إنَّمـا تَكـونُ حَرْفَ عَطْـفٍ إذا تَقَـدَّمَ عَلَيها(إمّا)أُخْرى،نحو:(الْعَدَدُ إمّا زَوْجٌ،و إمّا فَرْدٌ)،ويجُوزُ أنْ يتَقَدَّمَ(إمّا)على(أوْ)،نحو:(زَيدٌ إمّا كَاتِبٌ أوْ لَيسَ بِكاتِبٍ).

(أمْ)على قِسْمَينِ:

١.مُتَّصِلَةٌ:وهِى مَا يسْأَلُ بِهَا عَنْ تَعيينِ أَحَدِ الأمْرَينِ،والسَّائِلُ عَالِمٌ بِثُبُوتِ أحَدِهِمَا مُبْهَماً،بِخِلافِ(أوْ،و إمّا)فَإنَّ السَّائِلَ بِهِما لا يعْلَمُ بِثُبوتِ أحَدِهِما أَصْلاً.

ويشْتَرَطُ فِى اسْتِعْمَالِها ثَلاثَةُ أُمُورٍ:

الأوَّلُ:أنْ تَقَعَ قَبْلَها هَمْزَةٌ،نحو:(أَسَعِيدٌ عِنْدَكَ أمْ حَمِيدٌ؟).

الثّانِى:أنْ يكُونَ مَا بَعْدَها مُماثِلاً لِمَا بَعْدَ الهَمْزَةِ،أَعْنِى إنْ كَانَ بَعْدَ الهَمْزَةِ اسْمٌ فَكَذلِك بَعْدَ(أَمْ)كَما مَرَّ،و إنْ كَانَ فِعْلٌ فَكَذلِك،نحو:(أَقَامَ خَالِدٌ أَمْ قَعَدَ عَادِلٌ؟)فَلا يقالُ:(أَرَأَيتَ سَعِيداً أَمْ مَجِيداً؟)

الثّـالِثُ:أنْ يكونَ ثُبُوتُ أَحَـدِ الأمْرَينِ مُحَقَّقـاً لَـدى السّائِـلِ،وإنَّمـا يكُونُ الاسْـتِفْهامُ عَنِ التَّعْيِيـنِ،ولِـذلِك وَجَبَ أنْ يكُونَ جَـوابُ(أمْ)بِـالتَّعْيِينِ،دُونَ(نَعَـمْ)أوْ(لاـ)،فَـإذا قِيـلَ:(أَجَعْفَرٌ عِنْـدَكَ أمْ خَالِـدٌ؟)فَجَـوابُهُ بِتَعْيِيـنِ أحَـدِهِمَا،أمّـا إذا سُـئِلَ بِ-(أوْ،وإمَّا)فَجَوابُهُ(نَعَمْ)أوْ(لا).

٢.مُنْقَطِعَةٌ،وهِى مَا يكُونُ بِمَعْنى(بَلْ)مَعَ الهَمْزَةِ،نحو:(إنَّها لَإِبِلٌ أمْ هِى شِـياهٌ؟)،وذلِـك كَمَـا لَوْ رَأيتَ شَبَحاً مِنْ بَعِيدٍ،وقُلْتَ:(إنَّها لَإبِـلٌ)على سَبِيلِ القَطْعِ،ثُمَّ حَصَلَ الشَّكُ فِى أَنَّها شِـياهٌ،فَقُلْتَ:(أَمْ هِى شِياهٌ)وتَقْصِـدُ الإعراضَ عَنِ الإخْبَارِ الأوَّلِ،وَاسْتِئْنَافَ سُؤالٍ آخَرَ مَعْنَاهُ(بَلْ أَهِى شِياهٌ؟).

ولا تُسْتَعْمَلُ(أَمْ)المُنْقَطِعَهُ إلاّ فِى الخَبَرِ كما مَرَّ.وفِى الاسْتِفهامِ،نحو:(أَعِنْدَكَ أَحْمَدُ أَمْ عِنْدَكَ مَحْمودٌ).

وتُسْتَعْمَلُ(لا،وبَلْ،ولكِنْ)لِثُبُوتِ الحُكْمِ لِأحَدِ الأمْرَينِ مُعَيناً.

فَإنَّ(لا)تَنْفِي ما وَجَبَ لِلأوَّلِ عَنِ الثّانِى،نحو:(جَاءَنِى سَعِيدٌ لا مَجِيدٌ)وَ(بَلْ)تُفِيدُ الاضْرابَ عَنِ الأوَّلِ،نحو:(جاءَنِى أحْمَدُ بَلْ مَحمودٌ)،ومَعْنَاهُ بَلْ جاءَ مَحْمُودٌ،وَ(لكِنْ)لِلاسْتِدْرَاكِ،نحو:(قَامَ سَعِيدٌ ولكِنْ خَالِدٌ لَمْ يقُمْ).

حُرُوف التَّنْبِيهِ

حُرُوفُ التَّنْبِيهِ:حُرُوفٌ وُضِعَتْ لِتَنْبِيهِ المُخَاطَبِ،لَئَلّا يفُوتَهُ شَىءٌ مِنَ الحُكْمِ،وهِى ثَلاثَةٌ:(أَما،أَلا،ها).

ولا تَدْخُلُ(ألا،وأمَا)إلاّ على الجُملَهِ

اسْمِيهً كَانَتْ نَحْوُ قَوْلِهِ تعالى: أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ .

أوْ فِعْلِيهً،نحو:(ألاَ لاَ تَفْعَلْ،وأمَا لا تَضِرْبْ).

و(هَا)تَدخُلُ عَلى:

الجُمْلَهِ،نحو:(هَا زَيدٌ قَائِمٌ).

والمُفْرَدِ،نحو:(هذا وهؤُلاءِ).

حُرُوفُ النِّداءِ

حُرُوفُ النِّدَاءِ خَمْسَةٌ:

١ و٢.(الهَمْزَهُ المَفْتُوحَهُ)وَ(أى)وهُمَا لِلقَرِيبِ.

٣ و۴.(أَيا وهَيا)وهُمَا لِلبَعِيدِ.

۵.(يا)وهِى لِلقَرِيبِ و البَعِيدِ و المُتَوَسِّطِ وقَدْ مَرَّتْ أَحْكَامُها.

حُرُوفُ الإيجَابِ

حُرُوفُ الإيجابِ سِتَّةٌ:(نَعَمْ،وبَلى،وإى،وأَجَلْ،وجَيرِ،و إنَّ).

أمّا(نَعَمْ)فَلِتَقْرِيرِ كَلامٍ سَابِقٍ،مُثْبَتاً كَانَ أوْ مَنْفِياً.

و(بَلی)تَخْتَصُّ بِإیجابِ النَّفْی،سَواء کانَ مَعَ الاسْتِفْهامِ کَقَوْلِهِ تعالی: أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ،أوْ مُجَرَّداً عَنْهُ کَما یقالُ:(لَمْ یقُمْ زَیدٌ،قُلتُ بَلی)أی قَدْ قَامَ.

و(إی)حَرْفُ جَوابٍ بِمَعْنی(نَعَمْ)ولا یسْتَعْمَلُ إلاّ مَعَ القَسَمِ،کَمَا إذا قِیلَ لَکَ(هَلْ کَانَ کَذا؟)تَقُولُ:(إی وَاللّهِ).

و(أَجَلْ،وجَیرِ،و إنَّ)،أی:اُصَدِّقُکَ فِی هذا الخَبَرِ.

الحُرُوفُ الزّائِدَهُ

قَدْ تَقَعُ بَعْضُ الحُرُوفِ زَائِدَهً فِی الکَلامِ بِحَیثُ لا یتَغَیرُ المَعْنی بِحَذْفِها.

وحُرُوفُ الزِّیادَهِ سَبْعَهٌ:إنْ،وأَنْ،ومَا،ولا،ومِنْ،والبَاءُ،والّلامُ.

وتُزَادُ(إنْ):

١.مَعَ(مَا)النَّافِیهِ،نحو:(مَا زَیدٌ قَائِمٌ).

٢.مَعَ(مَا)المَصْدَرِیهِ،نحو:(صَلِّ مَا إنْ دَخَلَ الوَقْتُ).

٣.مَعَ(لمّا)،نحو:(لَما إنْ جَلَسْتَ جَلَسْتُ).

وتُزادُ(أَنْ):

١.مَعَ(لَمَّا)نَحْوُ قَولِهِ تعالی: فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشِیرُ .

٢.بَینَ(واو)القَسَمِ وَ(لَوْ)،نحو:(وَاللّهِ أنْ لَوْ قُمْتَ قُمْتُ).

وتُزادُ(مَا):

١.مَعَ(إذْ،ومَتی،وأَی،وأَینَ،و إنِ الشَّرْطِیهِ)کَمَا تَقُولُ:(إذ مَا صُمْتَ صُمْتُ).وکَذا البَواقِی.

٢.بَعْدَ بَعْضِ حُرُوفِ الجَرِّ نَحْوُ قَولِهِ تعالی: فَبِما رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ .

وتُزادُ(لا)قَلِیلاً:

١.مَعَ(الواو)بَعْدَ النَّفْی،نحو:(مَا جَاءَ حَمِیدٌ ولا مَحْمُودٌ).

٢.بَعْدَ(أَنْ)المَصْدَرِیهِ نَحْوُ قَوْلِهِ تعالی: قالَ ما مَنَعَکَ أَلاّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ .

٣.قَبْلَ القَسَمِ،کَقَوْلِهِ تعالی: لا أُقْسِمُ بِیوْمِ الْقِیامَهِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ ،بِمَعْنی أُقْسِمُ.

و أمّا(مِنْ،والبَاءُ،والّلامُ)فَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا فِى حُرُوفِ الجَرِّ فَلا نُعِيدُهَا.

ص:۲۳۳

الحُرُوفُ المَصدَرِيهُ

الحُرُوفُ المَصْدَرِيهُ ثَلاثَهٌ:(ما،وأنْ،وأَنَّ).

فَالأوَّلانِ لِلجُمْلَهِ الفِعْلِيهِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرينَ ،أى بِرَحْبِها،وكَقَوْلِ الشّاعِرِ:

يسُرُ المَرْءُ مَا ذَهَبَ اللَّيالى و كَانَ ذَهَابُهُنَّ لَهُ ذَهَابَا

و(أَنْ)كَقَوْلِهِ تعالى: فَما كانَ جَوابَ قَوْمِهِ إِلاّ أَنْ قالُوا .

و(أَنَّ)لِلجُملَهِ الاسْمِيهِ،نحو:(عَلِمْتُ أَنَّكَ قائِمٌ)،أى:عَلِمْتُ قِيامَكَ.

حَرْفا التَّفْسِيرِ

وهُما:(أَى وَأَنْ).

فَ-(أَى)كَقَوْلِهِ تعالى: وَ سْئَلِ الْقَرْيَهَ الَّتِى... ،أى أَهْلَ القَرْيِهِ،كَأَنَّكَ قُلْتَ:تَفْسيرُهُ أَهْلُ القَرْيِهِ.وَ(أَنْ)إنَّما يفَسَّرُ بِهِ بِمَعْنى القَوْلِ كَقَوْلِهِ تعالى: وَ نادَيْناهُ أَنْ يا إِبْراهِيمُ ،فَلا يقَالُ:(قلْنَاهُ أَنْ)إذْ هُوَ لَفْظُ القَوْلِ،لا مَعْنَاهُ.

حُرُوفُ التَّحْضِيضِ

حُرُوفُ التَّحْضِيضِ أَرْبَعَهٌ،وهِى:هَلاَّ،وأَلا،ولَوْلا،ولَوْما.ولَها صَدْرُ الكَلام،ومَعْنَاهَا حَثٌّ على الفِعْلِ إذا دَخَلَتْ على المُضارِعِ،نحو:(هَلَّا تَأْكُلُ)،ولَوْمٌ وتَعييرٌ إنْ دَخَلَتْ على المَاضِى،نحو:(هَلَّا أَكَرَمْتَ زَيداً)،وحِينَئِذٍ لا يكُونُ تَحْضِيضاً إلاّ بِاعْتِبارِ مَا فَاتَ.ولا تَدْخُلُ إلاّ على الفِعْلِ كَمَا مَرَّ.

و إنْ وَقَعَ بَعْدَهَا اسْمٌ،فَبِإضْمَارِ فِعْلٍ،كَما تَقُولُ لِمَنْ نَصَرَ قَوْماً:هَلَّا سَعِيداً،أَى هَلَّا نَصَرْتَ سَعِيداً.

وجَمِيعُها مُرَكَّبَهٌ،جُزْؤُها الثَّانِى حَرْفُ النَّفى،والجُزْءُ الأَوَّلُ حَرْفُ الشَّرْطِ وحَرْفُ المَصْدَرِ وحَرْفُ الاسْتِفْهَامِ.

و(لَوْلا،لَوْما)لَهُما مَعْنى آخَرُ،وهُوَ امتِناعُ الجُمْلَهِ الثَّانِيهِ لِوُجودِ الجُمْلَهِ الأُوْلى،نحو:(لَولا على لَهَلَكَ عُمَرُ)،وحِينَئِذٍ يحْتَاجُ إلى جُمْلَتَينِ أُوْلاهُما اسْمِيهٌ أَبَداً.

ص:۲۳۴

حَرْفُ التَّوَقُّعِ

حَرْفُ التَّوَقُّعِ(قَدْ):وهُوَ حَرْفٌ يدْخُلُ على الفِعْلِ المَاضِى،لِتَقْرِيبِهِ إلى الحَالِ،نحو:(قَدْ رَكِبَ الأمِيرُ)،أَى قَبْلَ هذا،ولِأجْلِ ذلِك سُمِّيتْ حَرْفَ التَّقْرِيبِ أَيضاً.وَلِهذا تَلْزَمُ الماضِى لِيصْلُحَ انْ يقَعَ حالاً.وقَدْ يجِيءُ لِلتَّأكِيدِ إذا كَانَ جواباً لِلسَّائِلِ فَتَقُولُ فِى جَوابِ مَنْ قَالَ:(هَلْ قَامَ زَيدٌ؟):(قَدْ قَامَ زَيدٌ).

وتَدْخُلُ(قَدْ)على المُضَارِعِ فَتُفِيدُ التَّقْلِيلَ،نحو:(إنَّ الكَذُوبَ قَدْ يصْدُقُ،و إنَّ الجَوادَ قَدْ يفْتُرُ).وقَدْ يجِيءُ لِلتَّحْقِيقِ كَقَوْلِهِ تعالى: قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِينَ ،ويجُوزُ الفَصْلُ بَينَها وَبَينَ الفِعْلِ بِالقَسَمِ،نحو:(قَدْ وَاللهِ أَحْسَنْتَ).

ويحْذَفُ الفِعْلُ بَعْدَها عِنْدَ وُجُودِ القَرِينَهِ نَحْوُ قَوْلِ الشَّاعِرِ:

أفِدَ التَّرَحُّلُ غيرَ أنَّ رَكَابَنا لَمّا تَزُلْ بِرِحَالِنا وكَأَنْ قَدِ

أى:وكَأَنْ قَدْ زَالَتْ.

حَرْفا الاسْتِفْهَامِ

(الهَمْزَهُ وهَلْ)،ولَهُما صَدْرُ الكَلامِ،وتَدْخُلانِ على الجُمْلَهِ الاسْمِيه و الفِعْلِيهِ،نحو:(أزيدٌ قَائِمٌ؟وهَلْ قَامَ زَيدٌ؟)ودُخُولُهُمَا على الفِعْلِيهِ أَكْثَرُ،لِكَثْرَهِ الاسْتِفْهَامِ عَنِ الفِعْلِ.

وقَدْ تُسْتَعْمَلُ الهَمْزَهُ فِى مَوَاضِعَ لاـ يجُوزُ اسْتِعْمَالُ(هَلْ)فِيها،نحو:(أَزَيداً رَأَيتَ؟وأَتَضْرِبُ زَيداً وهُوَ أَخُوكَ؟وأَجَعْفَرٌ عِنْدَكَ أَمْ حَمِيدٌ؟)(أَوَ مَنْ كَانَ،وأَفَمَنْ كَانَ)ولا تُسْتَعْمَلُ(هَلْ)فِى هذِهِ المَواضِعِ.

حُرُوفُ الشَّرْطِ

حُرُوفُ الشَّرْطِ ثَلاثَهٌ:(إنْ ولَوْ وأَمَّا)ولَهَا صَدْرُ الكَلامِ،ويدْخُلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهَا على جُمْلَتَينِ،اسْمِيتَينِ كَانَتَا أوْ فِعْلِيتَينِ أوْ مُخْتَلِفَتَينِ.

ف-(إنْ)لِلاسْتِقْبَالِ،و إنْ دَخَلَتْ على الفِعْلِ المَاضِى،نحو:(إنْ زُرْتَنِى فَأُكْرِمُكَ)،وَ(لَوْ)لِلمَاضِى،و إنْ دَخَلَتْ على المُضارِعِ،نحو:(لَوْ تَزُورُنِى أَكْرَمْتُكَ).

وحُرُوفُ الشَّرْطِ يلْزَمُهَا الفِعْلُ لَفْظاً كَمَا مَرَّ،أوْ تَقْدِيراً،نحو:(إنْ أَنْتَ زَائِرِى فَأَكْرَمْتكَ).

ولا تُستَعمَلُ(إنْ)إلاّ فِی الأمُورِ المَشکوکِ فِیها مِثْلُ:(إنْ قُمْتَ قُمْتُ)فَلا یقالُ:(آتِیکَ إنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ)،وإنَّما یقَالُ:(آتِیکَ إذا طَلَعَتِ الشَّمْسُ).

و(لَوْ)تَدُلُّ على نَفْی الجُمْلَهِ الثَّانِیهِ بِسَبَبِ نَفْی الجُمْلَهِ الأوْلی کَقَوْلِهِ تعالی: لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَهٌ إلاَّ اللّهُ لَفَسَدَتا .

و إذا وَقَعَ القَسَمُ فِی أوَّلِ الکَلامِ وتَقَدَّمَ على الشَّرْطِ یجِبُ أَنْ یکُونَ الفِعْلُ الّذِی یدْخُلُ عَلَیهِ حَرْفُ الشَّرْطِ ماضِیاً لَفْظاً،نحو:(وَاللهِ إنْ أَتَیتَنِی لَأکْرَمْتُکَ)،أوْ مَعْنى،نحو:(وَاللهِ إنْ لَمْ تَأْتِنِی لَأهْجُرَنَّکَ)،وحینَئِذٍ تَکونُ الجُمْلَهُ الثّانِیهُ فِی اللَّفْظِ جَواباً لِلقَسَمِ،لا جَزاءً لِلشَّرْطِ،فَلِذلِک وَجَبَ فِیها مَا یجِبُ فِی جَوابِ القَسَمِ مِنْ الّلامِ ونَحوِها کَمَا رَأَیتَ فِی المِثالَینِ.

و إذا وَقَعَ القَسَم فِی وَسَطَ الکَلامِ جازَ أَنْ یعْتَبَرَ القَسَمُ،بِأَنْ یکونَ الجَوابُ بِالّلامِ لَهُ،نحو:(إنْ تَأتِنِی وَاللهِ لأتَیتُکَ)،وجَازَ أَنْ یلْغى،نحو:(إنْ تَأتِنِی وَاللهِ أَتَیتُکَ).

و(أَمّا)لِتَفْصِیلِ مَا ذُکِرَ مُجْمَلاً،نحو:(النّاسُ شَقِی وسَعِیدٌ أَمَّا الّذِینَ سَعِدُوا فَفِی الجَنَّهِ وأَمَّا الّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ).

وتَجِبُ فِی جَوابِهِ:

١.الفاءُ.

٢.أَنْ یکَونَ الأوَّلُ سَبَباً لِلثّانِی.

٣.أَنْ یحْذَفَ فِعْلُها-مَعَ أَنَّ الشَّرْطَ لا بُدَّ لَهُ مِنَ فِعْلٍ لِیکُونَ تَنْبِیهاً على أَنَّ المَقصُودَ بِها حُکْمُ الاسْمِ الواقِعِ بَعْدَها،نحو:(أَمّا زَیدٌ فَمُنْطلِقٌ)،فَإنَّ تَقْدِیرَهُ(مَهْما یکُنْ مِنْ شَیءٍ فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)فَحُذِفَ الفِعْلُ و الجارُّ و المَجرُورُ حَتّى بَقِی(أَمّا فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)،ولَمّا لَمْ ینَاسِبْ دُخُولُ الشَّرْطِ على(فَاءِ)الجَزاءِ نُقِلَتْ الفاءُ إلى الجُزْءُ الثّانِی ووُضِع الجُزءُ الأوَّلُ بَینَ(امَّا)وَ(الفاءِ)عِوَضاً مِنَ الفِعْلِ المَحْذُوفِ.

ثُمَّ ذلِک الجُزْءُ إنْ کَانَ صَالِحاً لِلابْتِداءِ فَهُوْ مُبْتَداً کَمَا مَرَّ،وإلاّ فَعامِلُهُ ما بَعْدَ الفاءِ،نحو:(أَمّا یوْمَ الجُمُعَهِ فَزَیدٌ مُنْطَلِقٌ)فَ-(مُنْطَلِقٌ)عاملٌ فِی(یوْمَ الجُمُعَهِ)على الظَّرفِیهِ.

حَرْفُ الرَّدْعِ

حَرْفُ الرَّدْعِ(کَلاَّ)،وُضِعَ لِزَجْرِ المُتَکَلِّمِ ورَدْعِهِ عَمَّا تَکَلَّمَ بِهِ کَقَوْلِهِ تعالی: رَبِّی أَهانَنِ. کَلاّ ،أَی:لا تَتَکَلَّمْ بِهذا فَإنَّهُ لَیسَ کذلِک،و هذا فِی الخَبَرِ.

ص:٢٣٦

وقَدْ يجِیءُ بَعْدَ الأمْرِ أَیضاً،کَمَا إذا قِیلَ لَکَ:(اضْرِبْ زَیداً)فَتَقُولُ:(کَلّا)أَی:لا أَفْعَلُ هذا قَطّ.

وقَدْ جاءَتْ بِمَعْنَی حَقّاً کَقَوْلِهِ تعالی: کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،وحِینَئِذٍ تَکُونُ اسْماً مَبْنِیاً لِکَوْنِها مُشابِهَةً لِ-(کَلّا)الّتِی هِی حَرْفُ الرَّدعِ.وقِیلَ تَکُونُ حَرْفاً أَیضاً بِمَعْنی(إنَّ)لِکَوْنِها لِتَحْقِیقِ ِمَعنی الجُمْلَهِ.

تَاءُ التَّأْنِیثِ السّاکِنهُ

وهی حَرْفٌ یلْحَقُ الماضِی لِیدُلَّ علی تَأنِیثِ ما اسْنِدَ إلَیهِ الفِعْلُ،نحو:(أَکَلَتْ هِنْدٌ)وعَرَفْتَ مَواضِعَ وُجُوبِ إلْحاقِها.

و إذا لَقِیهَا ساکِنٌ بَعْدَها وَجَبَ تَحْرِیکُها بِالکَسْرِ،لِأنَّ السّاکِنَ إذا حُرِّکَ،حُرِّکَ بِالکَسْرِ،نحو:(قَدْ قَامَتِ الصَّلاهُ).

وحَرَکَتُها لا تُوجِبُ رَدَّ مَا حُذِفَ لِأجْلِ سُکُونِها،فَلا یقالُ فِی رَمَتْ:(رَمَاتِ الْمَرْأَهُ)،لِأنَّ حَرَکَتَهَا عَارِضَهٌ لِدَفْعِ التِقَاءِ السَّاکِنَین،وقَولُهُمْ:(المَرْأَتَانِ رَمَاتَا)،ضعِیفٌ.

وأَمَّا إلحاقُ عَلَامَهِ التَثْنِیهِ وجَمْعِ المُذَکَّرِ وجَمْعِ المُؤَنَّثِ فَضَعِیفٌ،فَلا یقَالُ:قَامَا الزَّیدَانِ وقَامُوا الزَّیدُونَ وقُمْنَ النِّسَاءُ.وبِتَقْدِیرِ الإلْحَاقِ لا تَکُونُ ضَمَائِرَ لِئَلَّا یلْزَمَ الإضْمَارُ قَبْلَ الذِّکْرِ،بَلْ هِی عَلامَاتٌ دَالَّهٌ علی أَحْوَالِ الفَاعِلِ کَتاءِ التَّأْنِیثِ.

التَّنْوِینُ وأَقْسامُهُ

التَّنْوینُ،نُونٌ سَاکِنَهٌ تَتْبَعُ حَرَکَهَ آخِرِ الکَلِمَهِ،ولا تَلْحَقُ الفِعْلَ،وهِی أَرْبَعَهُ أَقْسامٍ:

الأوَّلُ:تَنْوینُ التَّمَکُّنِ،وهُوَ مَا یدُلُّ علی أَنَّ الاسْمَ مُتَمَکِّنٌ فِی الإعْرابِ،بِمَعْنی أَنَّهُ مُنصَرِفٌ،قَابِلٌ لِلحَرَکاتِ الإعرابِیهِ،نحو:(زَیدٍ).

الثَّانِی:التَّنْکِیرُ،وهُوَ مَا یدُلُّ علی أَنَّ الاسْمَ نَکِرَهٌ،نحو:(صَهٍ)أَی:اُسْکُتْ سُکُوْتاً ما.

الثّالِثُ:العِوَضُ،وهُوَ مَا یکُونُ عِوَضاً عَنِ المُضافِ إلَیهِ،نحو:(حینَئِذٍ،ویوْمَئِذٍ)أَی:حِینَ إذْ کَانَ کذا،ویوْمَ إذْ کَانَ کذا،وَ(ساعَتَئِذٍ)أَی،ساعَهَ إذْ کانَ کذا.

الرّابِعُ:المُقابَلَه،وهُوَ التَّنْوِینُ الّذی یلحَقُ جَمْعَ المُؤنَّثِ السّالِمِ،نحو:(مُسلِماتٍ)لِیقابِلَ نُونَ جَمْعِ المُذَکَّرِ السّالِمِ فِی(مُسْلِمِینَ)وهذِهِ الأرْبَعَهُ تَخْتَصُّ بِ-(الاسْمِ).

وهُنَاكَ قِسْمٌ خامِسٌ لا يخْتَصُّ بِ-(الاسْمِ)وهُوَ تَنْوينُ التَّرَنُّمِ،وهُوَ الّذِى يلْحَقُ بِآخِرِ الأبْياتِ وأَنْصَافِ المَصارِيعِ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ:

أَقِلِى اللَوْمَ عَاذِلَ وَالعِتَاباً وقُولِى إنْ أَصَبْتُ لَقَدْ أَصَابَاً

وكَقَوْلِهِ:

تَقُولُ بِنْتِى قَدْ أَنَى أَنَاكَاً يا أَبَتَا عَلَّكَ أوْ عَسَاكَاً

وقَدْ يحْذَفُ التَّنْوِينُ مِنْ العَلَمِ إذا كَانَ مَوصُوفاً بِ-(ابْنٍ)مُضَافاً إلى عَلَمٍ،نحو:(جَاءَنِى زَيدُ بْنُ عَمْروٍ).

نُونُ التَّأكِيدِ

نُونُ التأكِيدِ:نُونٌ وُضِعَتْ لِتَأكِيدِ الأمْرِ و المُضارِعِ إذا كَانَ فِيهِ طَلَبٌ باِءِزَاءِ(قَدْ)لِتَأكِيدِ المَاضِى.

نُونُ التَّأكِيدِ على ضَرْبَينِ:

١.خَفِيفَةٌ:وهِى سَاكِنَةٌ.

٢.ثَقِيلَةٌ:وهِى مُشَدَّدَةٌ.

والثَّقِيلَةُ مَفْتُوحَةٌ لَمْ يكُنْ قَبْلَهَا أَلِفٌ،نحو:(اكْتُبَنَّ،اُكْتُبُنَّ،اُكْتُبِنَّ)،وإلّا فَمَكْسُورَةٌ،نحو:(اكتُبانِّ،اُكتُبْنانِّ)ويجُوزُ أَنْ تَدْخُلا على الأمْرِ،والنَّهْى،والاسْتِفْهامِ،والتَّمَنِّى،والعَرْضِ،لِوُجُودِ مَعْنَى الطَّلَبِ فِى كُلٍّ مِنْها،نحو:(اكتُبَنَّ،ولا تَكْتُبَنَّ،وهَلْ تَكْتُبَنَّ،ولَيتَ تَكْتُبَنَّ،وألا تَكْتُبَنَّ).

وقَدْ تَدْخُلُ النُّونُ على القَسَمِ وجُوباً لِتَدُلَّ على تَأكِيدِ كَوْنِ الفِعْلِ مَطْلُوباً لِلمُتَكَلِّمِ،فَلا يخْلُو آخِرُ القَسَمِ عَنْ مَعْنَى التَّأكِيدِ،كَمَا لا يخْلُو أَوَّلُهُ مِنهُ،نحو:(واللّهِ لَأفعَلَنَّ كذا).

ويجِبُ أَنْ تَكُونَ حَرَكَةُ ما قَبْلَها على ما يأتِى:

١.ضَمُّ ما قَبْلَها فِى الجَمْعِ المُذَكَّرِ،نحو:(اكتُبُنَّ)لِتَدُلَّ على(واو)الجَمْعِ المَحْذُوفِ.

٢.كَسْرُ ما قَبْلَها فِى الواحِدِ المُؤَنَّثِ المُخاطَبِهِ،نحو:(اكتُبِنَّ)لِتَدُلَّ على الياءِ المَحْذُوفَهِ.

٣.لفَتْحُ فِيما عَداهُما.

أَمّا الفَتْحُ فِى المُفْرَدِ،فَلأنَّهُ لَوْ انْضَمَّ،لَالْتَبسَ بِالجَمْعِ المُذَكَّرِ،ولَوْ كُسِرَ،لَالْتَبَسَ بِالمُخاطِبَهِ.وأَمّا فِى المُثَنّى و الجَمْعِ المُؤَنَّثِ فَلأنَّ مَا قَبْلَهَا أَلِفٌ،نحو:(اكتُبانِّ واُكتُبْنانِّ)

وَزِيدَتِ الألِفُ فِى الجَمْعِ المُؤَنَّثِ قَبْلَ نُوْنِ التَّأكِيدِ،لِكَراهَهِ اجتِماعِ ثَلاثِ نُوناتٍ،نُوْنِ المُضْمَرِ،ونُونِ التَّأكِيدِ الثَّقِيلَهِ.

وَنُونُ التَّأْكِيـدِ(الخَفِيفَهُ)لاـ تـدْخُلُ على التَّثْنِيهِ ولاـ على الجَمْعِ المُؤَنَّثِ أَصْـلًا لِأنَّهُ لَوْ حُرِّكَ النُونُ لَمْ يبْقَ على الأصْـلِ فَلَمْ تَكُنْ خَفِيفَهً سَاكِنَهً،و إنْ أَبْقَوها ساكِنَهً فَيلْزَمُ التِقَاءُ السّاكِنَينِ(عَلى غَيرِ حَدِّهِ)وهُوَ غَيرُ حَسَنٍ.

والحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على خاتم النّبيين وسيد الوصيين.

ص:۲۳۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹